

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرآورده‌های فکری

(کوتاهه‌های منشور و منظوم)

از:

دکتور عبدالقهار سروری





شناسنامه:

⊗ نام کتاب: فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

⊗ نویسنده: دکتر عبدالقهار سروری

⊗ ویراستار:

⊗ برگ‌آرایی: رفیع جسور

⊗ مشخصات ظاهری: رقعی/ ۲۹۴ ص

⊗ سال چاپ: زمستان ۱۳۹۶

⊗ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

⊗ ناشر: موسسه تحقیقاتی و مشوره‌دهی افغانستان

حق چاپ برای نویسنده و ناشر محفوظ است.

پیش‌گفتار

فرآورده‌های فکری، مجموعه‌ای از مفاهیم و حقایق، بذرها و شکوفه‌های اندیشه و خیال و یادداشت‌های کوتاه پیرامون هستی، تفکر و پویایی و زندگی انسانی اند، که در قالب کوتاه‌های منشور و منظوم در فرصت‌های متفاوت زمانی و بر مبنای مفاهیم و جنبه‌های متفاوت زندگی انسانی نوشته شده‌اند. مفاهیم، جنبه‌ها و بذرها شکل‌دهنده‌ی کوتاه‌ها و وجوه‌هایی شامل این اثر، به‌مثابه‌ی شکوفه‌های خیال و بذرها تفکر و انگیزه‌آفرینی، ممکن است در جهت تولید ذهنیت و انگیزه و جهت‌دهی ذهنیت‌ها و ظرفیت‌های خوانندگان آن، به‌ویژه نسل جوان، مفید واقع شوند. همچنان، کوتاه‌ها و وجوه‌های ارایه شده مبتنی بر حقایق و واقعیت‌های مهم و سرنوشت‌ساز موجود در محیط و ماحول ما و جهان امروزی، ممکن است در راستای روش‌سازی اذهان عامه، گسترش مفاهیم ذهنیت‌ساز و دانستی‌های مورد نیاز برای نسل آگاه و مسولیت‌پذیر، نقش مفید و ارزشمندی را دارا باشند. کوتاه‌های منشور و منظوم شامل در این اثر، ضمن پرداختن به مسایل و موضوعات مهم و عبور از سد نا‌میری‌نابدها، برای منتقل‌سازی حقایق و واقعیت‌های امروزی متعلق به جامعه‌ی ما و دنیای انسانی به نسل‌های بعدی در بسته‌های کوچک و توت‌های مفید و قابل هضم (کوتاه‌ها) برای فهم و درک حقایق و قضاوت متکی بر حقایق و واقعیت‌ها پیرامون آن‌چه که بود و آن‌چه که گفته شده‌اند، ذهنیت‌های پویا و پرسش‌گر را کمک خواهند کرد. کوتاه‌های شامل در این اثر که در چارچوب نثر و شعر برای ذهنیت‌سازی، تولید افکار و انگیزه

روشن‌سازی اذهان پرسش‌گر در قبال حقایق و مفاهیم متعلق به تفکر و زندگی انسانی نوشته شده‌اند، در مدت بیشتر از پنج‌سال بگونه‌ی متواتر از طریق شبکه‌ی اجتماعی فیسبوک منتشر شده‌اند. با در نظر داشت حد هدفمندی برای نوشتن و منتشر نمودن کوتاهه‌ها (وجیزه و شعر) شامل در این اثر و در نظر گیری ماهیت مفهومی و محتوایی این نوشته‌ها که از طریق فیسبوک بگونه‌ی جداگانه به نشر رسیده‌اند، حیف دانستم که آنرا بگونه‌ی مجموعی و در چارچوب یک اثر منسجم در اختیار کسانی قرار ندهم؛ چون، ممکن است هنگام منتشر شدن کوتاهه‌های شامل در این اثر از طریق فیسبوک عده‌ی یا به اترنیت و فیسبوک دسترسی نداشتند و یا هم بعد از ما می‌آیند و در پی دانستن حقایق و واقعیت‌ها در قبال چگونگی و ماهیت سرنوشت و زندگی مردمان عصر ما باشند. مرور و خواندن کوتاهه‌های شامل در این اثر و توجه کردن و پی بردن به بار و ماهیت محتوایی و مفهومی هر کدام آن، ضمن بازی نمودن نقش جدی در راستای ذهنیت‌سازی و تولید فکر، انگیزه و امید در میان خوانندگان آن، بخصوص نسل جوان، در راستای روشن‌سازی اذهان آنها در قبال حقایق و واقعیت‌ها و تشویق آنها برای مفید زیستن و مسوولانه زیستن نیز، نقش خوبی را بازی خواهد کرد. از نظر نویسنده‌ی این اثر، کوتاهه‌های شامل در این اثر، خشت‌ها و مفاهیم حساب شده و پیوسته‌ای محسوب می‌شوند، که میتوانند در جهت به چالش کشیدن ذهنیت‌های منفعل و غیر فعال انسانی برای تفکر و پویایی و شکل‌گیری سازه‌ها و بسترهای ارزشمند و مفید فکری و محتوایی انسانی نقش جدی و مثبت داشته باشند؛ بنا بر این، مرور این اثر برای آنهایی که ذهن پرسش‌گر و باز دارند و در پی زیستن زندگی بگونه‌ی آزاد، با مفهوم و هدفمندانده‌اند، توصیه می‌شود. این نوشته‌ها هرکدام محتوایی را پیرامون یکی از جنبه‌ها و مفاهیم زندگی انسانی و یکی از شیوه‌ها و راه‌های مفید زیستن و تولید فکر و اندیشه در خود دارد و فکر کردن روی هرکدام آن ممکن است باعث قد کشیدن جوانه‌های فکری در اذهان خوانندگان آن شود. نوشته‌های شامل

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۷

در این اثر هرکدام نتیجه‌ی تفکر، مطالعه، تعمق و دید منتقدانه و باورمندانه‌یی نویسنده‌ی این اثر در قبال زندگی، ماحول و هستی می‌باشد و دیدگاه اصلی وی در قبال فلسفه‌ی وجود انسان و زندگی انسانی را بیان می‌کنند.

دکتور عبدالقهار سروری

کوتاه می نویسم، بلند فکر کن!

بر اراده‌ی انسان شک نکنید، اگر برانسان بودن خود شک نداشت!

مطالعه سر ساز است، نه سرگرمی؛ برای داشتن و نگهداشتن فکر و اندیشه،
باید کتاب خواند!

خوش حاصل‌ترین کشاورزی در دنیا، فکر کردن بگونه‌ی هدفمندانه است!

تابناک‌ترین چهره‌ی انسانی، چهره‌ی عاری از نقاب است!

غصه مشکل را نه، آدم را حل می کند؛ آنرا نباید خورد!

آنها‌ی که ارزش وقت را نمیدانند، در محاسبات زمانی، فاقد جایگاه اند!

خدا را در مسیری یافتم، که تو از آن عبور کردی، تا به خانه‌ی او «خدا» برسی!

طی ناشدنی‌ترین فاصله در میان انسان‌ها، در جغرافیای حضور شان نه، در
محتوای وجود شان نهفته است!

۱۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

عادی باشید، اما با عزت و سربلند؛ بگذارید تا سفله‌ها، با ذلت و سر خمی
بزرگ نمایی کنند!

زندگی را فرصتی برای تعلیم میدانم، با آنکه تعلیم را زمینه‌یی برای زندگی
میدانند!

گاهی، زیر پا نمودن هوس‌ها، آنقدر بلندی و توان را نصیب انسان می‌نماید،
که برای رسیدن به آرزوها و اهداف اصلی خود، به آن نیاز دارند.

کله‌ام را بدر می‌سازم و می‌کارم، تا "خاک" نشود؛ برای خاک شدن، تنم
کافیست!

با زبان بیگانه میتوان هرچه را بیان کرد، جز "احساس" را!

دل بسته‌گی بیش از حد به هرکه و هرچه، بجز خدا، دلشکسته‌گی خیلی جدی
در پی دارد!

عکاسان ماهر، همواره در آرزوی داشتن یک تصویر خوب، از خود اند!

ارتباطات، دست‌آورد و نتیجه‌ی نیازمندی‌های انسان است و انسانیت و
پیشرفت‌های انسانی هم نتیجه‌ی ارتباطات میان انسان‌ها میباشند.

ارتباطات دست‌آورد انسان و انسانیت نتیجه‌ی ارتباطات است.

خواستنی‌ترین عطر روی زمین، بوی بدن کسی است که دوستش داری.

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۱

آدم شدنی نیست، آنکه از دریچه‌ی تعصب و تملق سر بیرون کرده است!

در عصر کنونی، ما به شعر و شعار کمتر، اما به علم و عمل بیشتر نیاز داریم!

پاورقی‌ها متن‌های اصلی را هویت می‌بخشند، با آنکه مطالعه نمی‌شوند. در سیاست نیز رابطه میان رهبر و رهرو همین‌گونه است!

برای زیستن و مفید زیستن دنبال بهانه نباشید؛ مرگ بی‌هیچ بهانه‌ای می‌آید!

مردمانی که فکر نمی‌کنند، همواره در خط دوم انسانیت نفس می‌کشند!

نقش فکر کردن در شکل‌گیری محتوای مفهومی زندگی انسانی، مشابه به نقش نفس کشیدن در محتوای فیزیکی زندگی می‌باشد.

حتمی نیست که همه شما را بخوانند، ولی حتمی است که برای خواندن همه صفحه‌ای مناسبی باشید. باید دانست که روشن‌گری با انحصار سازگاری ندارد!

من، در زندگی فقط با خودم رقابت می‌کنم؛ من که با آرزوهای بزرگی برای «من» شدن، و «من» که با خواهشات فراوانی، برای من بودن!

در دنیای امروزی، عده‌یی از آنهایی که برای دیگران مسیر حرکت و زندگانی ترسیم می‌نمایند، به حدی نگران دیگران اند، که خود نمی‌توانند آنرا بپیمایند و الگویی خوبی برای افکار خود باشند!

کم‌توجه‌یی مردم به روشنفکران، زاده‌یی بی‌اعتنایی عده‌یی از روشنفکران به

ارزش‌های دینی است.

اگر بر حق به جانب بودن خود و حقیقت مسیرتان باور دارید، با تداوم سفر و دیر رسیدن به هدف، آنرا ترک نکنید؛ چون، ممکن است همان اولین قدم که برای برگشت به عقب برداشته می‌شود، آخرین قدم برای رسیدن به هدف باشد!

تا «انسان» شدن بنی آدم، راهی درازی در پیش است؛ عده‌یی آنرا می‌پیمایند، ولی عده‌یی میمانند و فقط شعارهای انسانی سر میدهند!

چاپلوس هرچه می‌شود، جز «آدم»!

شب‌ها، گاهی روز ترین و روشن ترین فرصت های زندگی اند برای دیدن و درک کردن ارزش ها و حقایق که در تاریکی و هیاهوی روز نمیتوان آنها را دید و یا هم تشخیص داد!

وقتی با زبان دیگران صحبت می‌کنی، واژه‌ها و جمله‌ها کافی اند و آوا و صدا هم کم نخواهند بود، فقط آنچه که کم می‌آوری احساس است!

زبان مادری، بستر آمیزش اندیشه‌ها و جلوه‌های احساس و ارزش هاست؛ با زبان بیگانه نمیتوان نا گفته‌ها را حس کرد و احساس را بگونه‌ی کامل بیان نمود!

برای جلوگیری از بی‌ثباتی‌های بیشتر در سرزمین‌های آشوب زده و آسیب‌پذیر، گاهی عده‌یی از چهره‌های برجسته‌یی بازنشسته به یک بازنشستگی نو و نهایی نیاز دارند. ورنه در قاعده‌یی حضور خویش، ملت‌ها را نیز بازنشسته خواهند ساخت!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۳

رهبران حریص در جوامع عقب مانده، هنگام بازنشستگی و کنار رفتن در پی زمین گیر کردن و به زانو در آوردن ملت‌های خویش می‌شوند تا خود را محتاج همیشه‌گی آنها بدانند؛ یعنی، همواره بارهای سنگینی اند بر دوش ملت‌های ضعیف که اگر آنها را کنار نگذارند، به مشکل میتوانند به جایی برسند!

آن‌که برای زیستن می‌جنگد تنها تفنگ به دست دارد، ولی آن‌که برای تحول و حال و آینده می‌جنگد، تفنگ و کتاب و قلم به دست دارد.

سالهاست آنهایی امور مملکت را بدست دارند که، با میل تفنگ صلح میخواهند و بانوک قلم جنگ، یعنی هم ابزار را اشتباه گرفته و اندوهم راه ناصواب را در پیش!

زمانه آبرویی ندارد، یا باید بر آن غلبه داشت و یا هم با آن مدارا کرد، ورنه آبرویی را نخواهد شناخت!

جنگ نیرنگ می‌طلبد و صلح تسامح؛ زندگی هردو را!

مهم‌ترین تجربه‌ی جنگی اراده‌ی توسل جستن به آن (جنگ) بوده و مهم‌ترین تکتیک آن هم جسارت و سرکشی خواهد بود؛ آنگاه که فلسفه‌ی جنگ رنگین ساختن زمین برای ترسیم مرزها و درزهای بیشتر به نام «سرزمین» باشد!

... و آنگاه که فرود می‌آیی، توقف نکن. زندگی مملو از فرازهای بکر و طی نشده است!

خدا ما را خوب خلق کرد و خلیفه‌ی خود در زمین ساخت؛ ولی، عده‌ی از زمینی‌ها خیلی رایگان در پی آن شدند تا ما را برده‌ی خویش بسازند. ما هم

گاهی سکوت کردیم و فلسفه‌ی خلقت خویش را از یاد بردیم، برای همین گاهی خیلی سرگردانیم!

خوبی‌های زندگی را از نقدها و مشوره‌های دیگران فرا گرفتیم، چون آنها همه خوب بودند. البته، مذمت و سرزنش در بستر وجودم حاصلی نداشتند و ندارند.

دیدم خیلی کوچک‌ام، ولی با این تن و اندیشه در هیچ فلسفه‌ی نمی‌گنجم. برای همین، در پی آن شدم تا پیراهن دست دوخت خودم را بپوشم!

با آتش زدن و سوختاندن نمیتوان همه را دود و خاکستر ساخت؛ عده‌ی وقتی می‌سوزند، چراغ و اخگر می‌شوند!

زمان را بر مبنای تکرار لحظه‌ها، روزها و سال‌ها محاسبه نمی‌کنند، بلکه بر مبنای فرآورده‌ها و برجسته‌گی‌های ماندگار زمانی محاسبه می‌کنند. برای همین، حافظه‌ی کتبی و شفاهی تاریخ بشری لحظه‌هایی را به یاد دارند که بر ضمیر و زمین نقشی بجا گذاشته‌اند، نه لحظه‌هایی را که از ضمیر و زمین فقط گذشته‌اند!

سال‌ها، آزادی را با تفنگ‌ها و شمشیرهای دست‌داشته‌ی خویش، در کوه‌ها و دشت‌های دور و نزدیک جست‌وجو کردیم؛ در حالی که، هر صبح یک نهال آزادی در خانه و محله‌ی ما جوانه می‌زد و قدمی می‌کشید، ولی چون ما آنجا نبودیم تا آنرا آبیاری نموده و از آن مواظبت نماییم، یکی پی دیگر خشکیدند و نگذاشتند تا خانه و سرزمین ما، بگونه‌ی واقعی شاهد به ثمر رسیدن درخت آزادی باشد! یعنی، فراموش کردیم که گاهی ریختاندن عرق هدفمندانه در خانه و وطن بهتر و مفیدتر از ریختاندن خون در کوه و دشت، برای دست‌یابی به آزادی و آزاد زیستن است!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۵

جهاد مردم افغانستان یک حماسه‌ی تاریخی و یک پدیده‌ی تاریخ-ساز بود؛ ولی، نحوه‌ی استفاده از دست‌آورد‌های آن، یک شرم تاریخی برای این سرزمین محسوب می‌شود!

اعتراض‌ها و کج و راست لمیدن‌های بدنی را با اعتراض‌ها و فعالیت‌های مدنی اشتباه نگیرید؛ فعالیت‌های مدنی همواره با تمدن و مدنیت همخوانی دارند، نه با به‌لایام گذاشتن تن و بدن! همچنا، هیچ کشور متمدن دنیا از طریق خم و پیچ کردن‌های پیش و پس افرادش به جایی نرسیده است، بلکه با کله‌ها و کار‌های خود، مدنیت آفریده اند!

هکر‌های افکار و اندیشه‌های انسان‌ها خطرناکتر از هکر‌های صفحاتِ متعلق به انسان‌ها در شبکه‌های اجتماعی اند!

هکر‌ها خطرناکتر از آن هستند که فکر می‌کنید، هکر‌ها در پی هک نمودن افکار و اندیشه‌های مردمانِ سرزمین‌های به زعم خودشان جهان دوم و سوم بوده و تا حالا توانسته اند افکار و اندیشه‌های زیادی از افراد خالی ذهن و آسیب‌پذیر را هک نموده و روح و تن آنها را در کنترل خود قرار دهند! آنها (هکر‌ها)، با هک کردن افکار و اندیشه‌های انسان‌های محتاج (از لحاظ مادی و معنوی)، بر تن و توان آنها تسلط کامل پیدا می‌کنند و بعد هم هرگونه‌ی که خواستند آنها را مورد استفاده‌های گوناگون قرار می‌دهند. هکر‌های بی‌انصاف، از برده‌های خود (انسان‌های را که افکار و اندیشه‌های شان را هک نموده اند و بگونه‌ی کامل تن و توان شان را در اختیار خود آورده اند)، یا بم‌های متحرک می‌سازند، یا نفرت‌ها و عقده‌های مجسم و گاهی هم لایام‌کده‌های تن و عزت آدم و انسانیت! پروژه‌ها همه یکی اند، ولی برای مورد آماج قراردادن روح و تن مردم در سرزمین‌های آسیب‌پذیر، گاهی برده‌های خود را با چهره‌های خشن و تن‌های پر از بم و باروت می

فرستند و گاهی هم در صورت و شکل عروسک های برهنه و نیمه برهنه! همانگونه‌یی که نگران هک شدن آدرس ها و صفحات خود در شبکه های اجتماعی و سایت های انترنیتی هستیم، باید جدی تر از آن و با دقت تمام متوجه‌یی افکار و اندیشه ها و تن و توان خود نیز باشیم تا هکرها به آنها دسترسی پیدا نکرده و آنها را ظالمانه مورد استفاده های ناروای خود، قرار ندهند!!

فرق میان مردمان آموزش‌دیده و قانون‌مدار با مردمان تعلیم‌نیافته و قانون‌گریز مشابه به تفاوت‌ها میان باغ و جنگل است، باغ بگونه‌یی مکرر ثمر میدهد، ولی جنگل فقط برای یکبار، هیزم (چوب سوخت) می‌شود!

با تفنگ دست داشته اش به‌سویم آمد، گفتم که من «آدم» ام و به درد تو نمی‌خورم، پوست‌ام را کسی نمی‌خرد!

انسان‌ها و مردمان برتر جهان به جای داشتن باورهای برتری‌خواهی بگونه‌یی عشیره‌یی و خودکار، از اندیشه‌های برتر و اراده‌هایی مستحکم تر برای بهتر بودن و بهتر زیستن برخوردار بوده اند؛ چون، اگر آنها هم بار سنگین برتری‌خواهی و منطق‌گریزی را نسل به نسل بر دوش می کشیدند، راهی تعقل و پویایی را کنار گذاشته و کناره‌ای را برای خود برگزیده و در گوش یکدیگر فقط آهنگ برتری‌خواهی زمزمه می کردند و به‌جایی نمی‌رسیدند!

در سرزمین‌های اسلامی، برای این‌که بیشتر و راحت‌تر بخورند و بخوابند، اراده‌یی به زنجیر کشیدن و پابند زدن «زمان» را در پیش گرفتند تا هرگاهی که خواستند بر آن حاکم باشند، ولی بی‌خبر از آن که زنجیرها را به دست‌ها و پاهای خود بسته نموده و چنان خوابیده اند، که هم از هم‌پایی با زمان مانده اند و هم از دست‌ها و پاهای خود!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۷

در پی «آدم» شدن سفر در پیش گرفتیم، ولی بارسیدن به کوچه‌یی آدم شناسی، توقف نموده و مصروف دیگران شدیم! حالا تا دیر نشده، باید درخواست و رفت!

آنهایی که همواره برای کشتن دیگران راه‌های متنوع و متفاوت را جستجو نموده و متمرذانه در این راه مصروف اند، اگر بخشی اندکی از این تلاش‌ها را برای بهبود زندگی خود و آوردن تغییر در شیوهای زیستن و اندیشیدن خودشان به مصرف برسانند، بدون شک هم آنها و هم دیگران (در همسایه‌گی و ماحول شان) صاحب زندگی آرام، مرفه و ارزشمند خواهند شد!

زیاد فریاد کشیدم، اما بیدار نشدند؛ نکند که من خودم در خواب‌ام و فریاد‌هایم را رویایی می‌بینم و یا هم آنها خواب را محتوای اصلی زندگی خود برگزیده‌اند! به هر حال، این کله و زبان وقف فریادهای بیداری‌خواهی و روشنگرانه شده‌اند که تا بیداری همه و تا تداوم گرمی نبض زمان در من، فریاد خواهند کشید!

انسان‌های هدفمند با هم زبان و هم قبیله نه، بلکه با هم سخن و هم عقیده به جایی میرسند. ولی، توده‌های سرگردان همواره در دایره‌های زبان و قبیله‌های هر روزه‌یی خود را تکرار نموده و جز آنجا که هستند، به جایی نمیرسند!

یک‌دیگر را همه می‌شنوند، ولی کمتر آدم‌ها در پی آن‌اند تا یک‌دیگر را بفهمند؛ در رابطه‌های انسانی، از شنیدن تا فهمیدن فرق زیادی وجود دارد که درک این تفاوت و توجه به آن، حد ارزشمندی و نحوه‌یی تداوم رابطه‌ها میان انسان‌ها را، رقم می‌زند!

آبروی زمین، موجودیت انسان‌های ارزشمند در روی آن است و آبروی زندگی هم موجودیت رابطه‌های ارزشمند در میان انسان‌ها. بی این دو، هم زمین و هم

زندگی آبرویی نخواهند داشت!

نورم‌ها و باورهای عشیره‌یی و قبیله‌یی، فاقد ظرفیت و کارآیی مناسب برای تحقق ارزش‌های مدرن و رسیدن به اهداف ارزشمند انسانی-اجتماعی در جوامع بشری در این عصر پویایی و ترقی‌خواهی بشریت، در قرن بیست و یک میباشند!

اندیشه‌هایتان را با دیگران شریک بسازید، اگر اندیشه‌یی در سر دارید؛ ورنه خاک به آنها ارزشی قایل نخواهد شد، چون تن و توشه اش همه از کله و اندیشه‌یی آدم هاست!

حتمی نیست که همه عمیق فکر کنند، ولی حتمی است که عده‌یی برای همه فکر کنند!

سفر، اگر عاری از اندیشیدن به زمین و زمینه‌های آن (سفر) باشد، فقط خسته‌گی و افسرده‌گی بجا می‌گذارد و بس؛ زندگی نیز، چنین یک تعبیری را در پی دارد!

روشنفکر (مسلمان) که قرآن نمیخواند و معنا و مفهوم قرآن را نمیداند، از روشنفکری فقط فکر اش را کم دارد!

تن انسان، زمین سرد و بی‌حاصلی بیش نخواهد بود، اگر خالی از عشق، اندیشه و عبادت باشد!

عامل تمام پریشانی‌ها و بدبختی‌ها در زندگی فردی و اجتماعی مان، خود ما هستیم!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۹

احزاب و گروه‌هایی که مرکز تجمع افراد بی‌برنامه و بی‌سرنوشت اند، همان گونه‌ی که این بارها را به دوش می‌کشند، خود نیز، به شانه‌های ملت و مملکت شان سنگینی می‌کنند؛ چون، ساختارهای فعال و سازنده با اجزای فعال و با برنامه شکل می‌یابند!

دیگر عسکر برای رهبر نمی‌جنگد، چون، رهبر به دل عسکر نمی‌چنگد! رهبر، «نام» دارد، عسکر، «نان» ندارد!!

راه‌ها همیشه هموار و عاری از خس و خاشاک نیستند؛ حتا، گاهی با مزاحمت‌ها و زوزه‌های سگ‌های ولگرد نیز، همراه اند. چاره‌ی کار، فقط تداوم مصراغه و هدفمندانه‌ی مسیر و نادیده گرفتن مزاحمت‌های فطری موجودات بی‌ارزش و بی‌هدف میباشند و بس!

انسانهای باهدف، مصمم و آزاد در هر حالت به دیگران مفید اند. برای انسانهای ارزشمند و بااندیشه، همراهی با آنها مایه‌ی تقویه‌ی ذهن و ظرفیت است؛ اما، برای انسانهای زبون و بد خاصیت دشنام دادن به آنها زمینه‌ی پر شدن شکم و جیب‌شان را مساعد می‌سازد. وقتی به ظرفیت و محتوای شخصیتی و حد ارزشمندی خود باورمند هستید، حتا اگر دشنام دادن به شما هم منبع تغذیه و سرگرمی کسی یا کسانی میشود، بگذارید شود! بگذارید در هر قالب اسم و ظرفیت شما مایه‌ی دلگرمی و سرگرمی کسی یا کسانی باشند! باید همواره در قبال انسانهای محتاج مهربان و دلسوز بود و باید دانست که آنهایی که محتاج عزت و ارزش‌های انسانی اند و محتوای زندگی شان گرسنه است، بیشتر به مهربانی نیاز دارند!

مشکل انسان‌های عقده‌مند و ناتوان تنها این نیست که شما را نمی‌پذیرند، بلکه، میخواهند داشته‌های ارزشمندتان را نیز در مقیاس‌های بی‌ارزش و نااصل

خود ارزیابی کنند؛ البته، غافل از این‌که، آب زلال، در ظرف کثیف، دیگر (زلال)، به نظر نخواهد رسید!

در نسخه‌ی دوم دیموکراسی در شرق، باید آنگونه‌یی که میخواهند بود و زندگی کرد، نه آن‌گونه‌یی که میخواهی و هستی!! در اینجا، در شرق، بخصوص در جهان اسلام، نسخه‌ی دوم دیموکراسی را در اختیار دارند، نسخه‌ی که ویراستاران جایگاه‌ی واژه‌های کلیدی‌اش را عوض کرده اند. در آنجا، یعنی در غرب، دیموکراسی را تحقق اراده‌ی مردم بر سرنوشت و مملکت‌شان دانسته و بر اصل مصئونیت فکری و اندیشوی همگانی، گویا، ارج قایل اند. اما، در اینجا، یعنی در شرق، دیموکراسی را تحقق و تطبیق اراده، هوس‌ها و خواهشات حکام و حلقات خاص، بالای مردم میدانند! اینجا، در پرتو دیموکراسی، برای مردم چارچوکات فکری و محدوده و مسیر زندگی ترسیم می‌کنند؛ اراده‌ی همگانی و افکار و اندیشه‌های مردم نه‌تنها مصئون نیست، حتا، شامل حساب و کتاب نیز، نمی‌شوند! در اینجا، در نسخه‌ی دوم دیموکراسی، برای طرز تلقی، شیوه‌ی تفکر و زندگی کردن، قالب‌ها با محدوده‌هایی مشخص، پیش‌بینی و طراحی شده‌اند؛ پس، باید آنگونه‌یی که میخواهند فکر کرد، باور داشت و بود، نه آنگونه‌یی که میخواهی و هستی!! یعنی، بین نسخه‌ی اول آنسویی‌ها («غربی‌ها») و نسخه‌ی دوم اینسویی‌ها («شرقی‌ها»)، تفاوت‌های جالبی وجود دارند؛ جالب‌تر اینکه، آنسویی‌ها نیز، برای خود، آن «نسخه‌ی اول» و برای ما، این «نسخه‌ی دوم» را تجویز نموده‌اند. شاید این قالب «دیموکراسی»، ظرفیت پذیرش افکار و اندیشه‌هایی مردمان اینسویی را ندارد، یا شاید مردم، فقط مردم اند و بحثی از فکر و اندیشه را در میان نگذاشته‌اند، و شاید هم افکار و اندیشه‌ها وجود دارند، اما، مردم هنوز «مردم» نیستند!! در حقیقت، ما داشته‌های ارزشمند خود را کنار گذاشته‌ایم. این دیموکراسی

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۱

که برای ما «اینسویی‌ها» چاره‌ی کار به حساب می‌آید و سخت مشتاق
آنیم، تصویر دست کاری شده‌ی قسمت اندکی از ارزش‌ها و داشته‌های
خود ما «شرقی‌ها» است، که با اندکی تزیینات ظاهری به نمایش قرار
داده شده و قرن‌ها می‌شود که نا انسان‌های آنسویی را، انسان-گونه
جلوه می‌دهد، تا زمینه‌ها را برای حضورشان در سرزمین‌های خود فراهم
کنیم، بی‌خیال ما را به جان هم بی‌اندازند و داشته‌های ما را غارت نمایند!
اما، ما آن اصل بزرگ و داشته‌های ارزشمند خود را کنار گذاشته ایم و
میخواهیم از کاپی دست کاری شده‌ی آن، تصویر خیالی‌ای بسازیم! در
حالی که اصلش با ماست، ولی آنرا مدت‌ها پیش کنار گذاشته ایم و از
نبودش عمرها و نسل‌هایی را با سرگردانی سپری نموده و از دست دادیم.
ما ارزش‌های بزرگتری داریم، اما، برای درک و شناخت آنها، دید و افکار ما
کوچک و کوچکتر اند برای این کار هرگز وقت نگذاشته ایم و نمی‌گذاریم!
ما، اینسویی‌ها، دین، فرهنگ و ارزش‌های دینی و فرهنگی خود و اصالت
خود را کنار گذاشته ایم و می‌خواهیم کاپی «نا اصل» زندگی کنیم!! آن هم، با
نسخه‌های جعلی و وارونه!!

فرهنگ‌ها و زبان‌های زنده و ماندگار، زاده‌ی احساس و افکار زنده و
ارزنده‌ی انسان‌های ارزشمند اند؛ با احساسات زنده و بی‌ارزش، نمیتوان زبان
و فرهنگ زنده و ارزنده داشت!

.. و ما نیز مایلیم تا برویم، اما، دیگران رفتند و یا هم در راه اند؛ برای از
بین بردن این «فاصله»، نه ما می‌دویم و نه هم آنها توقف می‌نمایند، با این
«تمایل»، نسل‌های زیادی «رفتند» و تا این تمایل به پختگی میرسد، این نسل
نیز، خواهد رفت، چون، ما نیز، فقط مایلیم و بس!

..و برگ‌هایش را نیز پرپر کرده اند و می‌گویند، این «گل»، زیبا نیست، برگ‌های پرپر شده اش نیز، بر یکدیگر سنگین اند و تحمل یکدیگر را ندارند، بالای هم، چنان افتاده اند، که مانع تجلی و تظاهر رنگ و روی یک‌دیگر می‌شوند؛ اگر برگ‌ها، مکان‌های واقعی خود را در یابند و پذیرند، این «گل» زیبایی ارزشمند اش را باز می‌یابد، فراموش کرده اند که با هم «گل» اند و صاحب زیبایی، و بی هم، برگ‌های پرپر شده بی‌ارزش بیش نیستند؛ اما، برگ‌ها سخت به‌جان هم افتاده اند؛ عاقبت ساقه و ریشه نیز بخیر!!

دیگران را آنگونه‌یی که هستند بپذیرید و در تلاش تحمیل باورها و سلیقه‌های خود بالای کسانی که با شما در ارتباط اند، نباشید؛ چون، در صورت تحمیل باورها و سلیقه‌های تان بالای دیگران، فقط با کاپی‌های متعددی از خود، در تماس خواهید بود!

در شرایط کنونی، زندگی بی‌سیاست، بودن با سیاست است!

از آنهایی که تنگدستی نیازمندان را فرصتی برای استفاده‌جویی دانسته و جیفه‌ی روزگار را برعزت و آزاد زیستن ترجیح می‌دهند، متنفرم!

دوستی را با کفار می‌خواهیم و ترحم را از خدا، مردمی عجیبی هستیم؛ البته، مسلمان و مجاهد؟!!

ترور، وحشت، تزویر و افراط‌گرایی باورها و پدیده‌های غربی و کلیسایی اند و با اسلام هیچ ربطی ندارند؛ سازمان دهنده گان و عاملین این پدیده‌های زشت، گماشتگان کفار و کلیساها برای بدنام ساختن اسلام و تضعیف روحیه‌ی مسلمان‌ها در سرزمین‌های اسلامی اند!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۳

قریه ام کره‌ی زمین، قبیله ام انسانیت، هویت ام اسلام، و مایه‌ی مباحثات مسلمان بودن، انسان بودن، افکار و باورهایم و تمام انسان‌های ارزشمند این کره‌ی خاکی؛ من، با اسلام، تفکر و انسانیت، هرچه هستم، هرکجایی که، باشم!

مردمان ما هدف را همواره برای نشانه‌گرفتن انتخاب می‌کنند، با آن که دیگران برای رسیدن به آن، دنبالش اند؛ این‌ها هدف را همواره خوب زده اند و دیگران فقط به آن رسیده اند! فرق کوچکی است، همه در پی هدف، یکی برای زدودن و دیگری هم در فکر رسیدن به آن!

اگر این همه مبارزه و سروصدهایی که در کشور ما، برای «قوم» ساختن و «اقوام» ماندن جریان داشته اند، برای آگاه شدن و «انسان» شدن انسان‌های این سرزمین و تحقق ارزش‌های واقعی انسانی و اسلامی به راه انداخته می‌شدند، نه تنها این همه درزها و مرزهای ایجاد شده، مفهومی نداشتند، بلکه دیوارهای خانه‌های مان نیز دیگر اضافی پنداشته می‌شدند و ما به یک خانواده‌ی بزرگ، فعال و با مفهوم انسانی، مبدل می‌شدیم و این‌گونه دشمن یک‌دیگر و بار دوش دیگران نمی‌بودیم!

ملتی که، هرکه هرچه دلش خواست میتواند بالایش تحمیل کند، فقط لیاقت حمل کردن را دارد، نه امر کردن را؛ با آن که در نظام‌های منتخب، ملت‌ها آمر اند و حکومت‌ها، مامور!

مهره‌هایی که، بی شرمانه برای تفرقه اندازی و ایجاد درزها در میان مردم احساساتی ما گلو می‌درند، میکروب‌های خطرناک و کشنده‌یی میباشند، که در لباس قوم «من» و قبیله‌ی «تو» پنهان شده اند، تا رابطه‌ها و ارزش‌های ما را، بواسطه‌ی خودمان نابود سازند! آنها، دشمنان حقیقی ملت ما بوده و همه

دارای منبع تمویل و آجدای مشترک اند، با آن که برای فریب «ما»، در مقابل هم نقش بازی می‌کنند!!

آنهایی که دین ستیزی را نشانه‌ی مدرن بودن و روشن فکری می‌دانند، ابله‌های مدرنی اند، که با نقاب‌های رنگارنگ آراسته شده اند و به دست اجانب اسراف می‌شوند!

کلاشنیکوف مُرد، اما «کلاشنیکوف»، هنوز آتش در گلو دارد!

در مکان‌هایی که دیگران آسوده اند، فقط میتوان شاهد آسوده‌گی‌ها بود، نه آسوده؛ چون، دیگران برای آسوده شدن بهای هنگفتی پرداخته اند و آنرا خیرات نخواهند داد. پس، برای داشتن آن (آسودگی)، خود باید زمینه و ارزش آسوده زیستن را به دست آورد!

برای ظالمانه به هدر رفتن بخشی از زندگانی ام سخت پشیمان‌ام؛ چون، دریافته‌ام که زندگانی فقط زندگی کردن نیست!

تاریکی شب را که ما خود دیده ایم، طلعه‌دار روشنی صبح باش؛ صبح بهاری!

می‌گویند، خیلی بی مزه‌ام؛ مگر ناچشیده هم، می‌شود داوری کرد؟!!

در زندگی فقط به اندازه‌ای خوشی توقع داشته‌ایم، که دیگران را مشابه به قطره‌هایی است که هنگام نوشیدن، از لبان‌شان به زمین می‌چکد!

با وجود سیاهی دنیا، سفید خواهیم ماند. بگذار تا سیه‌اندیشان سیاهی را

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۵

سفیدترین رنگ بازار اندیشه‌های خود قلمداد کنند!

مرزها خوب اند، اما برای تعریف محدوده‌های جغرافیایی، نه برای تقسیم و انحصار عواطف و ارزش‌های انسانی، چون انسان‌ها باهم «انسان» اند؛ البته، میتوان بر مرزها قدم گذاشت، اما بر ارزشها، هرگز!

گاهی آفتاب نیز سردی می‌نماید؛ وقتی انگیزه‌ی برای گرم شدن نداری!

این مردم حاضر اند تا برای دیدن جثه‌هایی که هنوز خوب نمی‌شناسند، خانه‌های خود را به آتش کشیده و محیط را گرم و روشن سازند، خانه‌ی همیشگی را فدای روشنی لحظه‌ی می‌کنند، مگر «مردم» اند؟! عجب جسارتی، برای به آتش کشیدن کاشانه‌ی مشترک خود، یک‌دیگر را به رقابت می‌طلبند؛ مگر نباید باز هم با هم بود؟!!

کسی را آنقدر توهین نکنید که روزگاری برای جبران‌ش، مجبور شوید تا از آنچه که هستید، خود را کمتر جلوه دهید!

در راستای غارت دارایی‌های همگانی، طرف‌ها مشکل ندارند؛ دل‌طرفی‌ها و مشکل‌شان!

عده‌ی، رابطه‌ها را بیباکانه لیلام می‌کنند و عاطفه‌ها را هم اسراف! کسانی هم، برای عاطفه‌ی زنده اند و برای داشتن رابطه‌ای هم سخت مصروف؛ دنیایی عجیبی است!

عده‌ی می‌آیند تا تابو شکنی کنند، با آن‌که خود «تابو» اند؛ نمی‌دانند که،

۲۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

مشکل این وطن را افکار برجسته و برهنه حل خواهند ساخت، نه بدن‌های برهنه! بهیقین، جهل و نادانی زیربنای همه‌ی بدبختی‌ها و برتری‌جویی‌های بی‌مورد، در وطن است!

یک درخت، ولو هر قدر بزرگ، به تنهایی باغ نخواهد شد؛ اما، چند نهال کوچک، با هم باغچه‌یی را شکل خواهند داد. به این موضوع کمتر توجه داشته‌ایم!

سروهای قامت‌بلند را سر می‌برند، تا بته‌های بد بنيه، درخت‌نمایی کنند!

باهمی، با تفاهم آغاز، با تسامح و تحمل تداوم یافته و با تعهد و صداقت، ماندگار می‌شود؛ بی‌همی را، فقط پشت پا زدن به یکی از این لازمه‌ها، کافیست!

وقتی از بستر بزرگی می‌آیی، پهنای هویت‌تان را به اجاره می‌گیرند تا بزرگ‌نمایی کنند. یکی می‌خواهد با شما زندگی بسازد و دیگری هم، شما را زندگی؛ یعنی برای یکی وسیله خواهید بود و برای دیگری هم، هدف. وسیله‌ها، تا رسیدن به هدف استفاده می‌شوند، اما برای رسیدن به هدف، وسیله‌های فراوانی استهلاک و یا هم تکرار خواهند شد!

اشک تحقیر شده‌یی تاک را بهانه‌یی خیره‌سری‌های خود دانسته و می‌گویند:
مستیم!

بخاطر فقر خود کشتی نه، بلکه بخاطر خود، فقر کشتی باید نمود؛ خود کشتی حرام بوده و نشانه‌ای بی‌اعتنایی فرد به فلسفه‌ی خلقت و بستر ارزشمند انسانی می‌باشد!

عده‌یی از جوانان رشنفکر نما آنقدر غرق در بت-تراشی های قومی، زبانی و سمتی اند، که غبار بد رنگ برخواستہ از آن، چهره‌های واقعی خود شان را نا مریی ساخته است؛ حیف شان باد!

ارتباطاتِ هدفمند، زندگی شما را دیگرگون ساخته و شما را با انسان‌های با هدف و حلقاتِ ارزشمند وصل خواهد کرد؛ صبر نکنید تا دیگران به دنبال شما بیایند، شما خود به سراغ آنها‌یی بروید که در باهمی با آنها، بتوانید تا بستری را برای تبادل و گسترش افکار و ارزش ها، ترسیم نمایید. اگر شعری سروده اید، بروید و برای دوستان‌تان بخوانید تا زمینه‌ی گفت-و-شنود میان دو یا چند شخص را، مهیا نمایید، و اگر حرفی برای گفتن دارید، با کمی دقت بیشتر، در مکان و موقعیت آنرا ابراز نمایید که نظریات مسئولانه‌ی دیگران را-ولو متضاد هم که باشد- در پی داشته باشد. با آغاز و تداوم این کار، هسته‌های متحرک و هدفمند اجتماعی ایجاد گردیده و زمینه‌های نهادینه شدن تفاهم و یک‌دیگر پذیری در محدوده‌ی جغرافیای متعلق به ما نیز، فراهم خواهند شد. ارتباط مسئولانه و هدفند را دست کم نگرفته و به خود و اندیشه های خود ارزش قایل شوید، حتا با یک حرکت جالب، یک واژه‌ی با مفهوم و یا هم یک تبسم به مورد، زمینه ساز تأمین ارتباطات میان انسان های هدفمند خواهید شد و صفحه‌ی تازه‌ای از ارزش‌ها را در زندگی خود، باز خواهید نمود.

ارتباطات سالم، افراد را به گروه‌ها، و گروه‌ها را به توده‌های منسجم و فعال مبدل نموده و بگونه‌ی همزمان، جایگاه و ارزش واقعی این قدمه‌های اجتماعی را تثبیت و تعریف می نماید؛ نوعیت ارتباطات میان انسان‌ها و گروه‌ها در جوامع بشری، ضمن تأثیر گذار بودن بر حالت و کیفیت زندگی فردی و اجتماعی شان، انعکاس دهنده‌ی درایت و ظرفیت آنها نیز، میباشد. با آنکه محدوده‌ها و فکتورهای جغرافیایی و تباری، انسان‌ها را بگونه‌ی کتله‌های اجتماعی کنار هم

۲۸ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

قرار میدهند، ولی برای دست یافتن به باهمی و انسجام تعریف شده و ماندگار، به ارتباطات سالم و مفید، بگونه‌ی جدی نیاز خواهند داشت.

وقتی نفس‌هایت هنوز گرم اند و دانه‌های سرد و سرگردان برف را گرما و مسیر می‌بخشند، قدراش را بدان و خودت را زندگی کن؛ کسی، در کوچهی دیگر، در دهلیز گرم پاییزی، بی‌هیچ مصرف می‌شود. آنجا نه تویی و نه برف، تا بر گرمای نفس‌هایش باور کن!

مرا از خودم تبعید کرد؛ تا بر گشتم، «من» بودم و خودم نه!

وقتی باده می‌نوشی، خودت را بنوش؛ با اندیشه‌های که داری، تو خود سیاه‌ترین خمره‌ای پر از مسکرات تلخی!

برای جوانانی که وقت، استعداد و امکانات دارند و در پی کسب دانش و مهارت‌های مفید نیستند، متأسفم؛ آنها میتوانند خود را بسازند، اما منتظر اند، تا ناجوان‌ها مطابق خواست خود، برای‌شان ماهیت و شخصیت شکل داده و آنگونه‌یی که میخواهند، بر آنها تسلط داشته باشند!!

انسان، ذره‌یی در پهناى هستی، که به وسعت این پهنا ظرفیت اندیشیدن دارد. فقط انسان ماندن اش کافیهست، تا این عظمت را درک کند!

فقدان رهبریت سالم، یکی از فکتورهای اساسی تأثیر گذار بر تداوم اوضاع نا مناسب در افغانستان می باشد؛ البته، ما با رهبران مواجه هستیم، که فقط تخلص رهبری را دارا اند و گاهی آنقدر نا-رهبر می شوند، که رهبری را با امتیاز ریایی و راه-بری اشتباه می گیرند.

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۲۹

زن، موجود ارزشمندی که عمیق‌ترین رابطه‌های انسانی را مفهوم بخشیده و وجودش مایه‌ی حیات و سرفرازی انسان و انسانیت می‌باشد؛ زن خودش ارزش تعریف شده‌ی است، که به تعریف ناقص و مهربانی‌های بی‌مورد رنگ فروشان روز، نیازی ندارد!

شهر، خانه‌ی توست، وقتی با هم شهری؛ خانه‌ات، شهر تو نیست، وقتی بر هم شهری!

حکایت از شب‌زنده‌داری‌های خود دارند، شاید راست می‌گویند و شب‌های را نه خوابیده‌اند؛ اما اگر بخاطر خدا بود، به رخ مردم که نمی‌کشیدند!

کله‌ات را شخم بزن، شاید فکری تازه‌ای بروید! شاید آدم شوی و بجای برداشتنِ سر «آدم» ها، کله‌ای جهل وجودت را برداری!

مردن بخاطر مردم و پیروانی ارزشمند است، که با رفتن تو، راه‌ات را ادامه داده و با کردار خود، نام و ارزش‌هایت را زنده نگهدارند، نه برای مردمی که با مرگ خودت، مرگ راه‌ات را به ماتم نشسته و با نام و ارزش‌هایت، زندگی بسازند! البته، در صورت عدم دنبال نمودن راه و اهداف‌ات، مهم نیست که بعد از مرگ چه لقبی را برایت میدهند؛ چون، کالای را که به بازار می‌برند، توصیف بسیار می‌کنند!

آفتابی‌ترین قلمرو را در اندیشه‌های کسانی میتوان یافت، که چشم‌هایشان به سوی حقایق باز بوده و پاهایشان برای رسیدن به آن، همواره در حرکت‌اند.

آنجا که سبزه‌ای نمی‌زُوید، جوانه‌های سر زده از دانه‌های گندم را، سرکشی‌های

شیطانی می‌پندارند!

پروسه‌ی کشتار و بی‌عدالتی‌ها در سرزمین ما، اینگونه تداوم می‌یابد: حامیان‌شان، فرزندان و بستگان شما را می‌کشند و در حق شما ظلم می‌کنند، خودشان می‌آیند و از شما دلجویی می‌نمایند، شما هم خود را مدیون آنها فکر نموده و از آنها حمایت می‌کنید، و آنها؟! آنها نیز، از حامیان (قاتل) خود حمایت می‌کنند، چون احسان‌مند آنها اند! و اینگونه، پروسه‌ی یاد شده بگونه‌ی همیشه‌گی، تکرار می‌شود!!

دین خدا را بر مبنای گفتار و کردار افراد نه، بلکه اندیشه، گفتار و رفتار انسان‌ها را با در نظر داشت دستورات دین، ارزیابی نموده و بر آنها داوری نمایید؛ در مقابل دین و ارزش‌های دینی بی‌انصافی نه‌نموده و بر خود و دیگران ظلم نکنید! دین خدا هرگز مربوط به اشخاص و اقشار خاص نبوده و متعلق به همه‌ی انسان‌ها و انسانیت می‌باشد، پس برای واکنش نشان دادن در برابر گفتار و کردار عده‌ی از افراد و اشخاص، بر دین خدا تعرض نکنید!

وقتی با قامت کشیدن و ثمر دادن درختان باغ شما مخالف اند، ممکن در کنار چوب‌خشکی درخت‌نمای که منسوب به باغ شماست، قرار گیرند تا فکر کنید که به باغ توجه‌ی دارند؛ اما، نباید غافل بود که ممکن چوبی درخت نما را «دسته‌ی تبر خویش» ساخته و بخاطر بریدن درختان سرکشیده‌ی باغ، طرحی تازه‌ای دارند!

زندگی بدون کتاب، مانند کتابی بدون محتواست! کتاب و کتاب‌خوانی، زندگی انسان‌ها را ارزشمند و صاحب محتوا ساخته و زندگی‌های با محتوا، به کتاب‌ها ارزش و مفهوم می‌بخشند. پس، رابطه‌ی انسان و کتاب را، باید جدی گرفت!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۳۱

شیرهای سرزمین، در خیال شکار ستاره‌های آسمان کفش هایشان را به نا-
شیرهای زمین هدیه کردند؛ وقتی زمینی شدند، دریافتند که همه افسانه‌ای اند
ولی فاقد توان تحرک و راه رفتن، چون دیگر کفشی در زمین نداشتند!

کله‌های پر از اندیشه‌های مصرف شده، زباله‌دانی‌های بیش نیستند؛ چون، نه
اندیشه تولید می‌کنند و نه هم اندیشه‌ای را به مصرف می‌رسانند!

تا زمانی که سرزمین مرد خیز را به زمین حاصل خیز «مادی و معنوی» تبدیل
نکنیم، همه مرد خواهند بود، ولی گرسنه و با دست‌های دراز بسوی دیگران!

در محاسبات عصر متمدن، ملت‌های که به‌جایی نرسیده اند، فاقد رهبر و
قهرمان شناخته شده و مردمانی هم که هنوز ملت نشده اند، فاقد شاخص‌های
لازم برای یک زندگی متمدن انسانی پنداشته می‌شوند. البته، فرقی نخواهد کرد
که همه‌ی سنگ‌های سرزمین شان را تندیس رهبر و قهرمان بتراشند و یا هم،
تمام عمر از ارزش و ارزشمندی سخن به زبان داشته باشند. همین‌که یک‌دیگر
را نپذیرفته و با هم به‌جایی نرسیده اند، درج محاسبات زمانی نمی‌شوند؛ یعنی،
با آن‌که هستند، مرده محسوب می‌شوند!

گاهی باید در خود مرد، تا مرد شد؛ گاهی باید در دیگری زیست، تا جاویدانه
ماند؛ و گاهی باید به خود رسید، تا جامه‌ی فراتر از «خود» داشت!

فاصله‌ی اصلی میان انسان و خدا، فقط خود انسان است که سالها باید طی
شود. متباقی هستی، یک قدم بیشتر نمیخواهد!

نسل جوان و با سواد افغانستان، مصراع‌های متفاوتی که همواره شعر نشده،

هجای می شوند!

در شرایط کنونی، نسل جوان سرگردان و دل شکسته‌یی ما به سرزنش و ملامت کردن نه، بلکه به نوازش و رهبری نیاز دارند؛ نسل که بیکاری و دل سردی‌های مداوم‌شان، روح و تن جامعه را سرد و سبوس می‌سازد!

قربت افکار و اندیشه‌ها، رابطه‌های انسانی را با مفهوم و ماندگار می‌سازد. برای بمیان آمدن رابطه‌های ارزشمند و مداوم میان انسان‌های هدفمند، قربت‌های تباری و محیطی زیاد سازنده نیستند، با آن که می‌توانند بمثابه‌ی فکتورهای کمک‌کننده در باهمی‌های اجتماعی میان انسان‌ها، نقش ایفا کنند. ولی، نزدیکی و هم‌سان بودن اندیشه‌ها و ارزش‌های فکری در بین انسان‌های اندیشه‌مدار، رابطه‌های ماندگار و مداوم را میان آنها ایجاد می‌کنند. آنجا که افکار و اندیشه‌ها لازمه‌های اساسی برای ایجاد و تداوم رابطه‌ها و باهمی میان افراد هدفمند، پنداشته می‌شوند، گاهی انسان در پهلوی یک جامعه خود را تنها حس نموده، ولی با قرار گرفتن در کنار یک و یا چند فرد معدود، خود را در متن جامعه و در انظار عام، می‌یابد. یعنی، آنجا که افکار و اندیشه‌ها تعریف‌کننده‌ی رابطه‌ها میان انسان‌های هدفمند به شمار می‌روند، برای ایجاد و تداوم رابطه‌ها و باهمی میان انسان‌ها، به بستر نه بلکه به معبر نیاز است؛ چون بستر «تباری و محیطی» تحرک ارتباطی اندیشه‌ها را می‌زادید، در حالی که معبر زمینه‌ساز زایش و انتقال آن می‌شود. اندیشه‌های پویا و متحرک با مواجه شدن با هم و درک یک‌دیگر، شناخت و رابطه‌های با مفهوم را میان هم بمیان آورده و در صورت نزدیکی با هم «اندیشه‌ها»، رابطه‌های ایجاد شده در میان آنها، ماندگار و بستر ساز «بستر جدید و متکی بر ارزش‌های فکری» می‌شوند. برای همین رابطه‌های متکی بر بستر «تباری و محیطی» انسان‌ها را در جهت سپری شدن زندگی کمک کرده اند، در حالی که رابطه‌های که در نتیجه‌ی

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۳۳

تماس و باهمی افکار و اندیشه‌های پویا و متحرک ایجاد شده اند، تاریخ ساز بوده و ضمن ماندگار ساختن رابطه‌ها میان انسان‌ها، آنها را در جهت جاویدان شدن حیات «مفهومی» و اندیشه‌هایشان، کمک کرده اند و می‌کنند.

سالهاست که مسلمانها مصروف قوم جنگی، سگ جنگی و شتر جنگی اند و نا مسلمانها «کفار» هم، مصروف مسلمان جنگی؛ یعنی، هردو طرف سرگرمی خود را دارند. یک طرف «مسلمانها»، جنگ می‌کنند و می‌جنگانند بی‌آنکه فکری در سر داشته باشند، ولی دومی «کفار»، خوب فکر کرده اند که چگونه و چرا بجنگانند!

زبان ملی این سرزمین (افغانستان)، زبان تفنگ است؛ سخن روی جایگاه زبان‌های فارسی و پشتو فقط بخاطر مصروف نگهداشتن مردم و تداوم رسمیت این زبان زشت (زبان تفنگ) بحیث وسیله‌ی (بد) زیستن توسط بیکاره‌های کلانکار در این سرزمین است!

دهن برای گپ زدن است، ولی مکلف به این کار نیست، اما کله برای اندیشیدن است و مکلف به این کار «اندیشیدن» میباشد؛ البته، تعبیر معکوس این دو، سبب کاهش ارزشمندی انسان می‌شود!

سر انجام همه خواهند مرد، عده‌یی برای خاک شدن و عده‌یی هم برای «خاک» ساختن؛ یکی بر خاک حجم می‌بخشد و دیگری هم ارزش!

همه خیال شیر بودن را در سر دارند، در حالی که این وطن به شیر نه، به «آدم» نیاز دارد؛ چون، قرار نیست که تا ابد «جنگل» بماند!

دنيا پراز آدم‌ها، زمينه‌ها و فرصت‌هاى زيستن، ترقى و بهتر زيستن براى «آدم‌ها» است. آدم‌هاى ساكن در محدوده‌هاى متفاوت جغرافيايى و فرهنگى، با در نظر داشت خرد، ارزشمندی، تلاش و تعهد خود، از فرصت‌ها و زمينه‌هاى پيشرفت و بهتر زيستن موجود در دنيا، استفاده نموده و مى‌کنند. توسل جستن به مباحث عاطفى و ملامت‌گرانه پيرامون نحوه‌ى استفاده از امكانات و ارزش‌هاى موجود در كره‌ى زمين و ماوراى آن، فقط بهانه‌ى براى مسئوليت‌گرى و كتمان سهل‌انگارى‌هاى اى، كه عده‌يى از مردمان ساكن در اين كره‌ى خاكى، در سازنده‌ترين دوره‌هاى زمانى مرتكب شده‌اند. مردمانى كه، در مهم‌ترين دوره‌هاى زمانى، بدون توجه به ارزشمندی و فلسفه‌ى وجود و حيات خود و زمينه‌ها و فرصت‌هاى موجود در اين هستى براى پيشرفت، ارزشمند شدن و بهتر زيستن، دوره‌هاى سازنده‌ى عصر حاضر را، بى‌هيچ تلاش و تجدد گرايى، زيسته‌اند. بدون شك، عامل اصلى ناتوانى‌ها و عدم پيشرفت مردمان عقب مانده در اين دنيا، كركتر دومى «مفهومی» خود آنهاست؛ چون، اگر بيدار بوده و براى درك ارزش‌ها و رسيدن به آنها تلاش مى‌کردند، حالا آنها نيز، به جايى رسيده بودند و در محاسبات زمانى و تصميم‌گيرى‌هاى سرنوشت‌ساز دنيا صاحب جايگاه‌ى كه درخور شأن شان مى‌بود، مى‌شدند كه متأسفانه نيستند!

تفنگ‌ها بايد وسيله‌يى باشند براى حراست از ارزش‌ها، نه اين كه ارزش‌ها بهانه‌يى باشند براى حفظ تفنگ‌ها!

كاش، خون نيز سوخت مناسبى بود براى تيزرفتارهاى مردمان سرزمين‌هاى به اصطلاح حامى ديموكراسى و حقوق بشر، كه نگاه به آن ارزشى قابل شده و نمى‌گذاشتند تا به اين ساده‌گى، در سرزمين‌هاى جنبنده‌هاى سرگردان و دور شده از فلسفه و محتواى اصلى زندگى خود «مسلمان‌ها/شرقى‌ها»، بيباكانه به زمين بريزد و اسراف شود!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۳۵

زشت‌ترین لباس ممکن در تن یک انسان، لباس تعصب است، که نه شکل‌اش قابل درک است و نه هم رنگ آن قابل آمیزش با دیگران؛ بگونه‌ی مشخص، کسی که لباس تعصب را بر تن می‌کند، آدم نمی‌ماند، چون دیگر با «آدم» نمی‌ماند!

آنگاه که شیوخ دین و دولت در ممالک اسلامی، کله‌های پرو و شکم‌های نسبتاً کوچک و خالی داشتند، مسلمانها و سرزمین‌های اسلامی از وضعیت خوبی برخوردار بودند، اما همین که آنها «شیوخ و حکام»، صاحب شکم‌های کلان و پرو و کله‌های خالی شدند و دنیا را بر دین ترجیح دادند، مسلمانها و ممالک اسلامی در بدترین وضع ممکن قرار گرفتند!

اینجا، اطفال سخت مصروف بزرگ‌نمایی‌های بی‌موقع‌اند و بزرگ‌ها هم غرق در حرکات و باورهای طفلانه؛ یعنی، در این سرزمین فصل‌های زندگی را هم به تمسخر گرفته‌اند!

نگرش مثبت به تفاوت‌ها، گزینه‌های متفاوتی بهتر زیستن را برای انسان‌ها فراهم نموده و آنها را از لجن‌زار تعصب و برتری‌جویی‌های رایگان، نجات می‌دهد. بی‌اعتنایی و بی‌باوری نسبت به تفاوت‌های فطری و ارزشمند اجتماعی، انسانها را فاقد ارزش و اندیشه‌ی انسانی قلمداد می‌کند. ماحول متنوع و کنار آمدن با آن، تنوع فرصت‌ها را در پی داشته و نقش برجسته و ماندگارتری را، برای فرد در جوامع انسانی، ترسیم خواهد کرد. البته، زندگی اجتماعی قانون مشخص خود را دارد، تا نپذیرفته‌ای، پذیرفته نخواهی شد!

تا سخنی برای گفتن داری، در هجوم توده‌های بی‌زبان، محو نخواهی شد!

کفش‌ها در راه اند، بی آنکه کله‌ها راهی را در پیش داشته باشند!

سرباز/مجاهد، سر اش را داد بی آن که قبری برایش تدارک ببینند، اما، رهبر/فرمانده، دشت غنیمتی «زمین» اش را نداد، بی آن که چیزی برای قبراش تدارک ببیند؛ اینجا باورها همه متفاوت اند، یکی بی هیچ سهمی، حاضر است تا برای «خاک» اش سر بدهد، ولی دیگری با همه چیز در خاک، با سر «مردم» خاک گرفته و برای سر خود آماده‌ی «خاک» دادن به دیگران است! حالا، سرباز/مجاهد شهید حتا قبر ندارد، اما رهبر/فرمانده/مشر دشت و دربار دارد. بدون شک، مردم برای آن‌ده از رهبران و بزرگ‌نماهای که خانه‌ها، کوچه‌ها و دشت‌های‌شان را تنگ نموده و رفتند و یا هم می‌روند، دل‌تنگ نخواهند شد. چه تفاوتی جالبی، سهمیه‌ی حضرت عمر (رض) از غنیمت برایش یک پیراهن نشد، اما سهم غنیمت اینها «رهبران و فرماندهان به اصطلاح پیرو حضرت عمر»، آن هم تنها از زمین، برایشان شهر و شهرک می‌شود!

انسانهای جسور، به جایی می‌رسند؛ انسانهای جسور و با برنامه، به جایی می‌رسند و میمانند؛ انسانهای جسور، با برنامه و با هدف، به جایی می‌رسند، میمانند و میسازند؛ و اما، انسانهای جسور «بی برنامه و بی هدف»، همین که به جایی رسیدند، در فکر رسیدن به جایی دیگری می‌شوند، بی آنکه در جایی که بودند، اثری «ارزشمند» را از خود جا بگذارند. ... و اینجا «در کشور ما»، چهره‌های جسور، بسیار اند!

لعل و لاجورد اش را دزدیده اند و فروخته اند و حالا سنگ‌هایش را به کله‌های ما می‌زنید؟! بی آنکه بدانند، برای ما سنگ و لاجورد اش هر دو یکی، ارزشمند و غیر فروشی اند؛ آری، بدخشان «خود ما» را می‌گوییم، آنجا را که سنگ‌دزدان و گروه‌های مافیایی بیرونی و درونی بیباکانه جولانگاه‌ی خواب

های سیاهی خود پنداشته اند!

لبخند «تبسم»، بخشی از زندگی «فطری» و هویت شخصیتی من است. لبخند، بمثابة یک پل نا مریی، زمینه‌ی عبور از مصایب و موانع فراوان «زندگی» را همواره برایم مساعد نموده و در سخت‌ترین حالات، نامالایمات روزگار را، به تمسخر گرفته است. بود و نبود روزگار و بایدها و نبایدهای زندگی، هرگز بر این ارزش فطری اثری نداشته و این شاخص هویتی «فطری» را، با هیچ گزینه‌ای «تصنعی» دیگر، نخواستم/توانستم تبدیل نمایم؛ البته، تبسم و تکبر در یک چهره‌ی واحد جمع نمی شوند، چون هردو نا متجانس اند! لبخند را نباید با نیش خند و تمسخر که چون تیغ‌های نا مریی عمل می کنند و ارزش‌ها رابطه‌ها را می‌برند، اشتباه گرفت!

کثرت استفاده از وسایل مدرن الکترونیک باعث کاهش بینایی چشم‌ها خواهد شد، اما اگر این کار باعث ازدیاد بینایی مغز و پویایی اندیشه شود، باکی نخواهد داشت؛ چون، بینایی مغز ارزنده‌تر از بینایی چشم‌ها است، ولی حیف آنگاه خواهد بود، که نحوه و اندازه‌ی استفاده از وسایل الکترونیک بگونه‌ای باشد، که هم باعث کاهش بینایی چشم‌ها شود و هم از مغز!

همسایه، فقط یک پوستین را سر دیوار گذاشت، ولی ما آنرا گوسفند فکر نموده و تمام علف‌های شهر را، برایش هدیه کردیم!

می آیند و میروند، اما درد اصلی را فقط مردم (مظلوم و ظلم‌پذیر) باید متحمل شوند؛ چون، در هر حال باید سنگینی وجود و نقش پاهایشان را بر سرها و شانه‌های خود تحمل نموده و گاهی هم جنگل شوند برای پنهان نمودن زشتی‌ها و زشت‌کاری‌های آنها!

همه را کشتند، حتا خود را؛ بی آن که متوجه‌ی میل تفنگ‌های خود شوند که کجا و چه کسانی را نشانه گرفته اند!!

فقیر، در همه جا فقیر است؛ با تفاوت محل زندگی و بلند بودن سطح رفاه و ترقی در جامعه‌ای که او به آن تعلق دارد، فقط سطح محرومیت‌ها و نیازمندی‌هایش، بالا می‌رود!

تا زمانی که، باور و نگرش مردم ما برای به‌جایی رسیدن و «کس» شدن، توسل جستن به جنگ و جنگیدن باشد، تحفه‌ی بهتر و بیشتر از جنگ و ویرانی برای نسل‌های بعدی خود، به ارث نخواهند گذاشت! البته، ملت‌های که رفاه و سازندگی را به نسل‌های بعدی خود به جا گذاشته و می‌گذارند، گزینه‌های دیگر (تعلیم، تلاش و تحمل) را، اختیار کرده اند!

مردمانی که، از حساب فقط تفریق (منف کردن) را بلد اند، هرگز بزرگ نخواهند شد؛ ملت‌های بزرگ بیشتر با جمع و تقسیم سر و کار داشته اند و دارند.

عده‌یی، با کله‌های تاریک، واژه‌ی «روشنفکر» را بد رقم مورد سوء استفاده قرار می دهند! فکر و کله‌ای روشن، نور و روشنایی بیرون می‌دهد، اما اینها همه تاریک اند و غرق در سیاهی!

تفاوت‌ها را باید پذیرفت و تحمل در مقابل دیگران را باید حق (اجتماعی) آنها دانست نه امتیاز (اختیاری) شخصی برای خود؛ همچنان، چهره‌های متفاوت را انسان‌های برابر ولی دارای ظاهر متفاوت قبول نموده و ارزش‌ها را در محتوا و معنویت انسانی باید جستجو کرد. به اندیشه‌های دیگران ارج قایل شده و در پی تهیه‌ی لباس (جایگاه‌ی) خوردتر و یا هم بزرگتر از قد و اندام «توان»

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۳۹

ارزش واقعی» خود در جامعه نباید بود؛ چون، در آن صورت در مکان غلط و نابرابر با اهمیت و ارزشمندی وجود خود قرار گرفته و به پرتله‌های بیکاره و غیر مفید، در (بدنه‌ی) اجتماع مبدل خواهیم شد. همواره باید فعال بود و مفید برای محیط و ماحول خود؛ ضمناً، آزادی و آزاد زیستن را هم هرگز نباید فراموش کرد، چون بدون آن «آزادی»، داشتن ویژه گی‌های قبلی ناممکن بوده و در حد واژه باقی میمانند.

اگر چوپه مرغ‌های سرگردان میدانستند که همه ماشینی اند و فاقد هویت واقعی، و هرگاه میدانستند که فقط برای مردن و برابر ساختن خواهشات (نفسانی) دلالان جهل و جعل و یا هم کشتن و بلعیدن یکدیگر، بزرگ می شوند، هرگز با بزرگ شدن و رفتن به میدان، موافقت نمی کردند! ولی، خیلی نا وقت متوجه می شوند که سخت فریب خورده اند، نه باغی در کار است و نه هم مرغزاری و فقط باید در قفس‌های (جهل) بزرگ شده و در آتش (باورها و هوس‌های دلالان) بسوزند و سیاه شوند!!

شهر را به آتش می کشند، تا برای مردم بگویند که هنوز زنده اند و فعال! مردم ما با موجودات و اندیشه‌های عجیبی در تقابل قرار دارند؛ مردم، با کسانی مواجه اند که بخاطر به نمایش گذاشتن زنده بودن خود، عوض نفس کشیدن، در تلاش اند تا حق زیستن را از دیگران بگیرند!!

... و باز هم در پی کشتن ما خواهند بود؛ چون، در موجودیت چراغ ممکن نیست که سیاه را سفید جلوه دهند!

هر قدر خون را که در بدن دارم، بگیرید و در رگ‌های نیازمندان شهر تزریق اش کنید، ورنه خفاشان و دژخیمان عصر، بی هیچ سبب و (زمینه‌ای)، در

کوچه‌های شهر با خاک یکسان‌اش خواهند ساخت!

با داشتن همسایه‌ی ظالم و مکار و هم‌خانه‌های جاهل و بیکار، اوضاع بد کنونی همچنان ادامه خواهد داشت؛ اگر با همسایه‌ی بد نمیتوان کاری کرد، عاقلانه نیست که در قبال هم‌خانه‌های بد و مضر، در هر حال خاموشی اختیار کرد!

مرد، خود کشی نمی‌کند، نا مرد هم خود کشی نمی‌کند، آن‌که این کار را می‌کند، در میان این دو، مکان می‌جوید!

به هر حال، خودکشی به هیچ وجه قابل توجه نیست و نباید به نحوی با این عمل بی‌مفهوم، هم نظر بود! جوانانی که در مقابل فشارهای زندگی و روزگار کم می‌آورند و اقدام به خودکشی می‌کنند، باید متوجه باشند که پدر، مادر و دیگر بستگان شان محتاج تر از آنها اند و مشکل بیشتر از آنها دارند، پس باید انگیزه‌های واقعی برای تداوم حیات را جستجو نموده و بشناسند؛ ضمناً تمرکز بیش از حد به بُعد مادی زندگی و نه پرداختن به معنویات و دوری جستن از دین، انسان را چون ظرف درون تهی، شکننده می‌سازد. با خدا بودن و برای خدا و در راهی خدا زیستن، خودکشی و دیگرکشی ندارد؛ حیف آنهایی که بدون درک ارزش و مزایایی زندگی، روح را چون واژه‌ی نا موزون بخشی از داستان‌های نا برابر با زندگی روزمره‌ی خود، از تن فرار میدهند و بی‌هیچ (زمینه‌ای) می‌میرند!!

گذرواژه‌ای زندگی تحمل است؛ تکاپو و تلاش به آن ارزش بخشیده و هدف مسیر اش را مشخص می‌سازد!

انسان در مسیر زندگی مشابه به آبی است که از دل کوه سرچشمه گرفته و در مسیر حضور، با صخره‌های زیادی مواجه می‌شود، آب آنگاه که با صخره‌ها

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۴۱

مواجه می‌شود، اگر جاه بجوید و با سختی صخره‌ها نه‌ستیزد، مبدل به قطرات سرگردان شده و محو و نامری می‌گردد، ولی اگر راه بجوید و بیاباکانه در دل صخره‌ها مسیر جستجو کند، آنگاه مبدل می‌شود به آب زلال و همیشه جاری!

لبخند «تبسم» در پروسه‌ی ارتباطات مستقیم میان افراد (متعلق به فرهنگ‌های متفاوت) و مراودات (اجتماعی) میان آنها، مشابه به سکه‌ی است که با ده‌ها عنصر ارتباطی (واژه‌ها) مبادله گردیده و خودش نیز با ارزش بیشتر، دوباره به صاحب‌اش برگردانیده شود؛ تبسم (با مفهوم) در پروسه‌ی ارتباطات میان‌فردی، نقش مهمی دارد که واژه‌ها نمیتوانند جایش را بگیرند. در سرزمین‌های که دارای باشندگان متعلق به فرهنگ‌ها و باورهای متفاوت اند، اگر هنگام مواجه شدن با هم، تبسم را بر لب داشته و از چین‌های (غیر طبیعی) پیشانی خود بکاهند، مشکلات و اختلافات کمتری را در زندگی باهمی، تجربه خواهند کرد!

دین خدا (اسلام) را، شخصاً مطالعه نموده و با دید باز و منصفانه، وارد محدودده‌ی واقعی آن شوید؛ خدا و دین خدا را از دید آنهایی که از دین فقط عمامه و عبا و قبای منسوب به آن را دارند و هنگام ضرورت حاضر اند تا برای طعمه‌ای و یا هم لقمه‌ای هم خدا را ترک کنند و هم دین خدا را، نشناسید، بلکه خدا و دین خدا را از دید و عمل آنهایی بشناسید که نه عمامه‌ی به سر دارند و نه هم عبا و قبای منسوب به دین، بلکه دین را وسیله‌ی زندگی خود ندانسته و زندگی را فرصتی برای شناخت و پاسداری دین دانسته و برای خدا و دین خدا، در هر شرایط حاضر اند تا (بگونه‌ی با مفهوم)، هم سر دهند و هم سودا!

پروسه‌ی دولت‌سازی و تحکیم ثبات در افغانستان مشابه به ثمر دادن درخت‌هایی است، که همزمان با قد کشیدن و شگوفه کردن، قبل از به ثمر رسیدن بگونه واقعی، مورد حمله‌ی حیوانات (متعلق به همسایه) قرار گرفته

و برگ‌ها و شکوفه‌هایش همه خوراک حیوانات حریص و گرسنه‌ی متعلق به همسایه و یا هم حیوانات خودی ولی هم‌خو و هم‌سو با حیوانات همسایه گردند، در حالی که صاحب/صاحبان آن (درختان) سرگرم قصه و چند و چون با همسایه بوده و همواره برای فصل دیگری و برگ و شکوفه‌ای دیگری انتظار بکشد، بدون آن که متوجه‌ی تکرار این عمل از سوی حیوانات حریص و گرسنه‌ی متعلق به همسایه در فصل‌های دیگر بوده و در فکر چاره (همیشگی) باشد/باشند!

مرگ به (مرگ)، زنده باد (زندگی)؛ اگر از زندگی زیاد خسته اید، آنرا برای کسی، اندیشه‌های و یا هم هدفی هدیه نمایید تا برایش زنده بمانید و زندگی کنید. البته، برای زنده ماندن (مفهومی)، نفس و نفس کشیدن فقط یکی از فکتورهای مهم است!

تبسم، آرایشی ماندگاری است که چهره‌ها را همیشه گرم و پذیرفتنی نگه‌میدارد!

تا تن بر «دل» دارید، جوان اید؛ دل، بر «تن» همه دارد!

کاش میداشتیم، می‌گویند خیلی شیرین و مملو از مباحثات است؛ ما که هرگز نداشتیم و «با قند گفتن هم، دهن مان شیرین نشد!» «آزادی ملی را می‌گوییم!!

روح همه انسان‌های آزادی‌خواه و مبارز (گمنام) که بخاطر کسب استقلال سرزمین ما در برهه‌های متفاوت زمانی و تاریخی رزمیده و جان‌های خویش را فدا نموده‌اند، شاد باد. نفرین باد به چهره‌ها و جریان‌های که همواره بخاطر منافع نادرست و برنامه‌های مغرضانه‌ی خود و دیگران، مانع رسیدن مردم ما به این آرزوی بزرگ (دست یافتن به استقلال) بگونه‌ی واقعی و مداوم آن، شده

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۴۳

اند؛ تا استقلال کامل، یک (آدمی) راه است؛ خیلی کوتاه ولی خیلی حساس!

درخت باغ را بیگانه برد، ولی ما بخاطر ربودن برگ‌های خزان‌اش، به‌جان هم افتاده ایم!

کمی از خودش پرسیدم، از پدرکلان و کلان‌کار دهکده اش زیاد سخن گفت، تا میخواست از ماحول و عشیره‌اش نیز چیزهایی بگوید، من (آنجا) نماندم؛ دیدم که به فکر کیسه‌های زیر خاک، به بازار آمده است!

تسلیم روزگار نشوید، سر انجام سرکشی‌هایش به‌پایان خواهند رسید؛ فقط کافیت تا بداند که اراده‌ی بر او «بودن» را دارید. آنگاه، آن (روزگار) چون دریا می‌شود و شما هم شناگر ماهر!

این‌که چه اندیشه‌ی در سر دارید مهم نیست، مهم این است که یک انسان نباید کله‌ی خالی از اندیشه و ارزش‌های فکری داشته باشد. نباید فراموش کرد، که میوه‌های رنگارنگ بر فراز شاخه‌های متفاوت، همه زیبایی‌ها و ارزش‌های متفاوت خود را داشته و مانگار اند، در حالی که بته‌ها و شاخچه‌های بی‌ثمر همواره هیزم می‌شوند و خاکستر!

سوانح ام مختصر خواهد بود؛ مردی آزاد و سرگردان در پی کسب سواد «دانش»!

به انسان‌های صاحب اندیشه، چون اندیشه‌ی خودم، ارزش قایل‌ام!

شناسنامه، بگونه‌ی طبیعی مدرکی است برای تثبیت هویت شهروندان یک

سرزمین، ولی در افغانستان حد جدیت و باورها به آن به گونه‌ی است که گویا مردم وسیله‌ای باشند برای معرفی آن مدرک «شناسنامه»! می‌ترسم که روزی ادعای مردم برای گرفتن شناسنامه‌ها در حدی باشد که تا خود و داشته‌های خود بگونه‌ی فزیک‌ی در آن جایگاه نداشته باشند، صرف در موجودیت تصویر و آدرس، آنرا نپذیرند!

رسیدن به آزادی و آبادی و قتی ممکن است که مردمان ساکن در سرزمین‌های متفاوت، لیاقت و ارزش لازم را برای بدست آوردن و نگهداری آنها پیدا نموده و با عزم راسخ، در جهت تحقق این آرزو، مبارزه (هدفمندانه) نمایند. راه‌ی رسیدن به آزادی و آبادی، طولانی، پر خم و پیچ و مملو از موانع است. ممکن است مردمانی که برای دست یافتن به این ارزش‌های مهم حرکت می نمایند، در مسیر راه و در نهایت خستگی، با گزینه‌های نسبتاً آماده و راحت تر، ولی زودگذر و مزاحمت‌های گوناگون مواجه شوند. اگر به آنها توجه نکرده و با پایمردی به سوی هدف اصلی خود، با وجود خستگی و مواجه شدن با مشکلات، ادامه دادند به آرزوی خود می‌رسند. ولی، در صورت توقف نمودن و کنار آمدن با امتیازات زودگذر و راحت طلبانه و یا هم ترسیدن از موانع، رسیدن به آزادی و آبادی به یک آرزوی همیشگی و تحقق‌ناپذیر مبدل می‌شود!

هدیه خواستن آزادی و آبادی از کشورها و قدرت‌های کفری و غربی برای مسلمانان، مانند توقع داشتن شیر و شهد از مار و گزدم است!
ملت‌های مسلمان و کشور‌های اسلامی، در جهت دست یافتن به آزادی، ثبات و آبادی دچار یک توهم جدی و مداوم اند. آنها، برای دست یافتن به ارزش‌های مهم یاد شده، خود بگونه‌ی واقعی تلاش نه‌نموده و هرگز در فکر تهیه و تدوین برنامه‌های مفید برای تحقق این آرزوها، نبوده اند. ولی در عوض، همواره خواسته اند تا این ارزش‌ها را بگونه‌ی رایگان و بدون زحمت از غربی‌ها

و قدرت‌ها و ممالک مرفه‌ی کفری هدیه بگیرند. در حالی که، خواستن آزادی و آبادی از کشورها و قدرت‌های کفری و غربی برای مسلمانان، مانند توقع داشتن شیر و شهد از مار و گزدم است. دین اسلام، خط و فلسفه‌ی مشخص و کامل خود را برای زندگی مسلمانان دارد که در اکثر موارد، بگونه‌ی واضح با باورهای زیربنایی در جوامع غربی در تضاد است. اما، مسلمانان تنبل هم می‌خواهند خوب مسلمان باشند و هم برخوردار از نتایج زحمات و تلاش‌های مردمان سرزمین‌های غیر اسلامی در غرب، آن هم بدون زحمت و تلاش؛ برای همین، نه چندان در خط واقعی دین خود باقی مانده‌اند و نه هم کسی برایشان آزادی، آرامش و آبادی را هدیه داد!

وقتی که یک نظام و یک مملکت در بحرانی‌ترین شرایط ممکن قرار داشته باشد و ده‌ها دست از داخل و بیرون برای براندازی و تخریب‌اش در کار باشند، ولی تمام نگرانی و دغدغه‌های مردم و امور بدستان‌اش فقط نحوه‌ی توزیع و رنگ و بوی شناسنامه‌های شهروندان‌اش باشد، دیگر مردم آن سرزمین به شناسنامه‌های انفرادی نیازی چندانی ندارند و همین شناسنامه‌ی مشترک برایشان کافیست، که خیلی بی‌اعتنااند و فارغ از اندیشه و محاسبات برابر با زمان برای بودن و باهم بودن!

متعصب نه، آدم باید بود! هرگز از پذیرش تفاوت‌های طبیعی-اجتماعی در محیط و ما حول خود بیزار نخواهم بود و بر عکس، با گرمی آنها را استقبال خواهم کرد. من، در تفاوت‌های رنگ، قیافه و زبان دیگران عظمت قدرت خالق یکتا و شگفتی‌های خلقت را می‌بینم، نه ترفندها و باورهای شیطانی را؛ از اینرو، به تفاوت‌ها ارج قایل شده و همه را آن‌گونه‌ی که هستند، می‌پذیرم. البته، منفی‌نگری در مقابل تفاوت‌ها و تلاش برای ترویج ذهنیت برتری خواهی (صرف بر مبنای نژاد، رنگ، زبان و دیگر فکتورهای اجتماعی)، بمتاب‌های اعتراض در مقابل اراده‌ی خداوند و هم‌سویی با باورها و اندیشه‌های

شیطانی، محسوب می‌شوند و مردود اند!

وقتی بگونه‌ی جدی متوجه‌ی اهمیت زمان و زندگی نیستی، گاهی دیر می‌شود و مهم‌ترین آرزوی زندگی ات، در حد یک حسرت باقی میماند؛ فرصت‌ها ارزنده و تکرار ناشدنی اند!

آنجا که همه را اراده بر آن است تا دریا را به جویچه‌های متفاوت تقسیم نمایند، آن کس که دنبال دریا می‌رود، در خشکه میماند؛ مگر این که، اراده و توان باز آوردن جویچه‌ها را به دریا، داشته باشد!

دین مقدس اسلام، مقاتله با کفار (محارب) و مبارزه برای گسترش دین خدا و عدالت الهی را جهاد میدانند، اما عده‌یی با بر تن کردن لباس منسوب به دین اسلام ولی با انجام دادن اعمال کفری، مقاتله با مسلمین و قتل عام آنها و تلاش برای خشکانیدن ریشه‌های اسلام در سرزمین‌های اسلامی را، جهاد می‌گویند! اینها که سپاهیان کفر برای مبارزه با اسلام و مسلمانان اند، ادعای مسلمان بودن و مجاهد بودن را می‌کنند، اما شهرهای اسلامی را ویران نموده، مسلمان‌ها را مثله کرده و با گذشتن از ده‌ها مرکز و پایگاه‌های نیروهای کفری، می‌آیند و مسلمانان بی‌دفاع را در شهرها و دهات کشورهای اسلامی، بخصوص افغانستان، به خاک و خون می‌کشاند!!

قانون و انصاف طبیعت را نباید دست کم گرفت؛ وقتی گندم در داخل انبار جوانه می‌کشد، نشانه‌ی حاصل دهی نه، بلکه دلالت بر فاسد شدن آن می‌کند و بر بی‌اعتنایی‌های مالک آن تأکید دارد؛ گندم، برای جوانه کردن، قد کشیدن و حاصل دادن، نیاز به قرار گرفتن در زیر خاک و تحمل نمودن قوانین طبیعت را دارد!

در سرزمین‌های دیگر، همین‌گونه مردمان که یک نسل کمتر خوابیده و سختی‌های بیشتری را بگونه‌ی هدفمندانه تحمل کرده‌اند، زمینه‌های بهتر زیستن و راحت خوابیدن را به نسل‌های بعدی خود هدیه داده‌اند، ولی مردمانی که نسل به نسل، فقط خوابیده‌اند و در راستای پویایی تکانی نخورده‌اند، فقط تن‌های فاسد و استخوان‌های پوسیده را به نسل‌های بعدی خود، به ارث گذاشته‌اند! ما نیز سرزمینی خوبی داریم، ولی آباد و آرام نیست و نسل‌های گذشته این رسالت مهم را نادیده گرفته و رفتند؛ می‌ترسم که نسل‌های بعدی نیز این میراث را با زشتی‌های بیشتر، از ما تحویل بگیرند. یعنی، صاحب انباری شوند که فقط پر از گندم‌های فاسد است!!

مهم نیست که مرد است و یا زن، همین که برای حفظ رابطه‌های ارزشمند انسانی در تلاش بوده و به باورهای سازنده ارزش قایل است، هم «انسان» است و هم ارزشمند!

نباید صداهای بلند خویش را، بخاطر خواسته‌های کوچک بیرون داده و بیابانه صرف نمود؛ چون، ممکن است هنگام مواجه شدن با اهداف بزرگتر صدا کم آورده و متوجه شویم که همه صداهای بلند خود را، برای اهداف کوچکتر، به مصرف رسانیده ایم!

آمدند تا سالروز تولدم را جشن بگیرند، بی آنکه بدانند که تارسیدن به این مرحله، دو تولد دیگر باقیست؛ یعنی، من هنوز غرق در پرده‌های ابهام ام و مردم نیز پنهان در غبار جنگ، بی‌اعتنایی‌ها و بی‌اعتمادی‌های مداوم! همه جمع بودند تا پایکوبی کنند، اما برایشان گفتم که هنوز تا تولد «من»، راه‌ی زیادی در پیش است؛ آنگاه، همه پشت به من کردند و بی‌من شمع‌ها را گشتند، ولی من برای طلوعه‌ی آن روز (تولدم)، فقط یک شمعدان را از آنها تحفه خواستم تا با خودم ببرم!!

زمین، با این بزرگی و سنگینی که دارد، هم به دور خودش می‌چرخد و هم به دور آفتاب، تا هم متحول شود و هم گرم و هم روشن. ولی، انسان‌های سرزمین ما حتی یکبار هم که شده به دور خود (بگونه‌ی هدفمندانه) نمی‌چرخند تا ببینند که غیر از خود آنها و باورها و شیوه‌های زندگی شان، مردمان و موجودات زیادی دیگر هم در ماحول شان حضور داشته و راه‌های متعدد دیگر نیز برای بودن و بهتر زیستن، وجود دارند!

خداوند بنی آدم را انسان خلق کرد، تا او (خدا) را عبادت نموده و خلیفه‌ی وی در روی زمین باشند؛ ولی عده‌ی زیادی از آنها نه تنها که به عبادت خداوند و ارزشدهی به فلسفه‌ی خلقت خود توجه‌ی نکردند، بلکه نتوانستند و نخواستند که حتا بنی آدم و (انسان) باقی بمانند!

سرخ‌ی چهره و رنگینی دسترخوان‌های دلالان قومی و سمتی از خون مردمی است که فریب مکرهای شیطانی آنها را خورده و همواره قربانی فتنه جویی‌های آنها می‌شوند؛ همچنان، جاده‌ای بی‌موانع موجود در افغانستان برای تیز رفتاری‌های این فتنه‌گران، محدودده‌ی است که بواسطه‌ی فاصله‌های ایجاد شده در بین مردم و اقوام افغانستان، بمیان آمده است!

مردم افغانستان، رهبران و سران قومی عجیبی دارند؛ کسانی که، برای درشت نشان دادن رقم افراد متعلق به قوم و قبیله‌ی خود در جدول‌ها و روی کاغذ، همواره و بگونه‌ی خستگی‌ناپذیر در تلاش‌اند، ولی گاهی هم توجه نکرده‌اند و نمی‌کنند که روزانه ده‌ها تن از افراد متعلق به قوم و قبیله‌شان در راه‌های مختلف و به بهانه‌ی مختلف (غالباً ناحق و بی‌مورد) کشته می‌شوند و می‌میرند، وجود فزیزیکی خود را از دست می‌دهند و هر روز رقم‌شان کم و کمتر می‌شود! یعنی، اینها (چهره‌های که خود را رهبر و بزرگ اقوام قلمداد می‌کنند

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۴۹

و فریب خورده‌های زیادی را در پشت دارند) فقط با ارقام و امتیازات متعلق به قوم خود بر مبنای ارقام و برای ارقام توجه دارند، نه به زندگی، آرامش و آسایش مردم متعلق به قوم و قبیله‌ی شامل در شعارها و مباحثی قومی که همیشه فریاد کشیده و مانع آرامش و آسایش دیگران می‌شوند؛ مردم افغانستان هم رهبران و سران قومی جالبی دارند! در حالی که برای رهبران و سران واقعی مردم و اقوام، موجودیت و جان یک انسان زنده و حاضر و فعال در بستر حیات انسانی، باید مهمتر از همه ارقام و چند و چون‌های محاسبوی در روی کاغذ باشد.

ارزش سواد و دانش مسلکی برای ملت‌سازی و ترقی در جوامع انسانی، مشابه به جایگاه و ارزش آب در عرصه‌ی زراعت و باغداری است؛ با درک نمودن ارزش آب، مردم در کشورهای محتاج حاضر اند تا ده‌ها متر دل زمین را بشکافند تا به آن (آب) برسند، ولی به ساده‌گی حاضر نمی‌شوند تا چند ساتی از صفحات کتاب‌ها را گشوده و به علم و ارزش‌های علمی دست یابند! تلاش کردن برای مرفه و مترقی ساختن مردمان و جوامع فاقد دانش و ظرفیت تخصصی و مسلکی، مشابه به سرمایه‌گذاری کردن در زراعت و باغداری بگونه‌ی للمی (وابسته به باران‌های موسومی) است، که گاهی می‌شود، ولی غالباً نمی‌شود!!

کیفیت زندگی هر شخص را دیدگاه‌های وی تعیین می‌کنند و کیفیت دیدگاه‌ها را هم ارزش دهی به زندگی و باورهای دیگران!

نباید باری بر پشت زندگی بود، همچنان نباید آنرا همواره بر دوش کشید، بلکه باید با او (زندگی) تفاهم نمود و با متانت همراهی‌اش کرد. یعنی، زبان زندگی را باید آموخت و ارزشی تازه‌ی بر واژه‌هایش بخشید!

هرگاه توانستید توازن واقعی و همیشه‌گی را در حد تمایلات و علاقمندی تان به آشپزخانه و کتابخانه برقرار نموده و رفتن به هردو را بگونه‌ی مشابه و مساوی ضرورت‌های اولیه‌ی زندگی تان پنداشتید، در روشنفکر بودن و ارزشمندی تان شکی وجود نخواهد داشت!

زندگی، مشابه به یک همسر مهربان خواهد بود، اگر توانستید رازها و رمزهای آنرا دانسته و با آن کنار آیید، ورنه خیلی زود مبدل به یک شوهر بد اخلاق خواهد شد، اگر در مقابل نورم‌ها و بایدها و نبایدهایش بی‌اعتنایی نموده و تبلی اختیار نمایید!

گاه گاهی تلاش نمایید تا نا رسیده به خانه‌ی دوست، در خاطر وی توقف طولانی‌تری داشته باشید، اگر دنبال ارزش و ارزشمندی در رابطه‌ها هستید!

ای بسا از کاخ‌های مرمرین که لانه‌های درنده‌ترین جانوران روی زمین اند! کاخ‌هایی که، همواره با سر و سرمایه‌هایی مردمان غافل، حرام‌خور و بد باور، آباد گشته‌اند!!

تحصیلات خیلی عالی، گاهی آدم می‌سازد و گاهی هم آدمی بر آدمیت! البته، نگرش‌های متفاوت آدم‌ها بر پیامدهای تحصیل و نحوه‌ی برداشت‌شان از واژه‌ی «شدن»، این دو شاخصه را در آنها تبارز می‌دهند.

افغانستان خانه‌ی پدری من و توست؛ این سرزمین، کدام توت‌هی تازه پیوند شده بر زمین نیست، بلکه این همان خراسان است و همان آریانای قدیم، یعنی همان پیشه‌ی تاریخی و شهنامه‌آفرین اجداد من و تو! حالا اگر خوب است و یا بد، پیشرفته و یا عقب مانده، این میراثی است که از نیاکان مان برجا مانده

است. راستش، این خاک در سینه‌ی خود همه چیز را دارد و خاکِ خوبی است، فقط لازم است تا روی خاک و رو-خاکی‌ها به حدِ کافی خوب شوند و بیشتر ازین بد نباشند! آری، لازم است تا همه با هم برای صیقل دادنِ چهره‌ی غبار نشسته‌ی این گنج به‌جا مانده از نیاکانِ خود، بستری پرورش دهنده‌ی افکار و مشاهیر بزرگ، چون بو علی، خراسانی، مولوی، بیرونی و ...، صادقانه و مصراانه تلاش نموده و کاری را برای رنگین و جذاب تر ساختنِ قد و قیافه اش انجام دهیم، تا نسل‌های بعدی نیز در خیال بهتر زیستن، از آن فرار ننموده و طعمه‌ی ماهیانِ دریا‌های سرزمین‌های دور و بیگانه نشوند! ما میتوانیم با یک سخن خوب، با برداشتن یک قدم نیک و سازنده و یا هم حد اقل با خودداری نمودن از سخنان و قدم‌هایی بد و مضر خود، بر بهبود اوضاع در این سرزمین و تابناک سازی وجهه‌ی آسیب دیده‌ی آن، مفید واقع شویم؛ یعنی، تو خاک را در سر راهی من نیانداز، بگذار تا خاکِ سرِ راهت را، («من») با سرِ بی‌خاک بر دارم و تو راحت («راه») رفتن را بلد شوی!

در سرزمین‌های اسلامی، شیخ و ملک و امام و خلیفه و رهبر همه در خواب اند و یا هم مصروفِ خوش‌خوش کردن برای برهم زدن خواب‌های یک‌دیگر، تفنگ-باورهای نقاب‌پوش و بی‌نقاب هم مصروفِ کشتن و سر بریدن هم اند و یا هم در طویله‌های شیطانی خود، مصروفِ همخوابی با غنیمت‌های روزگار، مردان و روشنفکران دیارهای قهرمان پرور و دین‌مدار هم دارند هويت و سوانح یک‌دیگر را به رخ هم می‌کشند و در این راه سخت مصروف اند؛ و اما، زن‌ها و اطفال رانده شده از سرزمین‌های اسلامی که (جهت رسانیدن افسانه‌های قهرمانی مردان سرزمین‌های خود به دیگران!!)، راه‌های سرزمین‌های غیر را در پیش گرفته و غرق دریا‌های دور شدند، همه با هم فقط یک صدا را زمزمه می‌کردند، که دین و زمین خدا در سرزمین‌های اسلامی به دست هیولاها و خواب‌برده‌های بیکاره افتیده است که همه باهم برای کشتن

انسان و انسانیت رقابت تمام ناشدنی را در پیش گرفته و فقط قهرمان‌های ویرانی، کشتن یکدیگر و بر باد دادن سرنوشت انسان‌های هم‌جغرافیای خود اند! آری! شیخ و ملک و امام و رئیس همه در خواب اند، ولی مسلمان‌های آواره و جنگ‌زده‌ی متعلق به کشورهای اسلامی همه باهم در دریا‌های پهناور طعمه‌ی ماهیان حریص چون اینها شده و در راه‌های فرار از مردن، مظلومانه می‌میرند!

اجساد اطفال، زنان و مردان آواره از سرزمین‌های اسلامی که در آب‌های منتهی به دیار مردمان نامسلمان شناور اند، ضمن اینکه لکه‌ی سیاه درشت و ماندگار برجین حکام و امور بدستان مزدور و بیکاره‌ی کشورهای اسلامی و رهبران غیر اسلامی تحولات جهانی اند، این پیام را با وضاحت بیشتر به نمایش گذاشت که آن‌های که مسبب و عاملین اصلی برهم زدن زندگی و آواره شدن انسان‌های مظلوم و بی‌صاحب از سرزمین‌های خود در کشورهای اسلامی اند، نا‌مسلمان‌ترین و زشت‌ترین چهره‌ها و جنبنده‌های روزگار اند، با آن‌که ده‌ها نشان و شعار از دین‌پذیری و اسلام‌خواهی را، بر دوش می‌کشند!

باید از نو «مسلمان» شد! دیدم که عمری را در مسلمان‌نمایی و خیال مسلمان‌زاده بودن سپری کرده‌ایم؛ آری، سالها دیوارهای دین را بر ایمان ضخیم و تسخیر نا‌پذیر تعریف کردند و خواستند که حتا در امور دین و دینداری نیز محتاج دیگران باشیم! ولی، با یک جسارت هدفمندانه و به موقع و رفتن به متن و محدودده‌ی آن (دین)، دیدم که مملو از زیبایی‌ها، روشنایی‌ها و خواستنی‌های ممکن بوده و دلپذیرترین جولانگاه برای سیر اندیشه و ارزش‌های انسانی است. متوجه شدم که عمری را بیرون بوده‌ایم و فقط همگام با سایه‌های تعریف ناشده‌ی منسوب به دین و دینداری قدم‌های نامشخص برداشته‌ایم؛ بلی، دریافتم که دیوارها و حصارهای وضع شده بر ماحول دین، همه ساختگی اند و برای «گله‌گونه» ساختن مسیر ما در همسایه‌گی دین،

طراحی و ایجاد شده اند تا به متن و محتوای واقعی دین نرسیم. اما، من رفتم و دیدم و ماندم، من خودم اینرا دریافتم که دین مقدس اسلام، آزادترین و فراخ‌ترین جولانگاهی فکری و بستر آسایش برای انسان‌ها در روی زمین است؛ پس، باید آگاهانه بر متن و محتوای دین وارد شد و ارزش‌های بیکرانش را خود و با چشم‌ها و کله‌های خود دریافت نمود، زیرا فقط مسلمان‌زاده بودن و داشتن هویت اسلامی برای مسلمان بودن و زیستن با اسلام کافی نیست، باید با تمام معنا اسلام را دانست، پذیرفت و مسلمان بود !!

نامسلمان‌های سرزمین‌های غیر اسلامی، با آب و نان و عروسک‌های دست‌داشته‌یی خویش منتظر استقبال از مسلمانانی اند، که مسلمان‌های عرب و غیر عرب، بدون آب و نان آنها (مسلمانهای آواره) را چون عروسک‌های بی ارزش و منقضی شده، در آب‌های سرکش دریا پرت نموده و رحمی به سر و سرنوشت آنها نکردند! این نشانه‌یی آن است که اسلام و مسلمان‌ها، بخصوص حکام بیکاره‌یی سرزمین‌های عربی-اسلامی، از هم راه جدا نموده اند، با آنکه مسلمان‌ها هنوز هم صرفاً صفت (مسلمان بودن) را از اسلام به عاریت گرفته و چون هویت قومی، آنرا با خود دارند!

این عادلانه نخواهد بود که دین مقدس اسلام را بر مبنای اعمال و زشت کاری‌هایی کسانی مورد قضاوت قرار داد، که در میان مسلمانان اند تا آنها را بکشند و خانه‌ها و شهر هایشان را ویران نمایند!

اگر ارزشی در شما نهفته است، سوار بر یک بایسکل کهنه هم که باشید، مردم متوجه تان می شوند و دنبال تان می آیند، ولی اگر تن وکله تان فاقد ارزش (معنوی) باشد، با ده‌ها عراده موتر قیمتی هم گشت وگذار نمایید، فقط ارزش و نوعیت موتر را تبلیغ می کنید و بس؛ از خود که چیزی ندارید! بدون شک، در

این صورت هزاران تن افراد در دنیا مصروف کاری اند که شما انجام می‌دهید، ولی آنها ارزشمند تر از شما اند، چون شما رایگان برای گرمی بازار وسایط قیمتی تبلیغ می‌کنید، اما آنها در مقابل دستمزد این کار را می‌کنند؛ کوشش کنید تا مثال‌های بد در میان مردم خود نباشید، اینکه بچه‌یی چه کسی و چه کاره هستید، راه‌های زیادی برای تثبیت جایگاه و حضور تان وجود دارد، اگر ارزشش را داشته باشید!

با مرده‌ها کاری نداشته باشید، حتا اگر بدترین جنبنده‌یی روی زمین هم که باشد؛ چون او (مرده) دیگر جنبنده نیست و همینکه نمی‌جنبد، کافیه!

روزها دهنم بوی بد میداد و چند شب را هم نتوانستم به راحتی بخوابم، با پزشک هم که مشوره کردم، نتوانست دلیلش را بداند، مسأله خیلی جدی بود و حتا نمیتوانستم ذایقه‌ها را تفکیک کنم، سرانجام دانستم که دو جمله پیرامون مسایل قومی و سمتی نوشته‌ام و این جمله‌ها را یکی دو بار بر زبان آورده‌ام! حالا، تعجب به آنهایی می‌کنم که تمام روز را تعصب و تفرقه فریاد می‌کشند، تعجب می‌کنم که اگر آنها آدم اند و دهن دارند و باید بخوابند، پس چگونه میتوانند بخوابند و زندگی کنند! آیا هنوز هم بر موجودیت تفاوت‌ها و ذایقه‌های متفاوت باور خواهند داشت؟!!

زمین همواره در چرخش است تا تو را متوجه شگفتی‌های خلقت نموده و متحولات بسازد، ولی تو همانجا و همانگونه‌یی که هستی میمانی، بی‌تکان و بی‌تحول؛ شاید هم تصمیم گرفته‌یی تا آن دم که هم‌بستر سینه‌یی زمین نشده‌یی، تکان نخوری! آیا گاهی هم متوجه شده‌یی که وجودت مملو از شگفتی‌ها و ظرفیت‌های آشکار و پنهان است؟! مگذار تا این همه ظرفیت‌ها و ارزش‌ها، دست نخورده‌ته‌یی خاک شوند و خاک متحول‌شان بسازد. تا

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۵۵

نرفته‌ی، برای متحول شدنِ خود و خاک، مصرانه و هدفمندانه تلاش کن!!

گیاهان سرزمین ما هنوز هم کنار هم می‌رویند و بر رنگ و بوی یکدیگر کاری ندارند؛ فقط انسان‌های این سرزمین با وجود داشتن صفت برتر (خلیفه‌ی خدا بودن)، بر اراده‌ی خدا و فلسفه‌ی خلقت (رنگارنگ آفریدن برای شناخت و تجلی قدرت الهی)، معترض اند!

دست سوم، در فاصله‌ها بذرهای بدی خواهد کاشت؛ رابطه‌ها را باید جدی گرفت!

انسان‌های معاصر، گاهی حتا با جغرافیای تن خود نیز آشنا نیستند؛ از عشق و دل‌باخته‌گی سخن می‌گویند، ولی درست متوجه نمی‌شوند که «دل» در نیمه‌ی بالایی تن موقعیت دارد و یا هم در نیمه‌ی تحتانی آن!

مشکلات جدی اجتماعی-سیاسی موجود در کشور را نمیتوان با رجز خوانی‌های مداوم حل کرد. حل بنیادین و دایمی این همه مشکلات، به یک اراده و جسارت هدفمندانه و معقول تاریخی نیاز دارد!

برای آن‌عده از آدم‌هایی که گاهی زرمی شوند و گاهی هم زردآلو، سخت متأسف‌ام!

جاده‌ها را آراستند تا شهامت اش را تقدیر کنند، ولی چون سایه‌های درختان بر فراز جاده‌ها جلوه‌های ناموزونی را به نمایش گذاشته بودند، از رفتن منصرف شد تا مصئون بماند و همچنان با شهامت شهر باشد!

تا فرمانده با سنگر و سلاح عکس یادگاری گرفت، نام سرباز یادگاری شد بر

بستر زندگی؛ و تا روح سرباز راهی بر ابدیت جست، پیکرش نقطه‌یی سرخی کوچکی شد در پس زمینه‌های نا شناخته‌یی عکس فرمانده!

تفنگ‌هایت را غنچه بکار، بی جنگ و بی تفنگ خواهم آمد!

گر به‌های سالخورده را ببر نمی گویند، ببرها نسل و جثه‌یی دیگری دارند؛ ماهیان سالخورده را نهنگ نمی‌نامند، نهنگ‌ها صاحب اصل و اندازه‌یی دیگری اند! یکی خوب و دیگری بد نخواهد بود، تا آنجا که هم «خود» باشند و هم خوب!!

خیلی پر جمع و جوش ام، آنگاه که ماحولم کاملاً خالیست!

گاهی باید همه اندیشه‌ها را کنار گذاشت و خود دلیلی برای اندیشیدن شد!

انسان‌ها هم موجوداتی عجیبی اند، ادعای برتری از یک‌دیگر را می‌کنند، ولی توقع انجام کارهای مشابه به خود و حتی بیشتر از خود را، از دیگران دارند!

گاهی با یک اجتماع نه، ولی با یک زن میتوان اجتماعی بود؛ اما اگر عرصه‌یی باهمی، تنها بستر خواب پنداشته نشود!

آن کس که می‌رود و اراده‌یی برگشتن را ندارد، نشانه‌های مکانی را به خاطر نمی‌سپارد، بلکه خاطره‌ها را بر نشانه‌های زمانی می‌کارد و می‌رود!

گاهی باید سرکش شد و از همه مرزها گذشت. سرکش به اندازه‌یی یک اسپ وحشی و سرکش به اندازه‌یی یک انسان فراری از قیود روزگار. گاهی باید

خیلی سرکش بود، تا پرنده‌ی بال شکسته‌ی کناره‌های دور جنگل هستی را یافت و تا قلب‌های تنها رها شده در جاده‌های مزدحم شهرهای پر از قصه و قانون را دید و به داد‌شان رسید! آری، حتا گاهی باید برای آدم شدن نیز، از محدوده‌ی آدم‌ها گذشت و سرکشی کرد!

مردمانی که آزادی، آرامش و آسایش را از دیگران تحفه خواسته و حوادث روزمره‌ی اجتماعی و محیطی خود را جدی نمی‌گیرند، نه تنها به آزادی، آسایش و آرامش دست نخواهند یافت، بلکه محاسبات زمانی آنها را لایق آزاد زیستن و داشتن زندگی آرام و آباد نمیدانند!

وقتی کسی را می‌بینی که شتابان در حال گذشتن از مسیری است و تویی خیال نشسته‌ی و بر او می‌خندی، متوجه باش که او نیز روزها را چون تویی خیال نشسته و بر دیگران خندیده است و حالا در آخرین فرصت‌های که دارد، باید شتابان برود و بدود! البته، روزی بر تو نیز خواهند خندید، اگر امروز با متانت و آرامش حرکت نکنی!

مردی اگر ادعا کرد که بدون هم‌دلی با یک زن میتواند زندگی منظم و آسوده‌ی داشته باشد، یا راست نمی‌گوید و یا هم از نظم و آسایش در زندگی خیلی کم میداند. مردها خوب میدانند که زندگی بدون حضور یک «زن» سخت می‌گذرد، اما احساس زن‌ها پیرامون این موضوع را، خودشان میدانند!

ثمر گرفتن از آنهایی که بدون تجربه نمودن سال‌های بیشتر در زندگی و بدون دیدن روزهای سرد آن، در جایی غرس «نصب» می‌شوند، قامت‌ها را خم و تن‌ها را زمین‌گیر می‌کند؛ ولی، حاصل گرفتن از روزگار دیده‌ها و آنهایی که سال‌های زیادی را هدفمندانه برای حاصل‌دهی زیسته‌اند، سرها را بلند و

قامت‌ها را استوارتر می‌سازد. مگر ندیده‌اید که برای ثمر گرفتن از توت‌زمینی باید سر خم کرد و زمین‌گیر شد، در حالیکه برای برداشتن حاصل از یک درخت توت، سرها و قامت‌ها را باید بلندتر و استوارتر گرفت!

برای کشتن من، هرزه‌بی‌شهر را تفنگ و سکه دادند، گفتم من رایگان می‌میرم، فقط شما آدم شوید! آنجا که تفنگ مرد می‌سازد، زندگی هم مسخره‌گی‌های عجیبی دارد!!

رابطه‌های موجود در بستر خطوط و مسیر گرم انترنیت و شبکه‌های اجتماعی، سردترین رابطه‌ها اند، اگر با رابطه‌های مستقیم اجتماعی آمیزش نداشته باشند!

امروزی‌های شهر و دهات ما، آرزوها را ساده می‌کشند ولی آرزو آفرین نیستند! برای کشتن یک انسان و یک جوانی که سالها را با امیدواری‌های تمام تلاش می‌کند تا هدفمندانه زندگی کند، یک بم کوچک و یک لحظه درنده شدن یک جانور دو پا کافیهست. اما، برای حراست از جان مردم و جان یک جوان، دیوهای بم و تفنگ و توده‌های تفنگ بدست و بم به جیب، کافی نیستند؛ گویا که فقط برای کشتن و ناامید کردن مردم، توان و تعهد دارند و بس!!

یک مسلمان خوب و متقی، یک انسان خوب، مفید و اجتماعی هم می‌باشد. هرگاه چنین نبود، یا تظاهر می‌کند و یا هم اسلام را از قرآن و سنت نه، بلکه از ورق پاره‌های منسوب به اسلام آموخته است!

معجونی جالبی است برای زدودن افسرده‌گی و فایق آمدن بر سختی‌های روزگار: کار-عبادت-تفکر-تلاوت-مطالعه-ورزش-باهمی-و-استراحت. البته، همه در یک روز، تکرار در یک هفته و تجویز و تداوم آن هم تا پایان زندگی. تجربه

کنید، تاوان اش با من!

قانون، شبنامه‌یی بیش نیست؛ آنجا که فقط آدم‌های دور مانده از دایره‌یی قدرت و نظام، تحقق اش را فریاد می‌کشند!

پشت مکتب‌های ما می‌آیند که آدم بکشند، ولی «درون مکتب‌های خود نمیروند تا آدم شوند!»

یک سجده‌یی طولانی، به اندازه‌یی یک روز تفریح دماغی، برای زدودن اضطراب، کاهش تنش‌های درون‌فردی و تقویه‌یی فعالیت‌های مغزی افراد، اثرات مثبت دارد.

فرار نمودن از وطن و تحفه خواستن آسایش و زندگی مرفه از دیگران، کار زیاد موجه نیست! در صورت انتخاب این راه، انسانیت و تاریخ به روی ما خواهند خندید و ما را مردمان مفت‌خور و بی‌همت قلمداد خواهند کرد!

اکثر ملت‌ها و کشورهای که امروز صاحب ثبات و شرایط بهتر زندگی اند، مشکلات جدی‌تر از ما را تجربه کرده اند. ولی، به‌جای فرار نمودن از وطن خود بخاطر مشکلات، در وطن خود ماندند و با مشکلات و موانع موجود در سر راه زندگی مرفه و آبرومندانه‌یی خویش مبارزه نموده و ماحول و سرزمین‌های خود را آباد و خواستنی ساختند. باید دانست که، هیچ ملتی بگونه‌یی طبیعی در شهر و کشور آباد و مرفه مسکن‌گزین نشده است، یعنی هیچ نقطه‌یی زمین بگونه‌یی طبیعی صاحب جاده‌های پخته، تعمیرهای سرکش و زیبا و سیستم‌های منظم ترانسپورتی و مخابراتی نبوده است و هرچه ازین قبیل که می‌بینید، حاصل دست‌ها و قدم‌های کوچک ولی

پیوسته‌یی انسان‌های با اراده و هدفمند در روی زمین اند! البته، همه بگونه‌یی طبیعی فقط همین سنگ و چوب، آب و خاک و منابع انسانی و طبیعی را که ما داریم، داشته اند و حتا کمتر از ما نیز از منابع لازم برخوردار بوده اند، اما به‌موقع در پی شناختن ظرفیت‌های خود شدند و با درک اولویت‌های زمانی و مکانی، شهرها و کشورهای خود را آباد، آزاد و مرفه ساختند! ما که از مزایای زندگی با ثبات و مرفه بگونه‌یی واقعی بی بهره ایم، هیچگاه در پی شناخت ظرفیت‌های موجود در محیط خود و درک اولویت‌های زمانی و مکانی نبوده و عمر و ارزش‌ها را همیشه حیف ساخته ایم و رفاه و آرامش را در خانه‌های دیگران جستجو کرده ایم!

بهترین تجلیل از شهدا، زنده نگهداشتن راه آنهاست، نه بلند و برجسته نوشتن نام آنها!

این اندیشه برایم پذیرفتنی نیست که سالروز شهادت اسطوره‌های کار و پیکار را، با رخصتی و خواب تجلیل کنیم!

اگر در یک ساختمان ویران و فرو ریخته‌یی هم که درس خوانده و به فکر آینده خود باشید، صاحب تعمیر و ساختمان نو و مستحکمی خواهید شد. اما، اگر در ساختمان جدید و مستحکم هم که باشید و بی خیال از روز و روزگار و عاری از اندیشه‌یی فردا زندگی نموده و بی دلیل فقط اندیشه‌یی جنگ و تفنگ را در سر داشته باشید، بی تردید که به مخروبه‌ها راه یافته و صاحب خانه‌های ویران و فرو ریخته‌یی می شوید!

جوان‌ترین آدم‌های روی زمین سن کم نه، احساس بیشتر دارند!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۶۱

میدانم که زندگی سخت می‌گذرد و باید برای رهایی از سختی‌های تحمل ناشدنی‌اش گاهی گزینه‌یی آخر را نیز با خود داشت، اما باید دانست که گزینه‌یی آخر خودکشی نه، بلکه کشتن قسمتی از هوس‌ها و خواهشات در درون «خود» است!

مردم ما سخت خسته و افسرده‌اند و خط اعتماد و باورمندی در میان‌شان نیز خیلی متزلزل است که خفیف‌ترین نیش و فشار هم میتواند تحمل را از آنها ربوده و بر سختی‌هایشان بافزاید؛ پس، لطفاً متوجه‌یی زبان و دست و پای خویش باشید!

وقتی کسی یا چیزی را فقط بخاطر نیازمندی‌های روزمره‌یی زندگی خود میخواهید، درک این موضوع برایتان ساده نخواهد بود تا بدانید که خواستن و داشتن برای ازدیاد ضرورت‌ها و متحول ساختن زندگی، چه مفهومی خواهد داشت!

جامعه‌یی ما، چون تن افسرده و آسیب‌پذیری است که در یک محیط ملوث و خطرناک قرار دارد. باید همیشه متوجه‌ی زبان‌های خود و این موضوع باشیم که نیش‌ها همواره جا باز می‌کنند و میکروب‌ها هم در پی جایی‌اند تا بخزند و تن آسیب‌پذیر را از پا در آورند. ولی، دست‌ها و زبان‌های ما میتوانند این تن خسته را نوازش داده و تنومند و بشاش بسازند، اگر چون نیش و تازیانه بر تن و توشه‌اش، تازند!

خدایی‌ترین روزهای سال، خود سال است.

صخره پناه‌ات میدهد، آنگاه که همه ملایمات روزگار «نا» دارند.

گاهی، برای ترمیم و تصحیح درزها و انحرافات موجود در زندگی، فقط زبان کافیتست؛ و گاهی هم باید متوجه بود که، بدون محاسبه توسل جستن به ابزار و وسایل بیرونی برای بر طرف نمودن سختی‌ها و نابرابری‌ها، درزها و انحرافات بیشتر و عمیق تری را در زندگی بمیان خواهد آورد. یعنی، نه زبان را دست کم بگیرد و نه هم فکتورهای بیرونی تأثیرگذار بر زندگی را!

هرگز نباید در پی کاشتن امیدها و باورهای دروغین در دل و ذهن انسان‌ها بود، بلکه تلاش باید کرد تا راه‌های امیدوارانه و باورمندانه زیستن را به آنها نشان داد. یعنی، نباید دهقان بذرهایی بی حاصل شد، بلکه باید همواره در پی حاصل خیز ساختن زمین‌های بی حاصل بود. باید متوجه بود که عده‌یی زیادی از انسان‌ها را، فقط امیدها و باورهای دروغین افسرده و زمین گیر می‌سازند!

عده‌یی از مردها گاهی خیلی بد می‌شوند، آنگاه که با زشت کاری‌ها و نامردی‌های خود، هم بر وجهه‌یی مردانه‌گی و هم بر جبین انسانیت لکه‌های پاک ناشدنی را جا می‌گذارند و می‌روند!

اگر گاهی زن‌ها مردستیز می‌شوند، بی دلیل نیست؛ حتمن، نامردی‌های آمده و با مرد نمایی‌های دروغین خویش، بد باوری‌ها را در خاطر آنها کاشته و رفته اند!

مست آن نیست که شراب می‌نوشد، مست آن است که شرر می‌دوشد!

پر بار ترین فرصت برای اندیشیدن و حاصل دهی ذهن، ده دقیقه اول بعد از ادای هر نماز است. به شرط آن‌که، نماز عاری از اندیشیدن و حاصل خواهی باشد!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۶۳

فرجام عشق واقعی پنج ساتی فرو رفتن در جسم نه، یک هستی فرو بردن در اندیشه است!

زندگی‌ام لبریز از خوشی می‌شود، آنگاه که غصه‌ها ذره ذره اش را تصاحب نموده و جایی را به او به عاریت نمیدهند!

برای عاشق بودن، گاهی متوجه می‌شویم که چقدر ساده بوده ایم؛ ولی وقتی که ساده می‌شویم، می‌بینیم که چقدر عاشقیم!

باور کردنی نیست، گاهی شهره‌های شهر بیشتر از دو نقاب را بر چهره دارند. آری، همین امروز دیدم که، فعال حقوق حیوانات دو گوسفند را در ساحل زنده کباب می‌کرد و برای این که از لحظه‌های انتظار کشیدنش خوب استفاده کند، پیام‌های بر علیه‌ی سنت قربانی کردن می‌نوشت. این که ساحل را کثیف نموده بود هیچ، بر ساحل بانان نیز میتاخت که در دفاع از حقوق حیوانات، سخت مشهور است!

این عادلانه نیست که زنده‌های ناتوان در خاک باشند و مرده‌های توانمند در خانه. برای مرده‌های خود، خانه و ساختمان را در محل دفن او نه، بلکه باید در محل زیست فقرا اعمار کرد تا در زیر خاک به آنها (مرده‌ها) برسد، ورنه مرقد های مجلل سر خاک خواهند ماند و آنها در زیر خاک!

رابطه‌های انسانی معادله‌های خاص می‌طلبند، نه معامله‌های خاص. گاهی انسان‌ها آنقدر باهم نزدیک اند که تلفیق حضورشان را فقط یک کلمه «بلی» کافیت، ولی گاهی آنقدر دور اند که با یک واژه‌ی «نخیر» ساده تفریق می‌شوند و میروند!

وقتی اهداف زشت و تعریف نا شده اند، برای تحقق‌شان نیز راه‌های زشت و تعریف‌ناشدنی را انتخاب می‌کنند؛ ایجاد جزایر کوچک شورشگری و قانونگریزی در نقاط مختلف افغانستان و تلاش‌ها برای تقسیم نمودن مردم افغانستان به کوچک‌ترین واحدهای قومی-اجتماعی نشانه‌های آشکاری برای این موضوع است.

ترانه‌ها ترنم دارند و ترنم‌ها هم ترانه‌زا اند، هر دو حاصل هم اند برای باهمی و زنده نگه‌داشتن احساس آدم‌ها!

... و نا گفته رفتی رفیق! قرار بود که مشوره‌یی بهتر زیستن را بدهی، ولی خودت رفتی و ساده و راحت مردی؛ مطمینی که مردی؟!

برای خود و حقوق و آرزوهای خود مبارزه نمایید، تا زنده بمانید؛ ورنه، بخاطر خود و برنامه‌های خود شما را یکی یکی خواهند کشت و زندگی خواهند کرد!

وقتی "مرده‌ها همه خوب اند" و "زنده‌ها همه بد"، مرگ پالایشگاهی بدی نیست؛ فقط یکبار مردن در «خود» کافیست، تا بدها همه خوب شوند!

بخشی از نفس‌هایم را هدیه خواهم کرد، برای آنهایی که در راه آزادی خواهی و مفید زیستن، نفس کم می‌آورند!

از مردمی که از روحانی و محاسن سفید شهر خود سخت متنفرند که چرا برایشان خوب نرقصیده اند و رقاصه و آوازخوان خود را هم برای این که برایشان خوب موعظه نکرده اند سرزنش می‌کنند، توقع تحول و دگرگونی مثبت خیلی دست نیافتنی به نظر میرسد. مگر این که، خود بگونه‌یی بنیادین متحول گردیده

و هر که را در جایش بپذیرند و هر چه را در مکانش بشناسند!

زندگی باهمی، معادله‌ی خاص و مشخصی از خود دارد؛ اگر به این باور باشیم و بگوییم که من خوبم، آن یکی خوبتر و آنهایی که کنار ما نیستند هم خوبترین، حتا اگر در نزد دیگران هم نباشیم، همواره در محاسبات‌شان در جمع خوب‌ترین‌ها شامل خواهیم بود. ولی، اگر این‌گونه باور داشته باشیم و قلمداد کنیم که، من خوبترم، آن یکی هم نسبتاً خوب و دیگرهایی هم که با ما نیستند خیلی بد، باید دانست که در آن‌صورت در محاسبات آنهایی که در ماحول‌شان (فیزیکی-رابطه‌ی) نیستیم، همواره در جمع بد‌ها محاسبه خواهیم شد! پس، باید برای جایگاه خود، به دیگران نیز جایگاه ارزشمندی قایل شد!

مهم این نیست که چه وقت می‌خوابی و چه وقت بیدار میشوی، مهم این است که چرا می‌خوابی و چرا بیدار میشوی!

اندیشه‌هایی که عاری از اعتقادات و باورهای دینی‌اند، نمیتوانند اندیشه‌های بسیار مفید و ماندگار برای انسان‌ها، با در نظر داشت فلسفه‌ی وجود‌شان، پذیرفته شوند. همچنان، دین‌مداری و دینداری بدون اندیشه و اندیشیدن هم، زمینه‌های ازدیاد فاصله‌ها در میان انسان‌های باورمند به معتقدات دینی را فراهم نموده و عده‌ی را دینمدار و عده‌ی را هم دین‌گریز می‌سازند. ممکن است که، اندیشه‌های عاری از اعتقادات و باورهای دینی نسبت به شرایط خاص زمانی و مکانی، گاهی پر هیاهو و پر طرفدار باشند، ولی هرگز نمیتوانند بمثابة‌ی اندیشه‌های مفید و همیشه‌گی برای انسان‌ها در بستر ارزشمند انسانیت، پذیرفته شوند. ارزش‌ها و اعتقادات دینی، در امر شکل‌دهی چارچوب باورها و اندیشه‌های انسان‌مدار و تداوم حیات و حاصل‌دهی آن،

مشابه به نقش و جایگاه آب و هرچه مشابه به آب برای اعمار یک ساختمان و هم به ثمر رسانیدن و تداوم ثمرگیری از یک باغ می باشد. بدون شک، در نبود آب و عناصر مشابه به آب، نمیتوان مواد ابتدایی سازنده‌ی یک ساختمان را به هم تلفیق کرد و بگونه‌ی ماندگار روی هم گذاشت. همچنان، ممکن نیست تا در نبود آب باغی را احداث کرد و برای همیشه از آن ثمر گرفت. انسان‌های چیز فهم و با سواد که بدون پرداختن به حد ارزشمندی باور ها و اعتقادات دینی، به زندگی خود تداوم بخشیده و چیزهای را بیرون میدهند، هم خود و هم زندگی و ظرفیت های خود را حیف می سازند!

در راه ام، کفش هایت را بیوش؛ چون، سالها پاهایت بر روی آرزوهای مردم‌ام قرار داشتند، نمیخواهم برهنه بر خاک گذاشته شوندا!

در هر سطح و موقعیت زندگی که تسلیم روزگار شدی، ظالمانه استفاده ات می کند و زود استهلاک می شوی!

حتا اگر فقط یک شخص هم که خریدار اندیشه‌هایت باشد، در این فکر باش که مخاطب و خواننده‌ی خوب و کافی برای گفته هایت داری؛ پس برایش ارزش قابل شده و گفته‌هایت را مسئولانه بنویس! در اکثر موارد، اولین مخاطب برای انتقال اندیشه‌های فرد ارایه دهنده، نقش پایپ لاین را ایفا نموده و محتویات آنرا در فرصت مناسب آن، به مشتریان و نیازمندان منتقل می سازد.

با من باش، تو فقط استفاده کن و من بی باکانه مصرف می کنم. "سرمایه‌ی جالبی است، وقتی خرج می کنی بزرگ و بزرگتر می شود". البته، تنها در همین مورد ولخرجی ات، سرمایه‌ی بزرگتری برایت میسازد. آری، بی هراس استفاده کن، تو نیز سرمایه‌ی بدست می آوری! هرگاه خواستی که خودت خرج کنی،

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۶۷

به کاغذهای پر محافظ بانک‌ها نه، به کاغذهای بی‌صاحب کتابخانه‌ها سر بزن، گنج‌های فراوانی در آنها نهفته‌اند!

وقتی برای کسب شهرت و جایگاه‌یابی در اجتماع، عوض توجه نمودن به ظرفیت‌های ممکن در خود، می‌روید و با عده‌یی از چهره‌های مطرح در بازار معاملات روز، عکس گرفته و به توصیف بی‌مورد آنها می‌پردازید، این کار شما مشابه به آن است که ظرف‌های پاک دست داشته (ظرفیت و شخصیت) خود را کنار گذاشته و برای بزرگ‌نمایی‌های بی‌مورد بروید و با زباله‌دانی‌های شهر (چهره‌های مضر، فساد پیشه و زشت) که ظرف‌های بزرگی‌اند عکس گرفته و به رخ مردم بکشانید که به چیزهای بزرگتری دسترسی دارید. بی‌خبر از آن‌که، همه میدانند که آن ظرف‌های بزرگ (زباله‌دانی‌ها) فقط مملو از کثافات‌اند و بس!

دل و کله‌یی انسان‌های مضر، متعصب، فساد پیشه و خاین مشابه به زباله‌دانی‌های شهرهای مزدحم و بی‌نظمی‌اند، که همواره بر آنها کثافات علاوه می‌کنند ولی هرگز در فکر تخلیه و تنظیف آنها نیستند!

در روزهای سخت و سرنوشت‌ساز، یک سرباز مصمم و تفنگ بدست حاضر در خط نبرد، بهتر و مفید‌تر از هر جنرال و مارشال لمیده بر سر چوکی و تخت است!

مردها و مغزهای سرزمین‌های اسلامی را یا کشتند و یا هم از صحنه خارج ساختند و به نامرد هایش نقاب و فرصت دادند، تا مطابق میل آنها (فتنه جویان) مرد نمایی کنند. برای همین، هر روز در هر گوشه‌یی دنیای اسلام، فتنه و نفاق کشت می‌شوند و می‌رویند!

یک قهرمان، هیچگاه همسایه‌ی مظلوم نخواهد داشت. یعنی هیچ مظلومی، هم محیط یک قهرمان نخواهد بود و آنجا که قهرمان موجود است، ممکن نیست کسی مظلوم باقی بماند!

وقتی یک دیکتاتور دیوانه می‌شود، وای به حال همسایه‌هایش؛ اما، وقتی که یک دیوانه دیکتاتور می‌شود، وای به حال مردمش!

آنگاه که سختی‌ها و مصیبت دامن‌گیر مردمی شده و زشتی‌های روزگار پا بر جبین‌شان می‌نهند، مردها همه در پی جان‌فشانی و جان‌دهی می‌شوند و نا مردها هم در فکر طعمه و تظاهر!

به بنی آدم غم ندهید. چون، وقتی نتوانستند آنرا تحمل کنند، به دیگری می‌دهند و ممکن است که این پروسه تا رسیدن به خود شما تداوم پیدا کند و غمی را که به دیگران داده‌اید، با کمایی‌های بیشتر به خود شما برگردد! البته، خوشی هم همین پروسه را طی می‌کند. ازین‌که بنی آدم توان به تنهایی مصرف کردن خوشی‌ها را ندارند، بی‌درنگ آنرا با دیگرها شریک می‌سازند و با تداوم این پروسه، خوشی‌های را که به کسی یا کسانی داده‌اید، با ضمیمه‌های بیشتری به خود شما بر خواهند گشت. پس، همیشه تلاش نمایید تا مایه‌ی خوشی و شادمانی انسان‌ها باشید، نه وسیله‌ی غم‌هایشان!

شیشه می‌بینی، ولی سنگیم؛ بر ما مشت مزن، مگر می‌خواهی که چلاق باشی؟!

تا ابد تنها خواهی ماند، اگر برای باهمی در پی نسخه‌ی دومی از کرکتر شخصیتی خودت باشی. مفهوم باهمی در درک، پذیرش و تحمل تفاوت‌ها نهفته است، نه شبیه‌سازی و یک‌رنگ شدن!

آرزوها قد می‌کشند و گل می‌کنند و حاصل می‌دهند، اگر با عقل مواظبت گردیده و با تلاش آبیاری شوند!

سرباز متعهد، سبزترین قامت استوار در بستر آزادی‌خواهی‌های مردمان باورمند به ارزش‌های انسانی محسوب می‌شود. نفس‌های گرم سرباز، ثمر آزادی در پی داشته و گرد و غبار جبین‌اش هم، عزت و سربلندی را در زمین خدا می‌کارند. اینکه گفته‌اند "سرباز تا آخر خط مقاومت کند، وزیر می‌شود" اشتباه گفته‌اند، وزیر اگر تمام خط‌ها (سیاست) را هم که آخر کند، نمیتواند («سرباز») شود؛ سربازی، یک ارزش و یک اراده است برای ارزش‌ها و اراده‌های انسانی!

وقتی ستون اول عوضی باشد، نگرانی در قبال موجودیت و فعالیت ستون پنجم در داخل نظام‌های شکننده و وابسته، مشابه به تلاش نمودن بخاطر از بین بردن پشه‌های طفیلی موجود در بدن و لانه‌ی مار، جهت مصئون ماندن از شر و زهر («مار» است)!

آنهایی که در دو طرف خط ایجاد شده بواسطه‌ی فتنه جویان عصر در افغانستان (موافق و مخالف نظام) کشته می‌شوند و زندگی، آرزوها، خون و توان‌شان حیف شده و جسد‌های پاره پاره و آغشته به خون‌شان در دو طرف خط هم بستر خاک می‌شوند، میوه‌های جنگل‌های نا شناخته و یا هم موجودات متعلق به دریا‌های دور نه، بلکه مردم و جوانان همین سرزمین هستند! آری، آنها همان بازوهای توانای هستند که باید در پهلوی هم قرار گرفته و برای آسایش مردم خود و تعالی و ترقی سرزمین خود متحدانه کار می‌کردند، ولی فتنه‌ی حاکم در عصر حاضر، بی‌سرنوشتی وطن و مردم و جبر روزگار آنها را در مقابل هم قرار داده‌اند تا بیباکانه یکدیگر خود را بکشند و حریصانه در پی نابودسازی هم باشند. باید دانست که، آن کشته‌ها و آن اجساد افتاده در دو طرف خط

فتنه و نفاق، در حقیقت ما و قسمتی از ما هستیم که بواسطه‌ی فتنه‌جویان عصر و دشمنان انسانیت کشته و مصرف می‌شویم و با بی‌خیالی و بی‌انصافی تمام، نشسته و صرف شدن و اسراف شدن خون و جان خود به دست دیگران را، در پس کوچه‌های غفلت و بد باوری، جشن می‌گیریم!!

نا مرد ها بخاطر خود اشک می ریزند و مرد ها بخاطر دیگران. هرگز، درد تن و بدن هیچ مردی را زمین گیر نخواهد کرد، اما نا مردی‌های ماحول و غم‌های دیگران، به ساده‌گی هر مردی را زمین گیر نموده و به خاک یکسان می‌سازند!

اگر زمام‌داران افغانستان در سال‌هایی گذشته، پنجاه فیصد از هزینه‌های گزاف و نامشخص مرتبته به برنامه‌های صلح‌خواهانه و معامله‌گری‌ها با مدارای‌های بیرونی را صرف تعلیم و عام ساختن سواد و دانش در میان مردم ساکن در مناطق آسیب پذیر افغانستان می‌کردند، امروز هم وطن از وضعیت بهتری برخوردار می‌بود و هم مردم این کشور ضمن داشتن زندگی بهتر، میدانستند که چگونه در کنار هم بگونه‌ی مسالمت آمیز زندگی نموده و بر وجود و حقوق یکدیگر احترام بگذارند! ولی برعکس، از نام مردم استفاده نادرست نموده و عوض آن‌که به گسترش سواد در میان مردم که ادعای رهبری آنرا می‌کردند، پردازند، امتیاز تعلیم اکثریت فرزندان آنها را با تسجیل نمودن مکتب‌های خیالی و حیف و میل نمودن هزینه‌های آن، از آنها گرفتند! البته، یکی از دلایل عمده برای روی آوردن جوانان بی سواد و بی سرنوشت به جنگ و یکدیگر کشی، سهل‌انگاری‌های زمام‌داران کشور در بیشتر از یک دهه‌ی گذشته می‌باشد!

فتنه‌ی مهلک و خطرناکی دامن‌گیر مردم افغانستان شده است. ازدهای نفاق و تعصب، در زیر دماغ دیموکراسی و در مقابل چشم‌های زمام‌داران نظام به اصطلاح ملی و منتخت، خون مردم بیچاره و بی‌دفاع افغانستان را می‌مکد و

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۷۱

امیدها را در دل هایشان می کشد، ولی اموربدستان این نظام به جایی آن که از خون و آرزوهای مردم این سرزمین حراست کنند، شتابان در پی نیرو وانگیزه بخشیدن به این اژدهای زشت و خطرناک (تعصب-نفاق) اند!

تبعیض و قومگرایی، بسترهای خوبی اند برای پنهان شدن نا مرد ها و نا انسان‌های که نقاب مردانه گی و انسانیت را به چهره دارند، ولی نه به قوم خود متعهد اند و نه هم باورمند به ارزش‌های انسانی میباشند!

بازی بزرگ کفار و وجدان‌های کوچک معامله گران داخلی و حرص مشترک، عامل تداوم نفاق و یک‌دیگر کشی در افغانستان و اکثر کشورهای اسلامی میباشند. ابر هیولاهای کفری که معروف به ابر قدرت‌های جهانی اند، فتنه و آشوب خطرناکی را زیر نام بازی بزرگ، در سرزمین‌های اسلامی، بخصوص افغانستان به راه انداخته اند و اموربدستان هم که فاقد وجدان و ظرفیت واقعی اند، با آنها همنوایی می کنند. آنچه که این دو طرف نا متوازن معامله را متحد ساخته است تا کنار هم باشند، حرص مشترک و باور مشترک برای پا گذاشتن بر روی امیدها و آرزوهای مردم میباشند. ابرهیولاهای، در تلاش آن اند تا امید را در دل مسلمین بکشند، اسلام را بد نام ساخته و سرمایه‌های مادی و معنوی مسلمان‌ها را بر بایند. دست نشاندگی‌های شان هم که از وجدان کوچک و حرص برجسته برخوردار اند، در پی کشتن امیدها در دل کسانی اند که شریک خط و زاویه و سمت و سوی آنها نیستند. آری، همسویی دست‌های مضر و مکار ابرهیولاهای کفری و وجدان‌های کوچک و حرص بیش از حد امور بدستان، افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی را به کشتار گاه‌های مردمان همین سرزمین‌ها، مبدل نموده است!

بد بخت‌ترین مردمان روی زمین آنهایی اند که دست‌نشانده‌ها بر آنها حکومت

کنند و مزدوران بیگانه هم زیر نام دین و آزادی خواهی بر حاکمیت دست‌نشاده
ها بتازند و با آنها بجنگند؛ یعنی، هم زمامداران و هم زمام خواهان هردو غیر
مردمی و متعلق به آجنداهای بیرونی باشند. در نهایت، آنها (مردم) تلفات و
سختی‌های بی‌شماری را متقبل شوند بدون آن‌که برای پایان بخشیدن به همچو
حالت و داشتن سرنوشت مناسب، اندیشه‌یی در سر داشته و کاری را انجام
دهند؛ همچو مردم خیلی بدبخت اند!

غم هایت را در خنده آشکار کن، آنگاه دوستانی زیادی برایت خواهند
گریست! و آنگاه که با اشک تبسم می‌کنی، قهقهه‌یی دوستانت را به خاطر
مگیر!

دوستان واقعی، داشته‌های ارزشمند و امیدهای اصلی در زندگی اند که در هر
حالت وقت می‌گذارند تا شما را درک کنند و به شما رسیده‌گی نمایند. اما،
دوست‌نماها، مشابه به بارهای سنگینی بر دوش زندگی اند، بی‌آنکه در فکر
درک نمودن شما و پرداختن به ارزش‌های ارتباطی میان خود و شما باشند،
خیلی ساده می‌روند و با رفتن‌شان متوجه می‌شوید که چه بارهای نا موجهی را
سال‌ها بردوش داشته‌اید!

تسلیم روزگار شدی؟!!

نفس هایت را به کسی هدیه کن! ساعت روزگار، با تن بی‌نفس نیز، تیر خواهد
شد!!

خیال، غنچه می‌شود و سبز میماند، تا آن‌دم که در آبناک ترین برجسته‌گی
وجود آدمی، راه و ریشه دارد!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۷۳

ساعت بیگانه را به دست کرده ایم، که تا نفس می کشیم، معکوس می چرخد؛ برای همین، "امروز" می خواهیم و "دیروز" را بیدار می شویم! هر روز، یک روز به عقب!

انسان‌ها، گاهی خیلی آسیب پذیر اند. اگر از کنار شان می گذری، حتا خنده هم نکن. ولی اگر اراده‌یی ماندن در کنار شان را داری، خوب فریاد بکش تا "متوجه" شوند!

میدانم خیلی بی اعتنایی، اما فقط قصه‌یی زندگی را می گویم و میروم: این که بیشتر از یک «زندگی» نمیخواهد!

برایش یک لقمه نان داد و دو چند آبروش ستاند، مگر در باور سخاوت‌پیشه‌های عصر حاضر، سخاوت و مردانه‌گی، اینگونه است!؟

زمین سهم ما را سخت بهم زده اند، تا برپا نشده ایم پایدار نخواهد شد!

... و آن شب، همه‌یی وجودم را فریاد کشیدم! آن شب را فرصتی یافتم، تا انسانیت را معدوم نپنداشته اند، صدایی باشم در گوش یکی از آنها! آری، آن شب تو نبودی، ولی "او" بود! آن شب، حتا فرشته‌یی که خواب سنگینم را در بهیوه‌یی خواستن و غفلت هر شب نفرین می کرد، آمد و منقرض شدن "آدمیت" را در کنارم به ماتم نشست و خود نیز قطره‌یی اشکی شد تا برای آخرین بار از چشم یک "انسان" برون آید! آری، آن شب، "آن" آخرین قطره‌یی اشکی بود، که از چشمان "من" به زمین افتاد! آن "شب"، زمین نیز حالی خوبی نداشت، ولی چون همیشه، حلیم بود و صبور، اما خیلی به آهسته‌گی آهی کشید و بر نا-گوش آدمی گفت: "این هم شد انسانیت!!"

قبر "قلم" را نکنید، آنجا "قدم" هایتان را خواهند کاشت!

معامله‌یی بدی نیست؛

روزانه، صد ها ملیون بشکه نفت از کشور های اسلامی و خاورمیانه به کشور های کفری و عمدتاً غربی می‌رود و در مقابل، هر روز هم صدها تن بم و راکت از سوی آنها به این کشور های سرازیر می‌شوند! البته، با یک تفاوت که، نفت از این حوزه‌یی جغرافیایی تصفیه نشده می‌رود و در آنجاها، آنگونه‌یی که خود شان می‌خواهند آنرا تصفیه می‌کنند. ولی، بم‌ها و راکت‌های آنها تصفیه شده و تنظیم شده فرستاده می‌شوند و وقتی به این سرزمین‌ها می‌رسند، با خون مردم و خاک محیط مخلوط می‌گردند و دیگر تصفیه شدنی نیستند! آری، معامله‌یی بدی نیست و نباید به نبوغ و درایت هردو طرف معامله، شک کرد!!

نحوه‌یی نگرش انسان‌ها نسبت به تفاوت‌های موجود در ماحول‌شان، کیفیت زندگی آنها را تعیین می‌کند!

در صورت موجودیت نگرش مثبت، مواجه شدن با تفاوت‌های فطری (رنگ، جنسیت، نژاد و شکل ظاهری) و تفاوت‌های کسبی (زبان، فرهنگ، دین و نورم‌های اجتماعی و...)، انسان را وادار به تعمق و فکر کردن پیرامون شگفتی‌های ارزشمند انسانی-اجتماعی می‌نماید. فکر کردن بصورت هدفمندانه پیرامون تفاوت‌های موجود در محیط و ماحول، باعث درک بیشتر، شناخت و پذیرش تفاوت‌ها و ایجاد و تداوم مناظره‌های ماندگار در میان انسان‌ها می‌شود. تداوم مباحثه و مناظره پیرامون تفاوت‌ها و ارزش‌ها، منجر به شناخت بیشتر و بهتر آنها گردیده و شناخت و پذیرش تفاوت‌ها هم، باعث می‌شوند تا انسان‌ها به هم نزدیک بوده و یک بستر وسیع را از ارزش‌ها و فرصت‌های مشترک خود، برای باهمی و مفید زیستن در کنار هم، ترسیم و ایجاد نمایند. موجودیت یک بستر بزرگ باهمی از ارزش‌ها و فرصت‌های مشترک در میان انسان‌ها، به آنها

زمینه‌های بهتر و مصئون‌تر زیستن را فراهم نموده و حد جولانگاه تفکر و زندگی‌شان را نیز، وسعت می‌بخشند.

... و اما، در صورت موجودیت نگرش منفی نسبت به تفاوت‌ها، مواجه شدن با آنها باعث ایجاد اضطراب و تنش در اذهان افراد گردیده و مانع فکر کردن آنها بر ابعاد و فرصت‌های مثبت نهفته در قالب تفاوت‌ها می‌شود. شوکه شدن نسبت به تفاوت‌های موجود در ماحول و بروز تنش‌های ذهنی برخواسته از نگرش منفی، باعث ایجاد تنش و مناقشه در بین انسان‌ها گردیده و آنها را وادار می‌سازد، تا (به زعم برخواسته از نگرش منفی خودشان) برای مصئون زیستن، محدوده‌های کوچکتر و یک رنگ تر محیطی-اجتماعی را، جستجو کنند. تداوم ذهنیت منفی نسبت به تفاوت‌ها، حاکمیت تنش و مناقشهی داخلی و بیرونی بر ذهن و روان افراد و ترجیح‌دهی محدوده‌های کوچکتر و یک رنگ تر، ضمن متشنج و آسیب پذیرتر ساختن زندگی انسانها، محدوده‌ی تفکر و اندیشیدن آنها را کوچک ساخته و فرصت‌های کمی را برای خوب زیستن، در اختیار آنها قرار میدهند. یعنی، طرز تلقی و نوعیت نگرش انسان‌ها نسبت به محیط، کیفیت، محدوده و ارزش زندگی آنها را، تعیین می‌کنند!

هنگام مصافحه و احوال‌پرسی با دیگران، نباید با بی‌اعتنایی با آنها مقابل شویم. باید مواظب باشیم تا هنگام دست دادن با دیگران، فقط نصف دست خود را به آنها پیشکش ننموده و انگشت بزرگ خویش در روی کف دست خود قرار ندهیم. همچنان، هنگام احوال‌پرسی با دیگران نباید روی خود را به جهت دیگر چرخانده و چشم‌هایمان را متوجه چیزی و یا کسی دیگری بسازیم. اگر به رابطه‌ها و مراودات انسانی-اجتماعی خود ارزش قایل هستیم، باید با جدیت متوجه نکات یاد شده باشیم. نکات یاد شده، منفی‌ترین اثرات ممکن را به پروسه‌ی ارتباطات مستقیم میان-فردی در میان انسان‌ها داشته و انجام دادن همچو حرکات، انسان‌ها را در اذهان دیگران بمشابه‌ی چهره‌های ناقص

و بی‌اعتنا، معرفی می‌کنند!

"دوستی" یک واژه است، تا آنگاه که شکل می‌گیرد. دوستی، یک روحیه است، آنگاه که تحقق می‌یابد. دوستی، یک ارزش است، آنگاه که نیاز پنداشته می‌شود. پیامد دوستی، زندگی‌نامه است، آنگاه که خوب می‌آید و خوش می‌رود؛ و اما، پیامد دوستی، یک پند نامه است، آنگاه که "خطا" شکل می‌گیرد و نا موزون پیش می‌رود!

زبان، زمین زندگی است!

از دید ارتباطات (اجتماعی-فرهنگی)، زبان مشابه به زمین (بستر) زندگی برای انسان‌ها محسوب می‌شود. انسان‌ها، چون زمین در آن (زبان) زندگی می‌کنند، بالای آن راه می‌روند و سیر و سفر می‌نمایند، در بستر آن با هم وصل می‌شوند و باغ و جنگل می‌شوند. آنها، پیام‌ها و ارزش‌های خود را در بستر زبان با هم شریک می‌سازند، با آن صاحب ارزش و آدرس می‌شوند، در آن بذره‌های گوناگون را میکارند و حاصل می‌گیرند و سرانجام در آن مصرف می‌شوند و به آن ارزش و پویایی بیشتر می‌بخشند و گاهی هم، سبب برهم زدن حالت آن می‌شوند. در بستر مفهومی زمین-گونه‌یی زبان، "نظم" مشابه به محدوده‌یی آبی زمین و "ثر" مشابه به جغرافیای خاکی آن است.

کمی بیزار شدم، اما متنفر نشده، بیدار شدم. راستش، وقتی خواستم "بینم"، دیدم که همین "زندگی" است!

موجودیت پنج عامل مشترک در میان گویش‌های زبانی به آنها هویت مشترک بخشیده و آنها (گویش‌ها) را شاخه‌های متعلق به یک زبان واحد مشخص می‌سازند. این پنج فکتور مشترک عبارت اند از: "آوای مشترک"، "مصدر و مبدای

مشترک" (برای واژه‌ها)، "الفبای مشترک"، "بستر مشترک پیدایش"، و "زمینه‌ی افهام و تفهیم مشترک میان گوینده گان" (بدون دخالت شخص سوم بمثابه‌ی مترجم). وقتی این پنج فکتور بگونه‌ی مشترک در میان گویش‌های زبانی وجود داشته باشند، بطور قطعی همه متعلق به یک زبان اند؛ یعنی، همه یک زبان اند. البته، در مبحث هویت شناسی گویش‌های متفاوت متعلق به زبان‌های زنده و ماندگار دنیا، مشخصه‌های فردی گویندگانش (نژاد، رنگ و قومیت) نقش مهمی ندارند، چون در بستر زبان‌های زنده و پویا، انسان‌های متعلق به مشخصه‌های متفاوت فردی در کنار هم قرار گرفته اند و هویت زبانی یافته اند.

زمین تجارت جالبی را با "آدم" انجام داده است، یک تن خاک به او بخشید ولی هم تن او را گرفت و هم میلیون‌ها سال می‌شود که تن‌های هرچه بنی آدم را که بود و هست پس می‌گیرد و حریر صاف می‌بلعد؛ البته، ما نیز در جمع کمایی‌های بی حساب این تجارت خواهیم بود! وقتی، خدا میانجی برای انجام دادن یک تجارت است، مفادش اینگونه است!!

قسمتی از ناگفته‌های هستی را میتوان در سطرهای باران خواند، فقط کافیست تا لحظه‌ی سر از دریچه‌ی جا و جاه برون کشید!

برای رسیدن به تازه گی‌های ممکن، جنگلی‌ترین آدم روزگار خواهم شد!

پیر شدنی نیستم، قلب و تن تازه‌ی را با خود خواهم برد!

دیگران فقط زبانه‌های فکری خود را به ما بخشیدند و ما هم بی هیچ اندیشه‌ی، باکره‌ترین آرزوهای خویش را در آن کاشتیم! حالا متوجه می‌شویم که نه تنها کدام حاصلی در پی نداشتند، بلکه ضمیر و زمین ما را نیز آلوده کرده اند!

در کله‌هایی که گندآب‌های عقده و تعصب همواره در جوش اند، فکر و اندیشه‌ی ارزشمند انسانی جایی ندارند. چون، ممکن نیست جوانه‌ی را با تیزاب آبیاری کرد و از آن حاصل گرفت!

تک تیر اندازهای ماهر تنها تفنگ بدست‌ها نه، بلکه گاهی قلم بدست‌ها نیز هستند؛ فقط با یک تفاوت که اولی "با یک تیر، فقط یک هدف را میزند"، ولی دومی همه هدف‌های مشابه را!

هر «انسان»، یک ظرف آسیب‌پذیر به نام دل، یعنی یک شیشه، در بغل دارد؛ پس مواظب باشید! حتا آن یکی که خیلی سیاه به نظر میرسد، آن نیز شیشه‌ی است که در آتش روزگار بیشتر سوخته و دود زده شده است!

فلسفه در وجود «انسان» و انسان در وجود «فلسفه» شکل می‌گیرند؛ هر چه در ماورای این، سراب و «سفسطه» یی بیش نخواهد بود. این هردو (انسان و فلسفه)، در زیر چتر قوانین وضع شده از سوی آفریدگار هستی رابطه‌ی متوازن خویش را ایجاد نموده و تداوم می‌بخشند.

در سردترین روزهای زندگی هم، یک دریچه‌ی کوچک را به بیرون باز نگهدار. ممکن است، که خودت به هوای سرد اما متفاوت بیرون نیاز پیدا کنی و یا هم کسی از بیرون محتاج هوای بسته اما گرم حریم تو گردد؛ گاهی برای نجات یک آرزوی بزرگ، باز نگهداشتن یک دریچه‌ی کوچک کافیست!

دست‌های "آدم"، در باغ دیگران گل می‌شود و در تن خودش "خاک"!

... و بعد از سپری شدن لحظه‌ها، متوجه شدم که قطره‌های باران است،

نه "شکوفه" های تن تو! راستش، هنوز هم گیج ام که من مست بودم، یا که گذرگاه "باران" کوچه‌یی شما بود!!

"من" را نپذیرید، خود را بپذیرید. من، در "شما" خواهم آمد!

تن و ظاهر خود را می‌آریند، تا در کسی جذب شده و در او ذوب شوند؛ ولی، در پی این نیستند که در "خود" ذوب شوند، تا همه در آنها جذب گردند و بمانند! آدم‌ها هم موجوداتی عجیبی اند!

تفاوت انسان با "انسان"، مشابه با تفاوت درخت با "درخت" است؛ سنگ با "سنگ"، این تفاوت را خوب تمثیل نمی‌کنند!

دل‌م را بهشت کوچک و بی‌قید برایت ساختم تا آنجا "خودت" را مانند‌گار بسازی، ولی باور نمی‌کردم که برای دوباره دنیایی شدن، این‌گونه "انتحار" کنی!

خوش زیستن در بطن حوادث و همزمان با هجوم غم‌ها، مشابه به همسفر شدن شاخه‌یی سبز تا ک با سیلاب است که تن اش را سفر ناموزون و تند سیلاب می‌آزارد، ولی با لب پر از خنده و دل مملو از امید به پیش می‌رود و همینکه به جا و مکان مناسبی رسید، خودش را می‌کارد، سبز می‌شود و بر نشانه‌های جا مانده از سیلاب سرکش، می‌خندد و با خنده قد می‌کشد! آری، انسان ای مثبت‌نگر، غم‌ها را زیر پا می‌کنند و در دل حوادث، مصرانه فرصت می‌جویند!

انسان، به اندازه‌یی تمام موجودات زنده‌یی ساکن در وجود خودش، واژه، مفهوم و زمینه دارد تا بنویسد و بماند؛ تنها در سیستم گوارشی وی، "در حدود

هشت تا دوازده میلیارد "موجودات زنده مامور و موظف اند، تا او زندگی کند و «انسان» بماند!

انسان‌های که مثبت نگر اند و اراده‌ی شاد زیستن را دارند، غم‌ها و دردهای روزگار را بمثابه‌ی آهنگ زندگی نپذیرفته و به رخ دیگران نمی‌کشند، بلکه آنها را چون هنگ زندگی در "مقابل غم‌های ممکن و نارسیده، استفاده می‌کنند!"

مردمانی که راه جغرافیا را گم کرده اند، سرگردان اند ولی باز هم در زمین؛ اما، مردمانی که راه خرد و منطق را گم کرده اند، عشق را از گاو می‌دوشند و شیر را هم از آدم!

از دید دریا، زمین (خاک) راه است و اما از دید زمین، دریا طعمه است؛ یکی در فکر دریدن و رفتن و دیگری هم در فکر بلعیدن و فرو بردن. یعنی، خواست متقابل، این پروسه را جریان می‌بخشد! رابطه میان کله و اندیشه و ... هم، همینگونه است.

حسین یک ضمیر است، نه یک زنجیر؛ اگر دنبال او هستید، در خود ضمیر بکارید، نه زنجیر!

برای برقراری و تداوم ارتباطات موفقانه‌ی میان‌فردی در بین افراد، آرایش تن و لباس نقش عمده‌ی ندارند، بلکه آرایش جبین و صورت نقش عمده دارند. به شرط آنکه، عناصر آرایش دهنده، انرژی و احساس درونی افراد باشند، نه رنگ‌ها و عناصر مصنوعی (بیرونی)! تبسم، چهره‌ی گرم و جبین باز، از جمله نشانه‌های برجسته‌ی این آرایش ارزنده اند. برای همین، آنهایی که به چاک یخن و چین دامن دیگران توجه دارند، در پی برقراری ارتباطات ماندگار انسانی

نیستند، بلکه آنانی که متوجه‌ی آرایش لب‌ها و چین پیشانی دیگران اند، در پی برقراری و داشتن ارتباطات ارزنده‌ی انسانی می‌باشند. البته، احساس درونی افراد نسبت به یکدیگر، ارتباطات میان آنها را گرم می‌سازد و اندیشه و افکار مشترک و یا هم متضاد آنها، به نحوه و شکل ارتباطات رنگ و محدودیت تعیین می‌کنند!

تاریخ دروغ نمی‌گوید؛ حکام خاین، نوکرهای بی‌وجدان را قهرمان‌های ارزنده‌ی حاکمیت خود قلمداد می‌کنند و برایشان موقع می‌دهند، تا بر شاه‌رگ آزادی-خواهی سَم بکارند و خود نوکر بمانند!

من به هیچ اسطوره‌ی باورمند نیستم. بلکه به خواب‌های عمیق و بی‌پایان توده‌های مردمی و قدم‌های مداوم و استوار انسان‌های زنده و بیدار در عصرهای متفاوت زندگی انسانی، باورمندم. انسان‌های بیدار و زنده، همواره در مقابل خواب‌های عمیق و بی‌مفهوم توده‌های بی‌پروا اعتراض نموده و ضمن به تمسخر گرفتن آن شیوه‌ی بی‌مفهوم زندگی، راه پویایی در پیش گرفتند و بسوی اهداف خویش شتافتند و فاصله‌ی را میان خود و خواب برده‌های تاریخ رقم زدند. فاصله‌ی ایجاد شده میان آنها و مردمان خفته در خواب، برجسته‌گی خاصی به آنها بخشید تا همه قادر به دیدن شان باشند. یعنی، آنهایی را که ما باید اسطوره بدانیم، آنها همان انسان‌های زنده‌ی دوره‌های متفاوت در حیات بشر اند! آری، من به انسان‌های بیدار و زنده باورمندم، نه به اسطوره‌های شکل گرفته در اذهان توده‌های خواب برده و بی‌تحرك. چون، همان اسطوره‌های را که انسان‌ها در ذهن دارند، گاهی خود یا الگوهای برجسته برای خواب‌های عمیق و مداوم توده‌های مردمی بوده‌اند و یا هم مشوق و مسبب خواب‌های بی‌مفهوم در میان آنها!!

زندگی با آدم‌ها زیبا، ولی برای آدم‌ها، زیبا و ارزشمند است؛ باید با آدم‌ها و برای آدم‌ها زندگی کرد!

هیچ واژه و مفهوم دیگری جز خود زندگی، مترادف زندگی نبوده و با او تعویض نمی‌شود؛ هر واژه و مفهوم مشابه به زندگی، فقط بخشی از زندگی است نه خود «زندگی»!

وقتی یک سلسلشکر و فرماندهی انقلابی و هدفمند یکی از سربازان و همراهان خود را از دست می‌دهد، برایش این مفهوم را دارد که نزدیک‌ترین عضو خانواده و حتی قسمتی از بدن خودش را از دست داده است. اما، وقتی سرلشکرها و فرماندهان بی‌هدف و پوشالی سربازی و یا همراهی را از دست میدهند، چنان ساده از او می‌گذرند که گویا لباس کهنه و یا هم کفش‌های از کار افتاده‌ی خود را دور انداخته‌اند. برای همین، حد اعتماد و تفاهم میان فرمانده و سرباز و حد ارزشدهی فرمانده به زندگی و مرگ سرباز، تعیین‌کننده‌ی نرخ روحیه، ارزشمندی و حد همبستگی در میان نیروهای انقلابی و آزادی‌بخش، به حساب می‌روند!

مهتاب غروب نمی‌کند، بلکه از دست چشم‌کشی‌های سوزنده و آزمندانیهی آفتاب، حریر بر تن می‌کند و پنهان می‌شود!

مرزهای اصلی در میان انسان‌ها، در زمین نه، بلکه در افکار آنها شکل می‌گیرند. با متحول شدن مرزهای فکری، مرزهای زمینی نیز تغییر پذیر اند. برای عبور از مرزها و موانع زمینی، انسان‌ها دست و پا دارند؛ ولی، برای عبور از مرزهای فکری، باید اندیشه‌ی در سر داشته باشند!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۸۳

فرهنگ که با جنگ و خشونت زنده بماند، فرجنگ است، نه فرهنگ. فرهنگ‌ها، با تفکر، تلاش و باهمی انسان‌ها زاده شده و زنده میمانند!

وقتی بحث مستی و مادیات در میان است، انسان‌ها با چه مهارت و اشتیاق مرزهای زمینی را می‌شکنند و میروند. اما، وقتی بحث مفاهیم و معنویات در میان می‌آید، نه تنها در پی شکستاندن مرزهای فکری نمی‌شوند، بلکه در پی سرزنش و نفرین کردن یک‌دیگر می‌شوند!

چون موج سرکش دریای پر طلایم، در بستر عقل و ارزش محوری قد خواهم کشید و پرده‌های اندیشه‌های کور را خواهم درید و بی‌هیچ درهم شکسته‌گی، تا خدا به پیش خواهم رفت. نشانی خدا را نیز، خوب بلد ام!

کله‌های آدمی، بستر مناسبی برای مرداب بودن نیستند که از زشتی‌ها و اندیشه‌های نابکار پر شوند، بلکه بستری خوبی برای جهیل‌های صاف و نیلگونی اند که از اندیشه‌های ارزشمند انسانی شکل می‌گیرند. برای همین، زندگی ام را برای طراحی و ایجاد این جهیل‌های ارزنده و ماندگار، وقف خواهم کرد!

یک جامعه‌یی ایده آل انسانی، در بستر باهمی، شناخت و تحمل تفاوت‌ها و احترام گذاشتن به افکار و اندیشه‌های دیگران شکل می‌گیرد؛ نه با ابراز انزجار نسبت به تفاوت‌ها و سرزنش دیگرانندیشان!

آنقدر مصروف خواستن نام و نان شدیم، که نام «نان» را فراموش کردیم!

ظرفیت فکری و قوه‌یی کاریزما از طریق دامن نه، بلکه از طریق کله و اندیشه قابل انتقال و تداوم اند. ممکن است که رهبری قومی و سیاسی تا حدی

بگونه‌یی ارثی قابل انتقال باشند، آن هم در جوامع عشیره‌یی و فیودال-محور. اما ویژه‌گی‌ها و ظرفیت‌های مرتبط به رهبریت فکری و کاریزماتیک، هرگز بگونه‌یی ارثی کسب شدنی و قابل انتقال نیستند. بلکه، باید انگیزه و ظرفیت آن بگونه‌یی فطری در وجود خود شخص نهفته باشند. تاریخ بشری با وضاحت نشان دهنده‌یی این امر است که، امانت داران و جانشین‌های رهبران بزرگ فکری و کاریزماتیک، فرزندان و وابستگان خانواده‌گی آنها نه، بلکه بستگان فکری و اندیشوی آنها بوده اند. پس، لازم است تا در مباحث خود پیرامون رهبریت و الگوسازی‌ها، به این نکته توجه‌یی جدی داشته باشیم!

هر انسان، به حد کافی از استعداد، هوش و ظرفیت لازم برخوردار است تا بتواند خود را به یکی از بهترین‌ها و مفیدترین‌های عرصه‌یی کاری مورد دلخواه اش در جامعه، مبدل نماید. انسان‌های ناتوان و ضعیف آنهایی نیستند که قوه‌یی درک کم و استعداد کمتر دارند، بلکه آنهایی اند که استعداد و قوه‌یی درک بالا دارند، ولی در پی درک ارزشمندی آن و استفاده‌یی به موقع و به مورد از ظرفیت‌های لازم موجود در درون خود، نیستند!

نسبت به یک شاخ بزرگ بودن در تن یک درخت بزرگتر، بهتر است تا یک نهال کوچک در تن و ریشه‌یی خود باشیم. چون، اینگونه درخت می شویم و آنگونه هیزم!

احساس و انگیزه، زیربنای تمام ظرفیت‌ها، طرز تلقی و حرکات انسان‌ها بوده و تمام مفاهیم و زمینه‌های سازنده‌یی شخصیت باطنی و ظاهری انسان، از آمیزش و باهمی همین دو پدیده یعنی (احساس و انگیزه) که در قلب و مغز انسان تولید می شوند، سرچشمه می گیرند.

انسان، باید یا بیدار باشد و یا هم بر دار. خواب‌های همیشه‌گی انسان‌ها، بار بی مفهومی بردوش انسانیت بوده و بزرگ‌راه مناسبی برای ذهنیت‌های زشت انسان‌نماهای مضر، پنداشته می‌شوند!

هیچ مفهوم و ارزشی بدون موجودیت یک زمینه و انگیزه‌ی قابل شناخت و قابل دسترسی، در میکانیزم ساختاری (درونی) و در محتوای زندگی انسان، شکل نمی‌گیرد. عواطف، احساسات و انگیزه‌ها از جمله شناختی‌ترین مفاهیم و ارزش‌های اند، که هر کدام با قسمتی از میکانیزم داخلی انسان رابطه‌ی مستقیم داشته و بُعد مفهومی زندگی انسان را شکل می‌دهند. ولی، گاهی انسان‌ها هنگام نام بردن از آنها و فکر کردن به آنها، به حدی عاطفی، احساساتی و هیجانی شدند، که عوض تلاش نمودن برای شناخت عواطف، احساسات و انگیزه‌ها، آنها را پدیده‌های ناشناختنی و مرتبط به ماورای ذهن انسان قلمداد کردند. در حالیکه، همین عواطف، احساسات و انگیزه‌ها، با وجود و حضور مشخص خود در همان لحظات غیر عادی انسان‌ها، با گذاشتن تأثیرات عمیق و عمده، شناختی‌ترین محتوا و حضور خود را فریاد می‌زنند!

هیچ فلسفه‌ی در دنیا وجود ندارد که در بر گیرنده‌ی ابعاد و مزایای تمام رابطه‌های ممکن در میان انسان (فزیک و مفهومی) و هستی (فزیک و مفهومی) بگونه‌ی کامل باشد. هر فلسفه، بر مبنای دید خود و بادر نظر داشت اهمیت دهی به بخش‌های از وجود انسان و مفاهیم انسانی و هستی، در بستر تصورات ارایه دهنده‌ی آن از رابطه‌های قسمتی از وجود انسان (فزیک و مفهومی) با قسمتی از هستی (فزیک و مفهومی) شکل گرفته است. برای همین، وقتی مزایا و حدود مرزبندی‌های فلسفه‌های متفاوت به هم میرسند، توقف نمی‌کنند، بلکه از هم عبور می‌نمایند، گاهی با تقویه‌ی خطوط فلسفه‌ی قبلی و گاهی هم با تضعیف نمودن و حتا پاک کردن آن. از دید

فلسفی، این موضوع یک نقیصه و مشکل نه، بلکه یک فرصت محسوب می‌شود که همواره راه و دریچه‌یی را برای تکاپو و تلاش‌های تازه، باز نگه‌میدارد.

... و هرگز از زندگی متنفر نگردیده و تلاش‌هایم را متوقف نخواهم ساخت. نه باری بردوش زندگی خواهم بود و نه هم زندگی را بردوش خواهم کشید؛ بگذار تا زندگی نیز بداند که، «آدمی» در او زیسته است! فلسفه‌یی زندگی‌ام کوتاه و مشخص است.

هر جایی که می‌روم، اول بستر اجتماعی خود را می‌سازم، بعد بستر خواب‌ام را. چون، اینرا میدانم که زندگی با اجتماع و برای اجتماع است، نه فقط برای خوابیدن و در «خود» بودن!

هر کله‌یی کلان (مفهومی و معنوی) و متحرک برایم ارزشمند و دوست‌داشتنی است، حتا اگر متعلق به آدم‌های دارای چهره‌های زشت و اندام‌های ناموزون هم، باشند!

تا اندازه‌یی کتاب هم مطالعه می‌کنم، ولی بیشتر به مطالعه‌یی خودم (انسان) و خانه‌ام (هستی) می‌پردازم. چون این دو، خطوط برجسته‌تر و جذاب‌تری دارند!

به گزینه‌های ارزنده در زندگی‌ام ارزشی جدی قایل‌ام، ولی هرگز زندگی‌ام را فقط به یک یا دو گزینه وابسته ندانسته و نمیدانم. زندگی (با هدف و با اندیشه) ارزشمند است و گزینه‌های ارزشمند برای زندگی هم همواره بیشتر از یکی یا دو تا اند! انسان‌های تک‌گزینه، یا زود به هدف میرسند و یا هم زود بد باور و استهلاک می‌شوند!

آزاد و مفید زیستن، به کوچکی دنیا القاب و امکانات نه، بلکه به بزرگی یک دل و یک اندیشه، جسارت، مهر و انگیزه می‌خواهد!

ما نیز شنا را خوب بلدیم؛ ولی از برهم خوردن آرامش ماهیان دریا، نگرانیم!

بخاطر عدم موفقیت در جهت بدست آوردن آرزوهای بزرگ خویش، زندگی خود را متوقف و یا هم متلاشی نسازید. بلکه، به آرزوهای کوچک و قابل دسترسی خود چنان ارزش و اهمیت قابل شده و برایشان محتوا و مفهوم ببخشید، که آرزوهای بزرگ غیر قابل دسترسی، در مقابل شان کوچکی کنند و شما خود زمینه‌ساز شکل‌گیری مفاهیم و آرزوهای بزرگتر، در زندگی خود و دیگران باشید!

از موانعی که در زندگی سر راه تان می‌آیند، متنفر نباشید. رزمنده‌گان برجسته با موانع خود ساخته برای آماده شدن جهت رویارویی با سختی‌های روزگار، تمرین می‌کنند. شما که یک قدم پیشتر از آنها قرار دارید و وقتی را که برای ساختن موانع صرف نکرده‌اید، نیز بر وقت تمرین و تلاش‌های خود علاوه نمایید، میتقین هستم که سر انجام سختی‌ها را نرم ساخته و به یک مبارز کارآزموده و تمام عیار برای هدفمندانه طی نمودن مسیر زندگی، مبدل خواهید شد!

یگانه راهی که برای رونده اش هیچ افسرده‌گی و خسته‌گی را در پی ندارد و برعکس به او در تناسب به طولانی بودن سفرش، قوت و توانایی می‌بخشد، رفتن در راه خدا و زیستن هدفمندانه بخاطر رضای خدا است. رفتن در این مسیری که در بر گیرنده‌ی فلسفه‌ی اصلی خلقت انسان می‌باشد، نه کدام پشیمانی در پی دارد، نه خود کشی و نه هم دیگر کشی (بدون حق)!

هدفمندانه زیستن، کدام بار اضافی را بر دوش انسان‌ها نمی‌گذارد، بلکه کمک می‌کند تا انسان‌ها نحوه‌ی قدم برداشتن و جهت و مقصد حرکت خود را، بشناسند و تثبیت نمایند. زندگی بی‌هدف، بارهای بیشتر و سنگین‌تری را بر دوش انسان‌ها می‌گذارد، اما از این‌که انسان‌های بی‌هدف نمیدانند که بارها در کجا و به کدام دلیل در شانه‌هایشان گذاشته شده و به کجا باید منتقل شوند، همواره زندگی‌شان مملو از افسرده‌گی‌های بدون نتیجه است!

چه برداشتی احمقانه‌یی از دین دارند؛ فرشته‌یی را در زمین گردن میزنند، تا هیولاهای دوزخی را به حور (دوشیزه گان بهشتی) برسانند! مگر، جای حور بهشت نیست؟!

زمان، یک عنصر مصرفی نه، بلکه یک پروسه‌یی (در او) مصرف شدن است. وقتی با زمان طرفیم، باید با دقت متوجه باشیم که در کجا و برای چه هدف مصرف مان می‌کند. البته، در این پروسه میتوان در تعیین جایگاه و زمینه‌یی به مصرف رسیدن (انرژی، انگیزه و اندیشه) خود، نقش داشت. باید متوجه‌یی بیهوده اسراف شدن خود به دست زمان بود، ورنه گاهی خیلی حریصانه و بیباکانه عمل می‌کند!

آری، می‌پذیریم که انسان دارای جسم کوچک است و نمیتواند به بلندای یک کوه قدم بردارد. توقع انجام چنین یک کار از انسان، منطقی به نظر نمیرسد. اما، انسان (در مفهوم) با پهنای اندیشه، تفکر و ظرفیت که دارد، اگر قدم‌های (فکری-اندیشوی) اش را به کوچکی یک کوه بر دارد، خود و محتوای ظرفیتی خود را به تمسخر می‌گیرد؛ که این کار نیز، منطقی نیست! در جسم انسان محدودیت وجود دارد، اما در ضمیر و اندیشه‌یی او، نه. چون، «انسان»، از خودش تا خدا ساحت حضور و مساحت گام برداشتن در اختیار دارد.

انسان، فقط خدا نمی شود، تا خدا دیگر هرچه می شود؛ اگر همیشه خدا در دل داشته باشد!

در جوامع آسیب پذیر، آزادی مشابه به یک درختِ بزرگ خوش ثمر و خوش سایه‌یی نیست که در سایه اش بی خیال بخوابی، از میوه اش رایگان بخوری و هرگاه تن ات سرد شد، شاخه‌یی را از آن ببری و بسوزانی و گرم شوی. بلکه، در جوامع آسیب پذیر، آزادی مشابه به یک نهال تازه قد کشیده و خوش نما و خوش عطر ولی آسیب پذیر است، که باید برای نگهداری و آبیاری آن در کنار اش باشی و برای دیدن زیبایی و بویدن عطر اش، در نزدیک اش قرار داشته باشی. با هوشیاری و فداکاری های یک نسل، این نهال، درختِ تنومند و بزرگی خواهد شد و نسل های بعد را هم صاحب سایه‌یی واقعی خواهد ساخت و هم صاحب ثمر واقعی و ارزنده! البته، در مجاورت با نهال تازه قد کشیده‌یی آزادی در جوامع آسیب پذیر، همواره یک درخت کهن سال با ظاهر خوش نما و فریبنده قرار دارد، که درخت آزادی نه، بلکه درخت بد-میوه‌یی استعمار می‌باشد. مردمان که فریب ظاهر این درخت را خورده و آنرا بر نهال کوچک ولی مطمئن و آینده دار آزادی متعلق به خود و سرنوشت خود ترجیح داده و به زیر سایه‌یی همت-گش اش بخوابند، عصر ها و نسل های زیادی را یکی پی دیگر در زیر چتر استعمار و با نداشتن درخت واقعی آزادی، زندگی می‌کنند. ملت های آزاد، نهال کوچک آزادی خود را محافظت و آبیاری نموده و تنومند ساختند. اما، ملت های بی‌اعتنا و تبیل، همواره خوابیدن در زیر سایه‌یی درخت‌های ناشناخته‌یی استعمار را ترجیح داده و با مفاهیم آزادی و آزاد زیستن بگونه‌یی واقعی آن، فاصله داشته اند!

در بستر و مسیر تفکر و پویایی ضمیر و اندیشه‌یی آدمی، ایدئولوژی دین-محور و باورهای (آگاهانه) دینی بمتابه‌یی قوه‌یی باز دارنده و زمینه‌یی انحراف

نه، بلکه بحيث خط اتصال و هم بسته‌گی داده‌های فکری و قوه‌یی بالفعل تحریک‌کننده‌یی ذهن و میکانیزم عقلانی انسان، عمل می‌کنند.

هرگز، از زندگی و زندگی کردن خسته نمی‌شوم. همچنان، بیاد ندارم که هیچ مشکلی مانع قدم‌هایم و حد اقل تکرار قدم‌هایم، در مسیری که خواسته‌ام، شده باشد. چون، خوب میدانم که دل‌سردی من از زندگی، نه تنها کمکی به خودم نمی‌کند، بلکه ممکن است تا از گرمای زندگی عده‌یی دیگری بکاهد. ممکن نیست که به خودم حق بدهم تا از گرمی و رونق زندگی دیگران بکاهم. حتا برای دیگران هم که شده، همه سختی‌ها را در عقب لبخند‌هایم پنهان نموده و همواره خوش‌زندگی می‌کنم. راستش، اگر چهره‌ام را تابلوی برای نارسایی‌های زندگی‌ام که بسازم، دیگران می‌بینند و می‌روند، اما خدایی که به همه‌اش رسیده‌گی می‌کند، نیاز به این ندارد که من نارسایی‌های زندگی‌ام را در چهره‌ام آفتابی بسازم!

با دست‌های چرکین و آلوده، داشتن سیاست سفید و روشن؛ با دل مرده و عاری از احساس، انگیزه‌آفرینی؛ با چشم حریص، داشتن عزت نفس و مسیر مشخص فکری-کاری و با کله‌یی خالی، داشتن ظرفیت و اراده‌یی رهبری ارزشمند و مدبرانه، دست‌یافتنی و میسر نیستند!

کسانی که با داشتن صفت و وظیفه‌یی استادی، مسئولیت تدریس (تنظیم، طرح ریزی، ایجاد‌گری، مشوره‌دهی و هماهنگی) را در میان جوانان نسل نو در سطح دانشگاه‌بعهده دارند، اگر دانشجو تر از هر دانشجو نبوده و برای آگاه شدن از آخرین تحولات علمی در عرصه‌یی مسلک و مسئولیت کاری شان و آماده ساختن خود برای پاسخ‌دهی به پرسش‌های ممکن (متعلق به ذهن خود و یا هم دیگران)، بیشتر از شاگردان خود مطالعه و تلاش ننمایند، نه تنها برنامه و

اراده‌ی استادی را در سر ندارند، بلکه هم به خود ظلم می‌کنند و هم به دیگران!

صفت و مسئولیت استادی فقط در قرار گرفتن یک قامت ایستاده و حاکم بر تن‌های نشسته، خلاصه نمی‌شود. بلکه، استادی آمیزه‌ی بیست از یک اندیشه‌ی پویا، ایجادگر و انگیزه‌دهنده، یک قلب متین و با احساس، یک وجدان بیدار و مسئول و یک قامت استوار و عاری از توقعات ناروا! با این ویژه‌گی‌ها، استادی مملو از ارزش‌ها است و در نبود فکتورهای یاد شده، سدی پنداشته می‌شود در مقابل تلفیق ارزش‌ها و رشد استعدادها!

وای به حال ملت‌های که، اندیشه‌های کور، وجدان‌های مرده و قلب‌های خوابیده، مربی و قاضی و حاکم مردم باشند و وجدان‌های زنده و اندیشه‌های پویا، در کوچه‌ها صدای بیداری سر داده و با گرد و غبار زشتی‌ها و بی‌عدالتی‌های زمان، بی‌هیچ زمینه‌ی، به دست روزگار اسراف و استهلاک شوند! همچنان، وای به حال وجدان‌های زنده و اندیشه‌های پویای که، همچو حالت را تحمل نموده و به ساده‌گی تسلیم بی‌عدالتی‌های روزگار می‌شوند!

هرگاه برای بیدار شدن دیگران یک بار فریاد می‌کشی، باید دو بار خودت را فریاد بزنی، تا در خواب نرفته و بیدار بمانی!

تنهایی، تا ندانستی‌ترین همهمه‌ی احساس انسانی، یاد و یگانگی می‌خواهد!

دین، بستر تغافل و تن‌پروری نه، بلکه مسیر پویایی و تفکر انسانی است. عبادت که فلسفه‌ی واقعی خلقت انسان را در خود به نمایش می‌گذارد، همانا اندیشیدن و تفکر بر اسرار و شگفتی‌های خلقت هستی و قدرت پروردگار می‌باشد.

دیندارهای واقعی تنها لباس منسوب به دین را به تن ندارند، بلکه با در سر داشتن اندیشه‌ی ارزشمند دینی، بر شگفتی‌های خلقت خود و هستی نیز، فکر می‌کنند و دین را در زندگی فردی و اجتماعی خویش به نمایش می‌گذارند. بدون شک، عمده‌ترین عبادت در دین، همانا تفکر بر شگفتی‌های قدرت الهی است و مناسب‌ترین شیوه‌ی تشریح ارزش‌های دینی هم، عمل کردن به آنها می‌باشد.

داشتن معلومات گسترده و نامسجم پیرامون مسایل و عرصه‌های متفاوت، فقط معلومات است، نه دانش. دانش (به تعبیر خاص)، با در نظر داشت چشم انداز و تعبیر تازه و معاصر آن، عبارت از داشتن درک و معلومات مشخص، داشتن دسترسی بگونه‌ی عمیق به مسایل و مباحث و داشتن قابلیت متحول سازی در یک عرصه‌ی مشخص مرتبط به حیات و یا هم وابسته به بستر ساختاری و کاری هستی، می‌باشد. یعنی، یک آدم پر معلومات ولی غیر موثر در عرصه‌های مشخص حیات بشر و ساختار کارآیی هستی، یک دانشمند معاصر شناخته نمی‌شود. البته، داشتن مدارک تحصیلی و القاب اکادمیک، فقط می‌توانند بمثابة تابلوهای هویت دهنده‌ی این عرصه عمل کنند، نه بجای ارزش‌های محتوایی مندرج در این تعریف!

وقتی، بستر تفکر و بلندای پرواز اندیشه‌هایم را به پهنای هستی برگزیده ام، فقط انسان‌های می‌توانند افکار و اندیشه‌هایم را به چالش بکشند و به نحوی بر افکارم اثر گذار باشند، که در گوشه‌ی از این بستر پهناور، مصروف پرواز (فکری) و پویایی اند!

انسان‌های دین ستیز، منتقدین باورها و ارزش‌های دین محور نه، بلکه افراد مریض و دارای نارسایی‌های عمیق فطری-فکری اند، که در گودال شکل

گرفته از توهم و بد باوری‌های خویش، غرق تقلید و تقلا میباشند! نقد باورها و مباحث، به فهم عمیق، داشتن انصاف و نداشتن پیش‌داوری‌های قطعی، وابسته است. اما، انسان‌های دین ستیز، همواره در تاختن به ارزش‌ها و باورهای دینی و نسبت دادن هر نارسایی ممکن به دین، متعهد و مصروف اند؛ بدون آنکه، در پی فهم و درک دین و ارزش‌های دینی باشند!

در وطن ما، کهنه درخت غصه، نفاق و منفی‌گرایی، بی‌هیچ زحمتی فراوان حاصل میدهد. اگر، فکر و اراده‌ی در سر دارید و راه و چاره‌ی را بلد هستید، در پی کاشتن و ثمر دهی بذرها و نهال‌های خوشی، باهمی و مثبت اندیشی قدم بردارید و توانایی تانرا به نمایش بگذارید! چون، خوشی، باهمی و مثبت اندیشی، در بازار برآشفته‌ی سرزمین ما، خیلی کمیاب اند!!

هر تحول مثبت، به یک نقطه‌ی آغازین نیاز مند است. تحولات بزرگ اجتماعی نیز وابسته به قدم‌های عملی و پیوسته‌ی انسان‌های باورمند به آن میباشد، تا بمثابه‌ی الگو و نقطه‌ی آغاز، تحرک و پیوستن دیگران را نیز در پی داشته باشد. برای همین، باید جهت آغاز نمودن یک تحول مثبت و ماندگار اجتماعی در کشور، هر کدام مان در جایی که قرار داریم، اول خود را در نفس خود و برای خود و دیگران که در ماحول ما قرار دارند، مفید بسازیم و محدوده‌ی را که از ما تا افراد دیگر تداوم دارد، مصئون ساخته و بعد همین توقع را از دیگران داشته و به تشویق آنها جهت سهم‌گیری در این پروسه، پردازیم. در غیر آن، فقط تداوم انتقادهای همیشه‌گی و توقع انجام کارهای ارزنده از دیگران و تأکید بر مفید زیستن آنها، کار را بجایی نمی‌کشاند! پس، بیایید که یکجا باهم این پروسه‌ی خیلی ساده ولی حیاتی را آغاز نماییم. یعنی، برای مفید بودن و مفید زیستن در حد که هستیم و مصمم بودن جهت حفظ مصونیت فزیک و معنوی ماحول و محدوده‌ی حضور خود مان تا دیگران، مصمم بوده

و مصراغه تلاش نمایم. همگانی شدن این ذهنیت و باورمندی، بدون تردید که یک جامعه‌ی مفید و مسئول و یک محیط و مملکت آرام و مصئون را بار می‌آورد! پس، به پیش بسوی مفید زیستن و ارزشدهی به مصئونیت فزیکتی و معنوی ماحول و محیط زندگی خویش!

در تنور جهل، کلچهی جعل خوب سرخ می‌شود!

آخرت، با بجا آوردن مسئولیت‌های دینی و ختم دوره‌ی زندگی در دنیا آغاز می‌شود، نه با نفرین کردن دنیا و منکر شدن از مسئولیت‌های زندگی در دنیا و پایان دادن به زندگی خود و دیگران! فلسفه‌ی زندگی انسان و هدف از خلقت او، فقط رفتن به بهشت نیست، بلکه به پایان رسانیدن رسالت زندگی و کسب رضای خدا است. رفتن به بهشت، یک امتیاز از سوی خدا برای بنده گانش است. البته، فقط با مردن و بدون هیچ زمینه‌ی رفتن به بهشت ممکن نیست (مگر اینکه خدا بخواهد)؛ پس، زندگی (هدفمندانه) در دنیا را نباید دست کم گرفت!

در جوامع فقیر، عده‌ی زیادی از آنهایی که محافظین بیشتر دارند، عزت نفس و آرامش وجدان کمتر و هراس بیشتر دارند، نه ارزش بیشتر!

کسیکه خود را بهتر از همه میدانند، بدتر از همه میمانند. چون، دیگر در جاده‌ی خوبی‌ها نمانده و داشته‌ها و دانستگی‌های دیگران را نمیخوانند و نمیدانند؛ کسیکه تنها خود را مستحق همه‌ی فرصت‌ها و امتیازات موجود در محیط و ماحول خود میدانند، چیزی را به نام انصاف، وجدان و انسانیت نداشته و نمیدانند؛ و کسیکه در توهین، تحقیر و آزار و اذیت دیگران، سطرهای درشت خوشی‌ها و آرزوهای خود را میخوانند، با وجود داشتن جثه‌ی مشابه به آدم، دیگر آدم نمیمانند!

در سرزمین‌های که نظام‌های حاکم بگونه‌ی واقعی آن به مردم پاسخگو نیستند، عده‌ی از چهره‌های وجدان‌لمیده و زبان‌دراز همواره مانع قرار گرفتن حقایق و خواسته‌های مردم بر روی میزها می‌شوند، تا خود در عقب میزی قرار گرفته و به جایگاهی برسند!

یک نسل بی‌برنامه و بی‌کار، یک نسل بد مست و بی‌بند و بار را از خود به میراث می‌گذارد. از یک نسل بد مست و بی‌بند و بار هم یک نسل بد اصل و بی‌خیال بجا میماند. فقط تکرار همین سه نسل کافست، تا ملت‌ها از محاسبات ارزشمند زمانی و تاریخی خارج گردیده و بی‌هیچ دلیل و هدفی، در یک محدوده‌ی جغرافیایی سرگردان باشند!

وقتی آسمان بغض بر گلو دارد، بگذار بیارد و فقط ببین، اما آب نشو. قطره‌های باران دیدنی‌اند، اما اگر خاطره‌ی ناخوانده‌ی در ذهن نداشته باشی که با سطرهای باران بیابند و آب‌ات کنند!

فرق اساسی میان مردمانی که هم مسلمان‌اند و هم دارای زندگی مرفه و آبرومندانه، با مردمان مسلمانانی که نه خود روزگار مناسبی دارند و نه هم دین از دست‌شان در امان است، در این است که گروه اولی کلمه طیبه، نام اسلام و ارزش‌های اسلامی را در درون سر، ذهن و قلب خویش داشته و ضمن داشتن اعتقاد راسخ به ارزش‌های دینی و عملی کردن آن در زندگی فردی و اجتماعی خود، در بیرون سر و تن خود لباس تعلیم و کار می‌پوشند، با جدیت تعلیم می‌بینند و کار می‌کنند که هم برای خود و هم برای دین خود مفید واقع می‌شوند. اما، گروه دومی، در درون کله و قلب خویش خیالات گمراه‌کننده داشته و کلمه طیبه، نام اسلام و شعار مسلمان بودن را بجای ذهن و قلب خویش، در سر و تن خود نصب می‌کنند و بجای تحقق بخشیدن ارزش‌های

دینی در زندگی فردی و اجتماعی خویش و بجای کار کردن و مفید بودن، در کوچه‌ها شعار میدهند که ما مسلمانیم و بد رقم خطرناک! در حالی که، جای ایمان، باورمندی و اعتقاد به دین و ارزش‌های دینی قلب و ذهن اند و زمینه‌ی تبارز و تبلور شان هم زندگی کردن بر مبنای ارزش‌های دینی و مفید بودن به خود و جامعه!

نفس‌هایی را که بجای دور ساختن خس و خاشاک از چشم‌های نیازمند، برای دور ساختن گرد و غبار از کفش‌های حکام و ثروتمندان استفاده می‌شوند، نمیتوان نفس‌های انسانی دانست!

آنجا که، پسرها بذره‌های خوشی بر دامن ندارند و زندگی را جدی نمی‌گیرند، دخترها خوشبختی را در بسترهای تعریف ناشده‌ی دیگر جستجو می‌کنند و یا هم برعکس آن. در حالی که، رابطه‌های تعریف شده و سالم، معرف ارزش‌های زندگی و شکل دهنده‌ی خوشبختی‌های ماندگار و عقلانی در بین انسان‌ها پنداشته می‌شوند، که برای دست یافتن به آن، تفاهم و همبستگی میان دو جنس نیازمند به هم (جنس متفاوت) لازم و حتمی است!

سالخورده‌های مکار، پسرهای نابالغ را به بهانه‌ی رسیدن به حور (دوشیزه گانِ بهشتی) به انتحار و خودکشی تشویق می‌کنند، تا خود به دوشیزه گان نابالغ زمینی برسند، گند بیاد داده و صفحه‌ی را آغشته نمایند!

دخترها، گاهی با گیسو شعر می‌سرایند و گاهی هم با چشم‌ها، فقط آنگاه لب می‌گشایند که غزلی برای سرودن در کار باشد. برای سپیدسرایي هم، گونه‌ها را کافی میدانند. اما، مردها خود فقط دل دارند و کله و خیال و برای سرودن هر شعری، باید تصویر، استعاره و ترنم را از آنها به عاریت بگیرند!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۹۷

فقط چشم‌هایم را در آغوش بگیر، من خود بی هیچ بهانه‌یی، همه خیال می‌شوم!

گاهی فکر می‌کنید که بدون کسی یا کسانی نمیتوانید نفس بگیرید، ولی در آن لحظه نیز برای یکبار دیگر فکر کردن فرصت دارید. پس، دوباره فکر کنید، فکر کنید که میتوانید نفس بگیرید و نفس بگیرید و فکر کنید. شاید کسی یا کسانی که شما نیازمندشان هستید، چهره عوض کنند؛ اما، نفس همان نفس است!

آدمیت، در زمین نه، در ضمیر بستر دارد!

با چشم فقط میتوان ماحول را دید، ولی با ذهن هم ماحول و هم ماورا را!

آنجا که همه سرود شب بر زبان دارند، طبیعی است که روز رنگ و رونق خوبی نخواهد داشت؛ با آن‌که، فرصت‌ها، از محله‌های آدم‌نشین در روز عبور می‌کنند!

وقتی با هم مقابل می‌شوند، یکی می‌گوید که عجب آدمی برای رفیق شدن، دیگری می‌گوید که عجب زنده‌جانی برای گردن زدن. مشکل جدی نیست! فقط همین فاصله‌یی کوچک در طرز تلقی کمی تفاوت‌ها بیار آورده است!

انسان‌های با اراده، هر مزاحمت و سرزنش را یک انرژی بالفعل ناخالص پنداشته و با تصفیه نمودن آن در پالایشگاه متانت و پایداری، آنجا که انرژی و انگیزه کم می‌آورد، به مصرف میرسانند!

برای خودکفایی ظرفیتی و پیشرفت یک مملکت، به یک نسل اسناد بدست

نه، بلکه به یک نیروی متخصص، با ظرفیت و متعهد نیاز است. تا زمانیکه کشورهای نیازمند به ظرفیت‌های تخصصی، به کیفیت آموزش و پرورش و همگانی‌سازی ساختن آموزش‌های مسلکی توجه نکنند، اگر تمام شهروندان شان هم اسناد تحصیلی بدست داشته باشند، بازهم در عرصه‌های تخصصی و ظرفیت‌های مسلکی محتاج دیگران میباشند!

انسان‌های حرام‌خور و حرام‌جا، فاقد وجدان و اندیشه‌ی سالم بوده و خیلی زود ظرفیت تفکر و عزت فس خود را از دست میدهند و به اعضای ناسالم و غیر مفید جوامع انسانی مبدل می شوند!

رابطه‌های ارزشمند انسانی، شکل دهنده و تعیین کننده‌ی ارزش‌ها و باورهای مشترک در میان انسان‌ها محسوب می‌شوند. اما، اصرار ورزیدن بر تداوم رابطه‌های بی‌ارزش و توقع داشتن رابطه‌های ارزشمند از انسان‌های بی‌اعتنا و بی‌باور به ارزش‌های انسانی، مشابه به این است که انتظار بدست آوردن حاصل سیب را از درخت سپیدار داشته باشیم!

آبناک‌ترین صورت دل، نگاه دل است؛ آنگاه که ستاره‌ها سبز نا شده در دل آسمان، شب را در بستر تن به مصرف می‌گیرد؛ آنگاه که آفتاب قد ناکشیده، صبح را در پهنای ذهن فرا میخواند؛ و آنگاه که سیاهی شب و سفیدی سپیده‌دم در مرز تقاطع هم تکرار می‌شوند، دیده‌ی سپیده را در دل شب ترسیم می‌کند و خود نقطه‌ی می‌شود در دل سیاهی و سطری می‌شود تا اوج سحرگاه؛ آنگاه، خیلی تابناک است!

سطرهای باران با پیام زندگی به زمین می‌آیند و صفحه‌های سبز طبیعت هم طرح زیستن و زندگی را در خود ارایه میدهند. اینجا فقط دیده‌های آدمی گاهی

بینایی کم می آورند و در خواندن سطرها و دیدن صفحه‌ها دچار اشتباه و کج‌فهمی شده و راه اشتباه را در پیش می گیرند!

وقتی، توده‌های مردمی و حلقات فعال در بین مردم، چهره‌های برجسته‌یی متعلق به تبار و عصر و محیط خود را مبدل به تندیس‌ها و سازه‌های آهنین می‌نمایند، نگران آن می شوم که مبادا مردم بمتابیه‌یی مرجع تصمیم گیر در قبال تندیس‌ها و سازه‌ها باقی نمانند و بحیث برده‌های بی‌اراده برای تندیس‌ها و سازنده‌گان تندیس‌ها تلقی شده و عمل نمایند! همچنان، گاهی این پرسش ذهنم را مشغول می سازد که، آیا این همه تندیس‌ها را برای زنده نگهداشتن خاطره‌ها می سازند و یا هم بخاطر به زنجیر کشانیدن خاطر‌ها؟!

وقتی در حال پیمودن مهم‌ترین قسمت‌های مسیر زندگی خود قرار دارید، مشوره‌ها و واکنش‌های انسان‌ها را جدی بگیرید. اگر مشوره‌یی برایتان داشتند، آنرا در کارتان جدی بگیرید و اگر برای دلسرد ساختن شما حرفی به زبان داشتند، آنگاه کارتان را خیلی جدی بگیرید!

از رهبرها و چهره‌های واقعی و ارزشمند، راه و اندیشه میراث میمانند و از رهبرها و چهره‌های غیر واقعی هم، جا و هم‌بیشه!

گریه و خنده دو کلیدواژه‌یی متفاوت زندگی انسانی اند، که هر کدام در حالات متفاوت و لحن و آوای متفاوت، معنا و مفاهیم متفاوت را ارایه میدهند. گریه و خنده، پر بارترین کلیدواژه‌های ارتباطی در میان انسان‌ها محسوب می‌شوند.

نصف زمین باید هر سده یکبار ویران شود، تا نصف دیگر آن آبادی‌هایش را تازه بسازد و برای یک سده‌یی دیگر هم آبادتر باقی بماند؛ نصف انسان‌های

روی زمین باید هر سده یکبار شاهد برهم خوردن جدی زندگی فردی و اجتماعی خود بوده و بمیرند و داشته‌های مادی و معنوی خود را از دست بدهند، تا نصف دیگر انسان‌های موجود در زمین، برای یک سده دیگر منابع، امکانات و انگیزه‌ی کافی در اختیار داشته باشند و زندگی فردی و اجتماعی خود را آنگونه‌ی که می‌خواهند، شکل دهند. تاریخ معاصر جهان شاهد تکرار این سناریو در آغاز هر سده است و شرایط فعلی در جهان نشان دهنده‌ی آن است که، هنوز نه آن نصف زمین و آن نصف نفوس روی زمین از امکانات و زندگی خود راضی شده اند و نه هم این نصف زمین مبدل به ساحه‌ی مصئون گردیده و نه هم انسان‌های ساکن در این محدوده، بیدار و هوشیار گشته اند! برای همین، هر سده این داستان تکرار می‌شود! اینجایی‌ها می‌میرند، تا آنجایی‌ها خوب زندگی کنند دیموکرات بمانند!

وقتی، زمان و زندگی را جدی نمی‌گیریم؛ مفاهیم و ارزش‌ها را جدی نمی‌گیریم؛ تعهد و مسئولیت‌ها را جدی نمی‌گیریم؛ تفاهم و رابطه‌ها را هم جدی نمی‌گیریم؛ فقط توقع را جدی می‌گیریم و بس! پس، آیا ممکن خواهد بود که قدم‌های مان با ما یکجا در بستر خواب قرار داشته باشند، ولی خود مان توقع رسیدن به جایگاه را که در عالم خیال به خود لازم دیده ایم، داشته باشیم؟! یعنی، نرویم و برسیم!!

تنها زیستن، تنها زیستن است نه زندگی؛ زندگی، با هم زیستن است!

آمده اند شب را بخرند تا خود را به روز بفروشند، مگر مرد اند؟!

هیچ انسان، بگونه‌ی ذاتی بد و طرد شدنی نیست!
انسان، ذاتاً موجود ارزشمند و بی بدیلی است. انسان ظرفیت و بستر مناسبی

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۰۱

برای شکل‌گیری، رشد و تداوم ارزش‌ها و مفاهیم بزرگ پنداشته می‌شود. به‌گونه‌ی کلی، هیچ انسانی بد و یا هم فاقد ظرفیت و فاقد ارزشمندی وجود ندارد. هر انسان حامل یک ظرفیت و ارزش است و در صورت درک و شناسایی آن، میتواند عامل و انگیزنده‌ی آن نیز باشد. تفاوت شکل و خو و خواص هرگز از ارزشمندی انسان نمی‌کاهد. هر انسان با داشتن رنگ، ذهنیت و خو و رفتار متفاوت، با داشتن ارزش‌ها و فرصت‌های متفاوت و منحصر به فرد خود، در شکل‌گیری رنگین‌کمان هستی، نقش ایفا می‌کند. انسان، بمتاب‌ی بستر شکل‌گیری و رشد مفاهیم و ارزش‌ها، شباهت جدی با زمین دارد. زمین، بگونه‌ی فطری بستر ارزشمندی برای تداوم حیات بوده و ظرفیت لازم برای حاصل‌دهی خوبی‌ها و محتویات مفید پنداشته می‌شود. ولی، گاهی قسمت‌هایی از زمین بخاطر حاصل‌دهی فرآورده‌ها و محتویات مضر و یا هم تکثر کثافات استفاده می‌شود، که همه پدیده‌های تحمیل شده بر زمین اند، بد و نخواستنی تلقی می‌شود؛ انسان نیز همین‌گونه است!

هر انسان ذاتاً بستر ارزشمندی برای تولد و گسترش ارزش‌ها پنداشته می‌شود، اما وقتی افکار زشت، عادات ناپسند و ناصواب و مفاهیم مضر در او کشت و یا هم تزریق گردیده و با گذشت زمان نمایان می‌گردد، انسان را بد و نخواستنی تعریف می‌کنند. در حالی که، انسان بگونه‌ی فطری بد نیست و بدی‌ها از بیرون در او تزریق شده و یا هم بخاطر موجودیت فاصله میان انسان‌ها و خلای معلومات و درک متقابل، معرف هویت شخصیتی او قلمداد می‌شوند. همچنان، هیچ انسانی به آن اندازه کم‌ارزش و بی‌ارزش و یا هم بد نیست که از محاسبات و مراودات انسانی کنار گذاشته شود، بلکه در هر حال هر انسان یک زمینه است برای جوانه زدن و حاصل دادن تازه‌های ارزشمند، درست مانند زمین. وقتی، هر گوشه‌ی زمین را که حتماً مملو از کثافات و زشتی‌ها هم باشد، پاک‌کاری شود و مورد توجه قرار گرفته و به آن رسیده‌گی صورت

گیرد، بستری مناسبی می‌شود برای گل‌های زیبا و گیاهان و میوه‌های مفید و حیات بخش. انسان نیز همین‌گونه است، هر انسانی ولو در زشت‌ترین شیوه‌یی ممکن هم که قرار داشته باشد، با ریشه‌یابی زشتی‌ها و رسیده‌گی به آن، ارزش گمشده‌یی خود را باز می‌یابد و ارزشمند و مفید می‌شود. در محاسبات انسانی، هیچ انسانی کشتنی و طرد کردنی نیست. تفاوت‌های عمیق موجود در میان انسان‌ها، از ارزشمندی آنها نمی‌کاهد.

همان‌گونه‌یی که در هر ساختار جغرافیایی، اقلیم‌های متفاوت و فراز و نشیب‌ها و صحرا و مناطق کوهستانی در زمین فرصت‌های متفاوت زندگی، زمینه‌ها برای احداث سازه‌های متفاوت و تولید محصولات متفاوت را بوجود آورده و چهره‌یی دنیا را متفاوت و زیبا ساخته‌اند. انسان‌های دارای ظواهر، ابعاد شخصیتی و طرز رفتار و طرز تلقی متفاوت نیز، همه زمینه‌ها و فرصت‌های را برای ارزش‌ها و مفاهیم متفاوت در خود داشته و با رنگ، رفتار و حرکات متفاوت خود، جامعه‌یی انسانی را متفاوت و زیبا ساخته‌اند. آری، انسان‌ها همه موجودات ارزشمندی‌اند که تفاوت‌های موجود در میان آنها زمینه‌های برای شکل‌گیری و به‌نمایش گذاشتن ارزش‌ها و زیبایی‌های متفاوت می‌باشند. پس، باید انسان را پذیرفت و تفاوت‌ها را تحمل کرد تا مفاهیم و بستر ارزشمند انسانی حفظ گردیده و بگونه‌یی ارزشمند تر و متنوع تر، تداوم یابد.

هرکس می‌تواند برای من یک کسی باشد، شما نیز این‌گونه فکر کنید؛ آنگاه، همه با هم وصل خواهیم شد!

برای خاص ساختن انسان‌ها وقت نگذارید، انسان‌ها بگونه‌یی فطری خاص‌اند. اما، برای درک نمودن و پذیرش خواص و فطرت انسان‌ها، وقت بگذارید!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۰۳

انسان فرشته نمی‌شود و فرشته هم انسان نخواهد شد. با آن که، در ارزشمندی و مفاهیم گاه‌گاهی یکی از دیگر پیشی می‌گیرند. در روی زمین، انسان مکلف به انسان شدن و انسان ماندن و همزیستی و همگرایی با انسان‌ها است، نه فرشته شدن و داشتن گرایش با فرشته‌ها. پس، آنهایی که در مقابل انسان‌ها بی‌اعتنایی نموده و برای همزیستی و همگرایی دنبال فرشته‌ها اند، فرشته خونه، بلکه یک مقدار نا-انسان میباشند!

با کار کردن، ممکن است که دست‌ها و پاها آبله کنند، ولی با خواب و بیکاری آبله‌ها در چشم و دل سر می‌کشند. آبله‌های دست و پا را همه می‌بینند، ولی آبله‌های چشم و دل را که خیلی ماندگار اند، فقط «چشم» و «دل» میتوانند ببینند!

مردمانی که چراغ‌های سبز و سرخ مسیر زندگی خود را بجای مرزها و منافع ملی، بر جبین و آدرس چهره‌ها و یا هم بر بسترهای عشیره‌بی-منطقوی عیار می‌کنند، یا همیشه متوقف اند و یا هم در تصادم با هم! همچنان، به ساده‌گی نمیدانند که اکثر چهره‌هایی امروزی چراغ‌های مسیر حرکت و پیشرفت ر دو جهت عیار می‌نمایند، یعنی اگر برای مردم سرخ بود، برای خود و بستگان شان حتماً سبز است!

جا و جانشین رهبرهای فکری-سیاسی گاهی بواسطه‌یی کسانی احاطه و اشغال می‌شوند، که تمام فکر و طرح کاری شان از دهن تا شکم و از چشم تا بستر خواب فرا تر نمیروند! برای همین، جریان‌های بزرگ را مبدل به شرکت‌های حفاظت‌کننده‌یی منافع و آرزوهای شخصی و خانواده‌گی خود ساخته و می‌سازند!

انسان‌های که قدم‌ها و افکار خود را با هم هماهنگ می‌سازند، هرگز فراموش

زمین نگردیده و زمان نیز آنها را دست کم نمی‌گیرد.

با آن که موج دریا ساحل را می‌شکند و موج زمان انسان را، ولی انسان‌ها فقط موج دریا را جدی می‌گیرند!

وقتی با تن آدمی که حتا دارای بدترین محتوا هم باشد مواجه شدید، آنرا کنار نگذارید، در قبالتش بی‌اعتنا نباشید و نشکنید؛ بلکه، آنرا بسازید، خالی بسازید و دوباره پر اش کنید. خالی از محتوای بد و دوباره پر با محتوای خوب. هر تن آدمی که یک قلب و یک مغز را در خود داشت، دو ظرف مهم برای جوانه زدن و حاصل دهی دو ظرفیت مهم را با خود دارد، حتا اگر این دو ظرف مملو از بدی‌ها هم باشند. چون، هیچ ظرف پر خالی نا شدنی و هیچ ظرف خالی پر نا شدنی نمی‌باشد. عده‌یی زیادی از مشاهیر عرصه‌های متفاوت مدتی از عمر خود را خیلی بد زیسته‌اند، اما همین که قلب و مغز شان از بدی‌ها تخلیه و با خوبی‌ها پر گردید، مبدل به مشاهیر در خوبی‌ها شدند. در هر حال، بدترین انسان روی زمین هم خوب‌ترین و کامل‌ترین حیوان روی زمین است. ولی، انسان‌ها برای تربیه‌یی حیوان‌ها وقت می‌گذارند، اما بخاطر تربیه‌یی عده‌یی از انسان‌ها توجه نمی‌کنند. پس، انسان‌های بد، تنها آن عده از انسان‌های نیستند که بد اند و بد میمانند!

وقتی، کسی را دیدید که محتاج داشتن دست‌ها و پاهای شما است، بی‌هیچ بهانه‌یی برایش به عاریت بدهید تا آنگونه‌یی که می‌خواهد استفاده کند. ولی، اگر دیدید که کسی محتاج ذهن و زبان شما است، هرگز برایش به عاریت ندهید، در غیر آن هر دو محتاج و بار دوش هم می‌شوید. بلکه، خودتان برایش فکر کنید و نارسایی‌های زندگی‌اش را فریاد بکشید.

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۰۵

آنجا که نسل جوان و روشنفکر چهره‌ی آفتاب و دامنه‌ی روشنایی را با خط سیاه تقسیم می‌کنند و بر بستر زمان مرز می‌کشند، نقش افتاده‌ی آفتاب بر قعر مرداب را آفتاب دانسته و به‌جایی که نباید بروند، می‌روند و بی‌هیچ ارزشی غرق می‌شوند. برای همین، نسل‌ها یکی پی دیگر می‌روند بی‌آنکه «نسلی» را به زمین و زمان، تحویل داده باشند!

برای آموختن زبان عزم و عصیان باید وقت گذاشت؛ تحول با تحمل بی‌عدالتی‌ها و زشتی‌ها امکان‌پذیر نیست!

شب را تا آخر نباید خوابید، دل شب آفتابی‌ترین چهره‌ی زمان است؛ چشم‌ها جا عوض می‌کنند و خیلی فعال می‌شوند!

نبض ام را حس کن، آنگاه که سرد است، یعنی که نیست؛ شوخی نمی‌کند، تنها خودم شوخ زیسته‌ام!

سخت‌ترین کار ممکن در دنیا، فکر کردن و ذهنیت‌آفرینی برای مردمی است، که فکر کردن را هم به تمسخر می‌گیرند و حتا بر افکار خویش نیز باور ندارند!

ما حیات را در مرگ کاشته‌ایم، زندگی توقف نمی‌کند!

چیزی به ارزش دل، زمان را می‌خرد و چیزی به ارزش زمان، فکر را!

تا آن دم که پوشه‌ی سر، جامه‌ی سیاه بر تن دارد، چون دانه‌های سفید و بی‌آلایش برف بر او بار ای خیال‌سپید، تا باریدن و بودنات برجسته حس شود

و نمایان باشد. ورنه، آنگاه که لباس سفید بر تن می‌کند، آمدن و حضورات کمتر نمایان می‌شود، چون هر دو سفید خواهید بود. راستش، این را نیز میدانی که درون این سر، فقط محتوای سفید در خود دارد!

بر مبنای آیه‌ی ۹۰ سوره نحل، خداوند بزرگ انسان را به انجام دادن سه کار صواب امر می‌نماید و از سه کار نا صواب نهی می‌کند. یعنی، تمام چارچوکات اوامر و نواهی در دین اسلام، در سه امر و سه نهی خلاصه می‌شود و راه اسلام را واضح و مشخص می‌سازد؛ که عبارت اند از:

اوامر: مبادرت ورزیدن به ۱- عدل (دادگری) ۲- احسان (نیکوکاری) ۳- بخشش کردن به نزدیکان و خویشاوندان
نواهی: دوری جستن از ۱- فحشا (کار زشت) ۲- منکر (کار ناپسند) ۳- بغی (تعدی و ستم)

البته، هر جمعه و در تمام مساجد روی زمین، اوامر و نواهی یاد شده بواسطه‌ی خطبا در جریان خطبه‌های نماز جمعه بگونه‌ی تکرار به مسلمان‌ها گوش‌زد می‌شوند. بدون شک، اگر طبق فرموده‌ی خدا، فقط همین سه امر و سه نهی را مسلمانها در نظر بگیرند و بگونه‌ی عملی در زندگی فردی و اجتماعی خود تطبیق کنند، همه مشکلات حل می‌شوند. اما، متأسفانه که در اکثر موارد فقط به تکرار نمودن این دستور العمل‌های اساسی در خطبه‌های نماز جمعه، اکتفا می‌کنند و بس!

سر را در هر حالت باید «سر» دانست و جایگاه اش را حفظ کرد، در آن صورت متباقی اعضای بدن در هر حالت هم که قرار داشته باشند، سر مصروف می‌باشد، کار می‌کند و فکر و اندیشه تولید می‌کند. ولی، اگر سر با دیگر اعضای بدن اشتباه گرفته شده و ارزشمندی اش درک نشود، هرچه تولید می‌کند جز فکر و اندیشه؛ درست مانند دیگر اعضای بدن. پس، سر را حق دهید

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۰۷

تا پاها را فرمان دهد، ولی به پاها وقت ندهید تا سر را هرجایکه میخواهد ببرد!

تازه‌ترین نسیم روی زمین آنجا و آنگاه می‌وزد، که زندگی مدرن متوقف بوده و انسانیت مدرن در خواب باشد!

همه خاک و آب دارند، ولی تنها کسانی آباد می‌شوند که خیال و اراده‌ی آباد شدن را نیز در سر دارند. مردمانی زیادی تفنگ بر دوش داشته و شعار آزاد زیستن را زمزمه می‌کنند، ولی فقط آنهایی به آزادی دست می‌یابند، که تعهد و اندیشه‌ی آزاد زیستن را نیز با خود دارند. برای همین، سرزمین‌های زیادی در روی زمین وجود دارند که مملو از آب و انسان و شعار و تفنگ اند، ولی نه آباد اند و نه هم آزاد!

آنهایی که زیاد کشتند، ولی ملت‌های آباد، آزاد و فعال را به میراث گذاشتند، زیاد مقصر نیستند. چون، میدانستند که بیکاره‌ها مانع آبادی، آزادی و فعالیت‌های مثمر ملت‌ها می‌شوند. اما، آنهایی که کشتند ولی ملت‌های خواب برده، وابسته و بی‌انگیزه را بجا گذاشتند، خیلی مقصر اند. چون، مشخص است که فقط ارزش‌ها را کشتند!

بعد از شش جدی، هفت جدی می‌آید و بعد از هر روز، یک روز دیگر. پس، نباید روزها را جدی گرفت، بلکه باید پیامدهای باقی مانده از روزها و نقش خود در این پیامدها را جدی گرفت!

مردمان سلحشور و با غیرت، سرزمین‌های آزاد و مستقل دارند. مردمان با همت و دانا، سرزمین‌های آباد و خود کفا دارند. مردمان علم پرور و معرفت دوست هم، جامعه‌ای با سواد و متمدن دارند. همچنان، مردمان که همه صفات بیان

شده را دارند، از همه دست‌آوردهای یاد شده نیز برخوردار اند. به همین خاطر، در نبود نشانه‌های برجسته از دست آوردها و شرایط یاد شده، نسبت دهی صفت‌های یاد شده به ملت‌ها، توهم و گزافه‌گویی بیش نخواهد بود!

آنهایی که همواره زمان را تازیانہ میزنند، زخم‌های نامریی عمیقی را بر صورت خویش می‌کارند و فرصتی را هم که برای درمان زخم‌ها در پیش دارند، زبان مصرف می‌کند!

پیگیری بعضی از آرزوها در زندگی مشابه به آن است، که کودکی از مصاحبت با کودکان هم‌سن خود ملول گشته و توقع آنرا داشته باشد که برای داشتن هم‌بازی‌های مهربان، با پدر و مادر خویش در سن کودکی شان هم‌زمان شود و با آن دو نیز بمثابه‌ی دو طفل هم‌سن و سال خودش، یکجا باشد!

بمیان آوردن یک محیط سالم و مثمر انسانی خیلی به ساده‌گی ممکن است، اگر از مجبوریت افراد محتاج و زیر دستان خود استفاده نادرست نکرده، برای تحمیل نمودن باورها و خواسته‌های شخصی خود بر دیگران اصرار ننموده و بخاطر انجام دادن مکلفیت‌های مشترک مان با آنهایی که در محیط کار و زندگی با ما هستند، بگونه‌ی همگام و هم‌نوا تلاش نماییم!

خداوند، زمین را کروی و آبدار آفرید. ولی، بشر با بمب و تفنگ و کارخانه و صنعت خویش، در پی هموار کردن و خشک کردن آن اند؛ بی‌آنکه متوجه باشند، که خود نیز ساکن آن میباشند!

ارتباطات دست آورد انسان است و انسانیت و ارزش‌های انسانی نتیجه‌ی ارتباطات.

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۱۰۹

زنده گی انسانی بر مبنای چهار اصل، یعنی آگاه بودن، آزاد بودن، متحرک بودن و با خدا بودن استوار است. نبود یکی از این چهار اصل، زندگی را تا متوازن ساخته و زمینه‌ی متلاشی شدنش را مهیا می‌سازد، با آنکه در ظاهر حضورش نمایان خواهد بود!

ممکن نیست زندگی انسانی را تنها با پاها تکرار کرد، کمال واقعی را کله در خود دارد!

سابق‌ها در ختم دوره‌ی کاری باز نشسته می‌شدند، ولی حالا عده‌یی در آغاز کار بازنشسته میشوند، آن هم از انسانیت!

شوخی با زمان نه، با زبان می‌شود؛ اما، بدون شوخی هر دو را باید جدی گرفت!

وقت در انسان نه، انسان در وقت مصرف می‌شود؛ البته، با داشتن حق این انتخاب که چگونه باید مصرف شود!

خوش زیستن به ارزش چند میلیون جایداد نه، بلکه به بهای چند قدم رویداد می‌خواهد. ای بسا آدم‌هایی که بر روی ثروت و جایداد لمیده اند بی‌آنکه به اندک‌ترین حد خوشی رسیده باشند؛ و چه بسا انسان‌هایی که با به‌دوش کشیدن همه دار و ندار خود در راه اند و با هر قدم و قیافه‌ی زندگی خویش، شادی می‌آفرینند!

اعتیاد به عشق انسان را به زیر پل سوخته نمی‌کشاند؛ ولی، در مسیری که قرار می‌دهد همه پل‌ها را در زیر پاهایش می‌سوزاند تا دیگر راهی برای برگشت نداشته باشد!

جنگ‌های اخیر که چهره و دسترخوان مردم ما را خونین ساخته اند، جنگ لقمه‌ها است نه جنگ افکار و اندیشه‌ها! این جنگ لعنتی، بواسطه‌ی کشورهای ستمگر طراحی شده و توسط چهره‌های مزدور و حریص داخلی شعله‌ور گردیده و تداوم پیدا می‌کند!

وقتی در فکر اعمار ساختمان‌ی بر مبنای طرح تازه‌ای خود هستید، نقشه و پیش زمینه‌های آنرا با معماران کهنه کار شریک نسازید؛ چون، همه را رد می‌کنند و بر اراده‌ی شما تأثیر منفی می‌گذارند. بلکه، مشوره‌های پیش کسوتان را جدی گرفته و دنبال کار خود باشید!

خواستم زمینی را باغ بکارم، اما دیدم خود درخت جدا شده از باغی هستم، که تا بر نگردم بر نمی‌دهد!

شب بود، اما فکر کردم که شب هست!

باید کنار هم سبز کرد تا باغ شد؛ آنهایی که تنها می‌رویند، یا بته می‌شوند و یا هم هیزم!

تفنگی به دست داشت، گفت زمین می‌گشم. گفتم ضمیر؟! گفت، ضمیر چه است؟ زمین! گفتم، زمین که نمی‌میرد، گفت: منظورم از زنده‌جان‌های روی زمین است! گفتم پس خودت چه؟! گفت: منظورم از آدم هاست!!

آسمان صفحه‌ای برجسته‌یی از کتاب هستی است، که آدم می‌تواند در سطرهای موزون و بی‌کمر آن نقطه‌ای شود و واژه‌ای را مفهوم ببخشد؛ اگر نگاهی با مفهومی را از خود ارایه دهد!

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۱۱

بخاطر کسی یا هدفی زندگی را متوقف نه، متحول باید ساخت؛ اگر ارزشی به وسعت سبز شدن زندگی، در انگیزه‌اش نهفته بود!

طرح و تلاش و متانت زندگی را می سازند و خیال آنرا رنگ آمیزی می کند؛ تنها با خیال، سطح رنگینی خواهیم داشت، نه سازه و ساختمان و بدون خیال هم صاحب سازه‌ای بی‌رنگی خواهیم بود!

انسان‌های آزاد، ارزشمند و با هدف خسته و افسرده نشده و در خود نمی‌میرند، بلکه با تکمیل شدن دوره‌ی مکلفیت‌شان در روری زمین، از دیده‌ها غایب گردیده و در افکار سبز می‌شوند!

برای کسی دل‌تنگ نمی‌شوم؛ در خود و برای دیگران زیستن دل‌بزرگی میخواهد!

وجود انسان یک حریم سر بسته و مستقل است که دیگرها فقط قادر اند تا از طریق دروازه‌های نفس و توقعات نفسانی خود او بالایش غلبه نمایند و بس؛ یعنی، تا نفس انسان بر او غلبه ننماید، هیچ‌کسی از بیرون نمیتواند بر او و اراده‌اش غالب گردد!

مفاهیم و ارزش‌های اجتماعی، با انسان نه، از انسان زاده می‌شوند!

تهدید اصلی برای مردم و آینده‌ی افغانستان، آنهایی‌اند که مقام دارند و وجدان نه. چون، آنها با وجود به‌دست داشتن فرصت‌ها و مسئولیت‌های مهم کاری در کشور، بجایی همسویی و غم‌شریکی با مردم محتاج این سرزمین، هم‌سو و هم‌پیمان دشمنان مردم و غاصبین ارزش‌های مادی و معنوی وطن خود شده و می‌شوند!

فردی در داخل موتری و در زیر سایه‌ی درختی خوابیده بود و از بیچاره‌گی‌های خود حرف میزد؛ اما، مردی با پاهای پیاده و در زیر آفتاب سوزان در راه بود و چنان قدم بر میداشت که گویی همه چاره‌های روزگار وابسته به قدم‌های او اند! یعنی، باورها و طرز نگرش انسان‌ها بر زندگی، سرنوشت چرخ زندگی را تعیین می‌کنند که بچرخد یا متوقف باشد!!

انسان، تا خدا هرچه می‌شود، اگر با خدا باشد!

انسانی که یک مشت بذر مفید را در دست دارد تا در جایی بکارد، به مراتب بهتر و توانمندتر از کسی است که ده‌ها تن میوه را از باغ‌های دیگران در اختیار دارد تا مصرف کند و مصروف باشد!

آنهایی که بر دین خدا می‌تازند و باورهای دینی و ارزش‌های معنوی توده‌های متدین و خاموش را مورد تمسخر قرار می‌دهند، موجوداتی بیچاره‌ای اند که عمر خویش را در گنداب‌های بی‌عقلی و بی‌ارزشی دست و پامیزند و سرانجام چون گیاهان گندیده از بستر هستی محو می‌شوند. ارزشمندی و ماندگاری انسان‌ها بسته‌گی به حدی باورمندی آنها به معتقدات دینی و دستورات الهی دارد؛ چون، درخت بی‌ثمر و بد ثمر هرگز درخت ماندگار باغ نمی‌شود!

انسان را دامن به هستی هدیه می‌دهد و انسانیت را کله؛ یعنی، انسان با همه غرور و خودخواهی اش هم مسیر ادرار است و انسانیت با همه ساده‌گی و افتاده‌گی اش، هم بستر خرد و اندیشه. برای همین، جایگاه‌ی انسانیت برتر از انسان است!

برای اسلام فرق نمی‌کند که کسی در مکه است یا در واشنگتن، چون همه زمین خدا است؛ ولی، این فرق می‌کند او با خدا است یا با دشمنان خدا!!

آنهایی که بر دین خدا و اعتقادات دینی دیگران تعرض نموده و مسیر و محتوای حیات را در بی دینی جستجو می کنند، اهل فکر و اندیشه نه، بلکه اهل توهم و سفسطه اند!

فلسفه شوخی دارد، اما با فلسفه شوخی نمی شود! فلسفه را نباید با برداشت‌های خود از فلسفه اشتباه گرفت. برداشت‌های شخصی انسان‌ها از فلسفه، مشابه به برداشتن تصاویر متفاوت توسط آنها از یک سازه‌ای مرتفع است که حد مهارت و موقعیت حضور آنها بر حد نزدیکی و مشابهت تصویر با سازه تأثیر گذار اند؛ ولی در هر حالت، باز هم آنها تصویری از سازه بمیان می آورند نه اصل سازه را. همچنان، با خواندن پنج تا ده عنوان کتاب نمیتوان فلسفه را دانست و درک کرد؛ آن هم کتاب‌هایی که از زبان اصلی آن به زبان دیگری بر گردان شده باشد، یعنی پوشه‌ی تازه‌ای بر مفاهیم آن علاوه گردیده و گرفتن اصل مفاهیم برای خواننده‌ها را مشکل‌تر ساخته است. بلکه، با مطالعه نمودن چند عنوان کتاب، ممکن است فقط به سوال‌های ذهنی خود پیرامون فلسفه پاسخ‌های ارایه داد، آن هم مطابق به برداشت‌های ذهنی خود. فلسفه و فهم و درک فلسفه بگونه‌ی واقعی آن، لازمه‌های فرا تر از خواندن چند عنوان کتاب و در آوردن اداهای فیلسوفانه، نیاز دارد. فلسفه باید در شخص کاشته شود و شخص در فلسفه، تا هر دو در بستر هم سبز کنند، قد بکشند و ثمر بدهند. همین گونه، از یک بخش جدا شده‌ی مباحث و مفاهیم فلسفی نمیتوان برداشت فلسفی داشت، با آن که ممکن است آن بخش از لحاظ ساختار و مفهوم زبانی کامل بوده و بر ذهن خواننده نیز تصویری را ارایه دهد. باید متوجه بود که، فلسفه شوخی دارد، اما با فلسفه شوخی نمی شود!

ابتدایی‌ترین و عام‌ترین زبان فلسفه، شعر است؛ اما، حتمی نیست که محتوای شعر، فلسفه باشد!

باهمی ذهن آگاه و دهن گویا ارزش و کمال در خود دارد. ولی در صورت بی‌همی این دو، یکی چیزی دارد بی آن که صرف کند و دومی هم راه اسراف در پیش می‌گیرد، بی آنکه محاسبه‌یی از ارزشمندی گفتارش را با خود داشته باشد!

صورت گیتی آسمان است، گاهی صاف و گاهی هم ابری. اما، وجهه‌یی انسان وجدان است، یا صاف و یا هم ابری!

آدم‌ها را می‌کشند تا آدم شوند؛ مگر زمان "آدم" شدن زندگی نیست؟!

انسان‌های زیادی به دانشگاه‌ها می‌روند، اما عده‌یی اهل گاه می‌شوند، عده‌یی اهل دانش، عده‌یی هم اهل هردو و عده‌یی دیگر هم اهل هیچ کدام!

ادبیات پوشه‌ی آدمیت است و ادب توشه‌یی آن؛ محتوای وجودش را عقیده، ارزشمندی و وجدان تکمیل می‌کنند!

امکانات و انگیزه از جمله لازمه‌های اساسی زندگی انسانی اند. اما، امکانات بدون انگیزه مشابه با باری است که اگر بخواهی با خود داشته باشی باید بر دوش بکشی و یا هم اگر خواسته باشی آنرا جا بگذاری، باید با آن بمانی و بر او چتر و پاسبان شوی، تا بماند. ولی، انگیزه‌ای بدون امکانات مشابه به واسطه‌ای بدون مواد سوخت است که در صورت به حرکت در آوردن آن به هر وسیله‌ی ممکن، میتوان بر او تکیه کرد و در صورت ماندن، میتوان در او زیست و آنرا چتر ساخت. البته، حتمی نیست که امکانات انگیزه (سالم) ایجاد کند، ولی این حتمی است که انگیزه عامل اصلی پیدایش فرصت‌ها و امکانات میباشد!

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۱۵

موج سواری طبیعت انسان نه، مهارت انسان است. یعنی، تحول را در خود، ولی تنوع را در ماحول باید جستجو کرد!

گاهی باید سر کشید و گاهی هم در سر تپید. باید دانست که، رشد آدمی فطری و خودکار نیست!

از خود در ماحول و از ماحول در خود باید کاشت، تا ارزشی برای ماحول و ماحولی برای ارزش‌ها بمیان آورد. چون، آن‌که تنها در خود سبز می‌کند، بی‌خود سبز می‌کند!

با بمب و باروت جهل را نه، فقط قربانی و میوه‌ی جهل را میتوان نابود کرد؛ برای زدودن جهل و از بین بردن تداوم حضور فرآورده‌های جهل، راهی جز عام ساختن آموزش و پرورش و آشنایی همگانی با قلم و کتاب، وجود ندارد!

روشنگری با بمب و تفنگ مشابه به جنگیدن با گل و پوقانه است!

تنها برق نه، بلکه فکر منفی نیز انسان را می‌گیرد و نابود می‌کند!

مبتلا شدن به افکار منفی، خطرناکتر از برق گرفتگی است؛ یکی جسم را می‌کشد و دیگری هم روح را!

کسی که از رسیدن دیگران به حد و جایگاه خود هراس دارد، ظالم تن خود است و مظلوم ذهنیت خود؛ چون، همواره باید تنها بماند و تحمل و باهمی را نفرین کند!

من در ذهن و دیده‌های شما سبز می‌شوم. من، نگرانِ خواب‌های بی‌موقع و تعطیلی همیشه‌گی ذهن و دیده‌ها در شما ام؛ شما ذهن من و دیده‌های من هستید!

برای آزادی نمی‌میرم، بلکه برای از بین بردن موانع سر راه آزادی و نابود ساختن دشمنان رفاه و آزادی مردم ام تلاش می‌کنم؛ جایی که خدا لازم دید، خودم آنجا می‌میرم!

فکر کردن را از سبزه‌های سر راهی خود باید شروع کرد، نه از ستاره‌های دل آسمان؛ سر انجام، همین سبزه‌های کم‌جنس و پیش پا افتاده، سر "انسان" را با ستاره‌ها هم‌سر می‌سازند!

بی‌اعتنایی و بد باوری در مقابل دین و ارزش‌های دینی، تجدد گرایی و آزاد اندیشی نه، گمراهی و نارسایی عمیق ذهنی اند!

وقتی یک جوان کاکه، با استعداد و شیک متدین بوده و به ارزش‌های دینی و اجتماعی توجه داشته باشد، ضمن این که ارزشمندترین موجود روی زمین میباشد، از متانت، عزت نفس و آرامش روحی کامل نیز برخوردار می‌گردد.

مردم بی‌رهبر اند، نه بی‌پدر!

دریا حرف‌های برای گفتن دارد؛ دریا تنها خانه‌ی ماهی نیست، ماه نیز در آن میتابد!

کشتی غرق شده‌ی سرنوشت را با اشک نمیتوان دوباره به ساحل آورد، ولی با لبخندی میتوان به دریای سرنوشت گفت که: همت ام را نادیده نگیر، یکی

دیگرش به زودی به رویت لنگر خواهد انداخت و بر سینه ات راه خواهد پیمود!

از آدم تا خدا دین است که می شود در او (دین) داخل شد و تا مرز آخرش که به خدا میرسد، رسید. دین، قانون و رهنما برای ایجاد رابطه میان انسان و خدا است و مفهوم اصلی خلقت انسان نیز رابطه میان او و خدا و نزدیکی او با خدا میباشد. عبادت که فلسفه‌ای اصلی خلقت انسان است، فراهم آورنده‌ی زمینه‌ی نزدیکی انسان با خدا بوده و ارزشمندترین عبادت هم آن است که تفکر در باره‌ی قدرت الهی و شگفتی‌های خلقت را در خود داشته باشد و پرده‌های نا مریی را از میان انسان و خالق او برداید. یعنی، دین رهنمای انسان برای نزدیکی او با خالق یکتا اش میباشد، برای تأمین رابطه‌ی که دو طرف آن خدا و انسان اند. در رابطه میان خدا و انسان، هیچ میانجی نیاز نیست و یک چوپان فراموش شده در کوه هم میتواند اگر اراده اش را داشته باشد، بگونه‌ی مستقیم با خالق خود رابطه برقرار کند و دوست او شود. قرآن و دین اسلام به مثابه‌ی قانون و مسیر حرکت، این فرصت را برای انسان‌ها مهیا نموده اند. پس، حیف است که انسان در راستای درک نمودن جایگاه و ارزشمندی وجودش دچار مغالطه و اشتباه شده و به بیراهه برود!

دین را در اصول باید جستجو کرد و دانست، نه در فروع. چون، اگر از اصول دین به فروع آن نروی، اختلاف امت در فروع به حدی است که بی‌درنگ گمراه می شوی. قرآن‌کریم، معرف اصلی اصول و اساسات دین است که با فهم آن در مباحث پیرامون فروع دین گم و گمراه نخواهیم شد. پس، قرآن را باید دانست و با قرآن باید مسلمان بود، نه فقط به نام قرآن!

فعال مدنی واقعی محیط را معطر می سازد، نه متعفن. فعال مدنی که از ارزش‌های مدنی آگاه است، به باورها و ارزش‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی

دیگران تعرض نه‌نموده و بخاطر نهادینه شدن روحیه‌ی تحمل و یکدیگر پذیری در میان انسان‌ها، تلاش می‌کند. فعال مدنی، کسی را که شکل ظاهری، لباس و طرز رفتار و گفتار متفاوت از خودش دارد، نا آشنا با ارزش‌های مدنی نه‌پنداشته و میدانند که اوج مدنیت درک و تحمل تفاوت‌ها است، نه لجباجت و گستاخی. نباید فعال مدنی را با دوپه‌های مدنی اشتباه گرفت. فعال مدنی، بهترین الگو در عرصه‌ی کار و زندگی خود بوده و در تنویر اذهان عامه، تعریف و جایگاه‌یابی ارزش‌های متفاوت در بین انسان‌ها و گسترش روحیه‌ی تحمل و یکدیگر پذیری، نقش عمده می‌تواند داشته باشد.

اوج مدنیت درک و تحمل تفاوت‌ها است، نه تقلید و تاختن بر تفاوت‌ها!

تبعیض و تعصب ممکن است انسان‌ها را به استخوان‌های پوسیده‌ی اجداد شان برسانند، ولی انصاف و باهمی انسان‌ها را به انسانیت و ارزش‌های مرتبط به زندگی اجداد شان و تداوم انسانیت میرسانند؛ برای همین، متعصبین همواره در گودال‌های تاریک اندوروشن خیال‌های با انصاف در روشن‌ترین صفحات هستی!

برداشتن حجاب از تن زن، ترقی و روشن‌گری نه، تظاهر و فتنه‌گری است. هیچ جامعه‌ای با زدودن حجاب به‌جایی نرسیده و در هیچ جامعه‌ای حجاب مانع دست یافتن مردم به پیشرفت و شگوفایی نشده است!

موج، غصه‌ی دریاست که مواجهه با ساحل آنرا دوباره آب می‌سازد و هم‌نبضِ دریا می‌شود. گاهی نباید از رویارویی زندگی با سختی‌ها بیم داشت!

ذره‌ای ناچیز ام در اقیانوس ارزش‌ها؛ خیلی کوچک، اما در میان ارزش‌ها!

دنیا پر از آدم است، اما خالی!

گاهی، آدم‌ها در بیخودی آدم تر اند. چون، جبر زمان شاخص‌های آدمیت را برایشان وارونه تعریف کرده است!

گویا که، اناتومی و ساختمان بدن بیشترین انسان‌های ساکن در سرزمین‌های اسلامی فاقد مجموعه و مغز اند و تن و وجود شان هم از دهن پایین بوده و فقط دهن و شکم و ما تحت شکم دارند و بس. چون، اگر چنین نبود و آنها از مغز و معرفت برخوردار می‌بودند، هرگز به این ساده‌گی فریب دشمنان اسلام و دلالان بی‌وجدان سرزمین‌های خود را نخورده، با دست‌های خویش یکدیگر خود را نابود نمی‌کردند و موجب ویرانی سرزمین‌های خود نمی‌شدند!

این یک برداشت خیلی ناقص از اسلام است که از تمام مکلفیت‌ها و مزایای تعریف شده در این دین مقدس، عده‌بی از مسلمان‌ها تنها در پی رفتن به بهشت اند و بس! آن‌هم نه از طریق انجام دادن مکلفیت‌های دینی و دنیوی خود بطور کامل و کسب نمودن رضای پروردگار خود، بلکه بر مبنای گمراهی‌های زیاده خواهانه‌ی نفسانی و بخاطر رسیدن به حور بهشتی! در حالی که، مکلفیت یک انسان مسلمان در روی زمین، پرستش خالق یکتا، انجام دادن مکلفیت‌های متعلق به زندگی دنیوی اش و سرانجام کسب رضای خداوند میباشد. البته، راه یافتن به بهشت پاداش نیکو کاری‌های انسان‌های یکتا پرست است که خداوند برایشان عنایت می‌کند، نه هدف و مکلفیت اصلی خلقت و زندگی انسان در زمین. مسلمان واقعی برای کسب رضای خدا عبادت، زندگی و مبارزه می‌کند، نه فقط بخاطر رسیدن به بهشت!

در تعبیر انسانی رابطه‌ها، این ارزشمند نیست که همواره در پی مهم بودن برای دیگران باشی، بلکه این مهم است که در ارزش‌یابی دیگرها نقش داشته باشی.

آنهایی که بزرگی خود را در خورد ساختن و خورد جلوه دادن دیگران جستجو می‌کنند، عمریست که از بزرگی و بزرگ شدن فاصله دارند. ورنه، خود نیز در پی بزرگ شدن میباشند، نه کوچک ساختن دیگران!

از دید ارتباطات، مغلق نویسی، گفتار غلیظ و گزاف گویی ظرفیت و مهارت نه، بلکه نارسایی ظرفیتی پنداشته می‌شوند. چون، نوشته و گفتار غلیظ و مغلق مانند ظرفی است، که قسمتی زیادی از محتوای را که در آن گذاشته می‌شود، در خود جذب کند و بیرون ندهد. یعنی، مغلق نویسی و قلنبه زبانی مانع رسیدن قسمتی زیادی از محتوای پیام‌ها، به گیرنده‌ها می‌شوند. گفتار کوتاه با زبان ساده، بهترین وسیله برای تأمین ارتباطات موفقانه میان انسان‌ها پنداشته می‌شود. چون، "سنگینی کلام باید در محتوای آن نهفته باشد، نه در ساختار ظاهری و زبانی آن!"

در بی‌همی کم می‌شویم؛ اسراف خود انصاف نیست!

در جوامع که، تفنگ بخشی از پوشیدنی‌های افراد و لازمه‌هایی مردانگی محسوب می‌شود، انسانیت، غیرت و هم‌پذیری بخشی از فراموش شده‌های عتیقه‌اند!

وطن زخمی ما، برای بهبود و رسیدن به ثبات و ترقی، به زمزمه‌ی پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک و... نه، بلکه به آدم، ظرفیت، تعهد، باهمی و تلاش نیاز دارد! البته، چون سنگ و خاک این سرزمین، پشتون و تاجیک و هزاره و ازبیک و... را بگونه‌ی طبیعی در وطن داریم، اما در نبود فکته‌های یاد شده که لازمه‌های واقعی برای رشد سرزمین‌ها محسوب می‌شوند، کار بجایی نرسید. ضمناً، پرداختن به مسایل قومی و ایجاد درزهای بیشتر میان اقوام ساکن

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۲۱

در این سرزمین، زخم‌های آنرا را عمیق و عمیق‌تر ساختند!!

برای آنهایی که در هوای صاف و تازه مسموم می‌شوند و در مقابل روشنایی حساس‌اند، تحولات زمانی یا بلند رفتن شمارش سده‌ها نمیتواند بمثابه‌ی یک فکتور دگرگون‌ساز و تنبیه‌کننده، قابل توجیه باشد!

زمین خدا و بنده‌ی خدا، یکی انار میکارد و دیگری هم بمب!

کسانی را که در خود می‌جوشند و قد می‌کشند و از خود برای محیط و از محیط برای خود ارزشی می‌سازند، باید تمجید کرد. البته، کسانی را هم که در ارزش‌ها و امکانات میراثی و عاریتی جوش خورده‌اند باید مورد توجه قرار داد، اگر مصرفی‌ترین ضمیمه‌ی داشته‌ها و ارزش‌های رسیده به آنها، خودشان نبودند!

قرن‌هاست که قدمی بر نداشته‌ایم، بغیر از قدم‌هایی که بر قرن گذاشته‌ایم!

نگاه آدمی آفتابی‌ترین آیینی خداست، تا آن دم که بر تفکر و ارزشمندی باورمند است!

آدم مرد و زن ندارد، اما مرد و زن آدم دارند!

دیر شکفتیم، خیلی دیر؛ دلم برای شکوفه‌های باغ می‌سوزد، که بدست خارخورها بمثابه‌ی بخشی اضافی غنچه‌ها پرپر گردیده و زیر پا میشوند!

برای خانواده وقت باید گذاشت و برای مردم خود را؛ خانواده نیز بخشی از مردم‌اند!

تخم مرغ دشتی را از قاره‌ای به قاره‌ی دیگری بردند تا حاصل‌گیری کنند و به محیط و ماحول زینت ببخشند، اما از تخم بجایی مرغ زینتی مار تولید شد و مایه‌یی برهم زدن آسایش بیشه و بوستان گردید. فرضیه‌های متعددی پیرامون این موضوع قابل توجیه اند، ممکن ماری تخم اش را در لانه‌ی مرغ دشتی جا گذاشته است، شاید تخم در مسیر راه‌ی طولانی تعویض شده است، شاید تفاوت‌ها در آب و هوا تأثیر جدی بر کیفیت محتوایی تخم داشته است و یا هم ممکن کدام مار شیفته‌ی زیبایی‌های مرغ دشتی شده است! به هر حال، سال‌هاست که چهره‌ها و سیاستمدارهای وارداتی به سرزمین ما نیز، چنین حاصل و نتیجه می‌دهند!

واقعی‌ترین نماینده‌های مردم افغانستان در کشورهای همسایه و بیرون، همین کارگرهای زحمت‌کش اند که، رنج می‌برند و پول می‌آورند؛ نه آن جیفه‌گرهایی که، پول می‌برند و درد می‌آورند!

نباید فراموش کرد، که هر دیوار قامت کشیده‌ی کشورهای همسایه‌ی ما، نقش دست توانمند یک یا چند کارگر ما را در خود دارد، ولی هر دیوار مخروبه‌ای شهرها و دهات ما، نقش پا و دست یک یا چند غدار اجیر شده بواسطه‌ی بیرونی‌ها را در خود دارد! کارگرها، ممکن غذا را منظم صرف نکنند و لباس‌های منظم بر تن نداشته باشند، اما برای صرف کردن عزت و آرامش مردم خود، پول نگرفته و لباس خود فروخته‌گی را بر تن نمی‌کنند! پس، این‌ها نماینده‌های واقعی همین ملت در بیرون اند!

برای عاشقان، عشق در یک روز تجلیل‌شدنی نیست، بلکه زنده‌گی را در عشق تجلیل می‌کنند. برای همین، خاص ساختن یک روز به‌بهانه‌یی عشق، کار بوالهوس‌هاست، نه عشاق؛ عاشقان، زندگی را خاص می‌سازند و میدانند که عشق واقعی در داستان بیگانه نمی‌گنجد!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۲۳

کمرهای بسته شده شکم کردند، بد نخواهد بود اگر مدتی بستن کله‌ها را برای قافله‌سالاری تجربه کنیم، شاید فکر کنند و بمانند!

... و همینکه نوشابه‌ها را سر کشیدند، نشانه‌های مستی و کاکه‌گی از سر کشیدند و وقتی همراهان محتاج شان تفنگ‌ها را به شان گرفتند، چنان پنداشتند که مردهای روزگار اند و با غرور و مباهات راهی کوچه‌ی اول را در پیش گرفتند. اما، نا رسیده به کوچه، سر و کله‌ای خانم یونیفورم‌دار و تفنگ‌بدست خارجی پیدا شد و بی‌درنگ دانستند که این کوچه به روی کاکه‌های وطنی مسدود است و تا خواستند وارد کوچه‌ی دوم شوند، دیدند که آن کوچه تاریک است و بی‌برق! حالا جمع کردن و جمله ساختن این همه نا متجانس، یعنی کاکه بودن، مردانه‌گی، کوچه‌های مسدود به‌دست خارجی‌ها و کوچه‌های تاریک و بی‌برق کمی عقل و ادبیات خاص می‌طلبد!

مورچه‌ها، امیدوارترین، متحرک‌ترین و متحدترین قوم و زنده‌جان‌های ساکن در سرزمین ما اند، که نه به هم تبعیض روا میدارند، نه زندگی‌شان وابسته به تلاش‌های دیگران است و نه هم در فکر ترک نمودن خانه و پیشه‌ی خود اند!

در خط نبرد این مهم نیست که چه نشان و دشنه‌ای را در شان‌هایت داری، بلکه این مهم است که چه هدف و انگیزه‌ای را در دل و ذهن داشته و از چه اندازه مهارت و جسارت برخوردار هستی! خط جنگ قانون و محاسبه‌ی مشخص خود را دارد؛ گاهی یک جنرال نمیتواند حریف یک سرباز جسور و هدفمند باشد!

هر انسان یک دوست و همکار خوب نهان در وجود خودش دارد، ولی همه انسان‌ها نمیتوانند آنرا بشناسند و با او کنار آیند. یکی از محدود معرفت‌هایی

که انسان نمیتواند با وساطت دیگران به آن برسد، شناختن آن دوست و همکارِ واقعی است که در وجود خودش نهان می‌باشد!

چشم‌های صورت بیرون بین اند، چشم‌های درون اگر کار نکنند، اهل بیرون خواهیم بود و بی خبر از ظرفیت و محتوای درون خویش! نباید فراموش کرد که، شاخ بدون ریشه هر قدر بزرگ هم که باشد باز هم شاخ است نه درخت؛ یعنی، قد کشیده است اما بی تفاوت و بی ثمر!

آن که از مهتاب دیر تر می‌خواهد، نبض خورشید را در تن دارد!

برای انسان‌های هدفمند، مرگ زنگ آخر صنف درسی محسوب می شود، که تا آن دم روشن می شوند و روشنگری می کنند!

دنیا پر از موجوداتی عجیبی شده است، که چهره‌ی آدم را دارند ولی خرید و فروش می شوند!

عده‌یی از آدم‌ها گاهی آنقدر خوب می شوند که دوباره آدم شدن شان مشکل است؛ البته، بر مبنای شاخص‌هایی که خود شان از خوب بودن تعریف می کنند!

چشم‌ها موج گریستند اما دریا نشد، چون در ساحل نشکست؛ گاهی باید شکست تا دریا شد!

با جسم اوج نگیر که می شکنی، با روح و اندیشه ات اوج بگیر تا با هر جهش، تازه تر و برجسته تر شوی!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۲۵

همه جا را کشتند و آدم‌ها را ویران کردند، پیامد این همه نفاق و فتنه فقط سرزمین‌های مرده و انسان‌های ویران هستند و بس؛ خاک و درخت، زنده تر از آدم‌های این گوشه‌ی دنیا اند!

کله‌ها را کشتند و تن‌ها را در شعار رنگ و واژه ساختند. برای همین، حالا تمدن را آمیزه‌ای از رنگ و شعار می‌پندارند!

یکی از نارسایی‌های عمده در جوامع اسلامی این است که عده‌ی زیادی از مسلمان‌ها حاضر اند تا بخاطر نام اسلام بمیرند، ولی حاضر نیستند بخاطر آموختن مفاهیم و ارزش‌های اسلامی و عملی نمودن آن در زندگی فردی و اجتماعی خویش وقت بگذارند و به مسئولیت‌های دینی خود توجه داشته باشند. برای همین، قبرستان‌ها مملو از شهدای راه‌ی اسلام اند و شهرها و محلات خالی از مسلمان‌های که زندگی‌شان بگونه‌ی واقعی بر مبنای دستورات دین مبین اسلام استوار باشد!

مصئونیت طلبی از دشمن فکری مشابه به بوسه خواستن از مار زهری است؛ مار بوسه میدهد، اما فقط یکبار!

مورچه‌ها مرد اند، چون وقتی با طعمه‌ای مواجه می‌شوند بی‌درنگ دنبال هم‌نوعان خود می‌روند تا طعمه را با هم یکجا صرف کنند، بی‌آنکه ضمانتی برای بقای طعمه تا برگشت‌شان وجود داشته باشد. اما، عده‌ی از مردها خیلی کوچک اند، آنگاه که بخاطر طعمه و مقصدی، هم‌نوعان خود را می‌کشند و یا از رسیدن آنها به جایی جلوگیری می‌کنند!

در پی شکستن موج‌ها اند تا دریا نشوند، بی‌خبر از آن که موج تا نشکند دریا نمی‌شود!

دل، کلبه‌ی مختصری که خانه‌ای است برای خدا بزرگتر و آراسته تر از پهنای عرش؛ یعنی، بزرگترین و آراسته ترین خانه‌ی خدا، قلب مومن است.

همه وزن آدم را پاها می بردارند ولی زبان بی هیچ هزینه‌ای کلانکاری می کند!

از دید انسان زمین ملکیت است و جایداد، اما از دید زمین انسان طعمه است و ملکیت؛ هردو فرصتی دارند، از اولی کوتاه و از دومی همیشگی و ثابت. برای همین، انسان که زمینی شد، فقط خاک می شود!

هر سخن تعریف کننده‌ی یک دید است نه یک دهن، باید مسئولانه حرف زد و مسئولانه شنید!

سیاست که جزر و مد نداشت، عنعنه و افسانه می شود. در عصر بلوغ سیاسی ملت‌ها، توسل جستن به عنعنات و افسانه‌ها (عشیره‌یی) می‌خکوب کردن پاهای توده‌های مردمی بر بستر فقر و تحول ناپذیری است!

حج رفتی خودت متحول میشوی، ولی اگر به شهرهای مقدس مکه و مدینه رفتی، فقط نامت متحول میشود!

فرزندان تان را به مسجد، کتابخانه و مزرعه (محل کار) با خود ببرید. کوچه، خانه‌ی دوستان و بازار را خود شان پیدا خواهند کرد. البته، نگران رفتن شان به کوچه، خانه‌ی دوستان و بازار نشوید، چون حتما چیزهایی از مسجد، کتابخانه و مزرعه با خود خواهند داشت!

وقتی قدمی کشید، باید سایه‌ای باشید به سر مردم، نه یک مانع بر سر راهی

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۲۷

آنها؛ وقتی بزرگ می شوید، باید آدرسی باشید برای مردم، نه مرزی میان آنها و فرصت‌های زندگی شان! در هر حال، زندگی میگذرد، اما نقش پای آدم‌نماها بر صورت مردم و صورت آدم‌ها در دل مردم باقی میمانند!

سفله‌ها، با تکیه زدن بر جایگاه‌های بلند آدم نمی‌شوند، بلکه مرز و موانع می‌شوند میان مردم و فرصت‌ها و آرزوهای زندگی آنها. برای همین، در نظام‌های سفله‌پرور همواره فرصت‌ها حیف می‌شوند و مردم ناخشنود اند!

قبرها قد کشیدند و آدم‌ها خاک شدند؛ ولی، از راه و اندیشه خبری نیست!

چریک‌ها فربه شدند و دارا، فکر و تعهد هم در حساب و کتاب دارایی‌ها عرق شده و به خاک ریختند. سنگرها را سرکشی‌های چریک‌های سرسپرده گرم و سربلند نگه‌میداشتند، که همه حساب و کتاب شان رسالت و پایمردی و همان لحظه‌ی مقاومت و مردانه‌گی شان بود و بس!

برای یک مرد، زندگی بدون زن فقط مشابه به زیستن در نبود یک زن است؛ این وضعیت با هیچ حالت دیگر قابل تشبیه نیست. همچنان، یک مؤنث نمیتواند جای یک زن را بگیرد؛ همانگونه‌یی که، هر مذکر مرد شدنی نیست!

یاد خدا، فکر کردن و مثبت‌نگری سه کاری اند که به کدام برنامه ریزی و هزینه نیاز ندارند، ولی هزینه و برنامه‌های زندگی شما را مهیا و تنظیم نموده و زندگی و جایگاه‌های شما را در دنیا و آخرت تضمین می‌کنند. یاد خدا شما را به خداوند نزدیک ساخته و به شما آرامش روحی، روانی و قلبی می‌بخشد؛ فکر کردن ضمن نزدیک‌سازی شما به خداوند، ذهن شما را در قبال هستی روشن ساخته و جایگاه‌های واقعی شما را در ساختار هستی تثبیت و تضمین می‌کند؛

مثبت نگری هم گزینه‌ها و فرصت‌های زندگی و بهتر زیستن را به شما مهیا نموده و زمینه‌ی نزدیکی شما به انسان‌ها و مفید بودن تان به جوامع انسانی را فراهم می‌کند. ضمناً، این سه عمل را میتوان بگونه‌ی همزمان انجام داد، بدون آن‌که بر یکدیگر مزاحمتی داشته باشند، بلکه بگونه‌ی جدی بر یکدیگر تأثیر مثبت خواهند داشت.

برای انسان‌های زنده، نفس کشیدن چهار ضمیمه‌ی دیگر، یعنی یاد خدا، فکر کردن، مثبت‌نگری و مهربانی هم دارد که اکثر انسان‌ها به آنها توجه نمی‌کنند و برای همین، قدر و ارزش واقعی نفس‌های خود را نمیدانند!

موج از آب است، ولی بی آب!

کسی که در بستر یک فکر بزرگ می‌شود، مشتری فکر است و ساکن حریم یک اندیشه. کسی که فکر یا افکار در وجود او بزرگ می‌شوند، بستر رشد و ارایه دهنده‌ی فکر/افکار است. گاهی هم، شاخه‌ی یک فکر در بستر دومی آن، یعنی در کله و بستر تفکر مشتری (پیرو) جوانه زده و قد می‌کشد و فکر تازه‌ای می‌شود. مشتری فکر باید متوجه باشد که متاع کم‌ماهیتی را نخریده است و ارایه دهنده‌ی فکر هم باید متوجه باشد تا متاع ارزشمند و مفیدی را به مشتریان خود ارایه دهد. معامله‌ی فکری، ارزشمندترین معامله‌ی زندگی میان انسان‌ها محسوب می‌شود؛ اگر متاع اصلی این معامله (فکر) میان تهی نباشد.

فکر، یگانه درختی‌ست که بذر آن گاهی بدون تکرار و مشابهت قبلی، در محل رشد خود، خودش پیدا می‌شود، جوانه می‌زند و قد می‌کشد. یعنی، بستر رشد فکر و اندیشه تنها بستری است که میتواند بذری را مطابق ارزشمندی خود مهیا کند و ذره‌ای با محتوایی در پهنای هستی باشد. البته، این قدرت خود

باروری ذهنی را، خداوند به انسان‌ها عنایت فرموده است تا از آن استفاده نموده و بر ارزشمندی وجود و رسالت زندگی این بستر مهم (وجود خود) فکر کنند!

پیروز خواهید شد، فقط آدم بمانید!

زندگی‌ام مملو از اشتباهات است، چون همیشه با پاهای خود برای رسیدن به تازه‌های ممکن، در بستر زندگی قدم گذاشته‌ام.

مسلمان‌ها صاحب جایگاهی مناسب و با صلاحیتی بودند در جهان، تا آن دم که بر ارزش‌های دینی و فکر و تلاش معتقد و وابسته بودند. در گذشته‌ها، مسلمان‌ها و علمای مسلمان در متحول‌سازی جهان نقش خیلی کلیدی داشتند. اما، آنگاه که مسلمان‌ها بجای دین و ارزش‌های دینی و فکر و تلاش، به لباس منسوب به دین و فتنه‌گرایی و تن‌پروری باورمند گردیده و وابسته شدند، در جایگاهی خیلی آسیب‌پذیر و نا مناسبی قرار گرفتند. حالا اگر مسلمان‌ها دوباره به اصل دین رجوع نه‌نموده و تفکر و ارزشمندی را بر تبارگرایی و تن‌پروری ترجیح ندهند، همچنان زخمی و ذلیل و وابسته به دشمنان اسلام باقی خواهند ماند.

آنچه را که اکثر مسلمان‌های امروزی با استفاده از نام اسلام انجام می‌دهند، در اسلام نیست و ربطی به اسلام ندارد. چیزهایی را که اسلام برای پیروان خود دستور می‌دهد، در عمل اکثر مسلمان‌ها دیده نمی‌شوند و هیچ رابطه‌ی واقعی میان کارکردهای اکثر مسلمان‌ها و ارزش‌ها و دستورات دین اسلام به نظر نمی‌رسد. سرزمین‌های زیادی بواسطه‌ی مسلمان‌ها اداره می‌شوند، اما بگونه‌ی واقعی هیچ نظام اسلامی در جهان وجود ندارد که همه ارزش‌های دینی در آن تحقق یابند؛ یعنی، جهان امروزی فاقد یک نظام واقعی اسلامی است. استبداد،

تبعیض، انحصار قدرت و فرصت‌ها، فتنه‌گرایی و برتری‌خواهی در اسلام وجود ندارند و نظام‌های امروزه که خود را اسلامی‌ترین حاکمیت‌های روی زمین قلمداد می‌کنند، بر مبنای فکتورهای یاد شده روی کار آمده و استوار اند، پس هرچه می‌توانند باشند بغیر از حاکمیت اسلامی. همچنان، حکام و امور بدستان اکثر سرزمین‌های اسلامی در هرچه خوب اند، بجز از مسلمان بودن و اسلامیت. سیستم‌های کاری در اکثر از کشورها و سرزمین‌های اسلامی، غیر اسلامی اند؛ حتا در آنجاها که دیگران را با بدست داشتن بیرق منسوب به اسلام می‌کشند تا سرزمین‌ها را به زعم خود شان زمین‌های اسلامی بسازند. حالا اگر بحث تعصب، توطیه و فتنه‌گرایی در میان نباشد، آیا ممکن است بر مبنای عملکردهای مردمان یاد شده، دین اسلام را نقد کرد و مشکل آفرین دانست؟! به‌یقین که نه!

در عصر حاضر، اسلام به‌حدی مظلوم واقع شده است که عده‌ی شمشیر جهل را بدست دارند و شعار میدهند که مدافعین اسلام اند، ولی چنان درنده‌ی جان آدم‌ها و تشنه‌ی خون انسان‌ها، بخصوص مسلمان‌ها اند، که تا هنوز ندانسته‌اند که خود نیز از نسل آدم اند و اسلام دینی است برای فرزندان آدم و رهنمایی‌ست برای زیستن و پرستش خالقِ یکتا، نه طرزالعمل توهین، تعذیب و کشتار بنی آدم بگونه‌ی ناحق در روی زمین! مردمانی که نه اسلام را میدانند و نه انسانیت را و نه هم اراده‌ی دانستن این دو را دارند. چه میدانند که خداوند پیامبر خدا کشتن انسان‌های بی‌گناه، توهین به مردم، فتنه‌گرایی و ویران نمودن شهرها و دهات را جداً منع نموده اند؛ کاش یا انسان و مسلمان می‌شدند و یا هم نامی از اسلام به گوش شان نمیرسید تا این نام مقدس را با چشم‌های بسته و ذهن‌های کور خویش در بستر جهالت بد نام نمی‌کردند!!

قرآن، دین است، منبع علم و انگیزه است، منبع انرژی و ارزشمندی است؛

فراورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۳۱

گسترده ترین بستر آرامش روحی و روانی انسان، قرآن است. با خواندن قرآن دین را فرا می گیرید و مسلمان قرآنی می شوید، نه فقط تباری و هویتی. با خواندن هر آیه قرآن به فکر کردن فراخوانده می شوید، فکر می کنید و ظرفیت فکری و ذهنی تان گسترش پیدا می کنند و به فهمیدنی‌های شگفت‌آور میرسید. با خواندن قرآن و فکر کردن بر محتوای ارزشمند و سازنده‌ای قرآن، متحرک و متحول می شوید. خواندن قرآن به شما روحیه و توانمندی می بخشد. با خواندن قرآن، شما مخاطب مستقیم خدا گردیده و به او نزدیک می شوید. قرآن معجزه‌های همیشه حاضر، مکتب همیشه باز و سفرهای (معنوی) همیشه باز است، او را بخوانید و از او فیض ببرید. حیف است که قرآن نخوانید و از بحر ارزش‌های بی‌پایان و همیشه تازه مستفید نشوید. نباید که قرآن را فقط طبق عادت و بدون توجه نمودن به معنا و مفاهیم آن تلاوت کنید، بلکه بخاطر فهم آن و رسیدن به محتوا و ارزش‌های آسمانی‌اش آنرا تلاوت کنید. قرآن بخوانید، حتا اگر لازم شد روزها فقط یک آیه را بخوانید تا بدانید که چه محتوای با عظمت و سازنده‌ای در آن نهفته است، تلاش نکنید تا بگونه‌ی سریع فقط صفحات بیشتر را ورق بزنید و بس. خواندن قرآن ماندن با قرآن است، نه فرار از آن!

وقتی شکم‌ها بر کله‌ها حاکم شدند، فکر را تکفیر کردند و فتنه را ترغیب. در حالی که، خداوند بیشتر از هر کار دیگر انسان‌ها را به فکر کردن و اندیشیدن امر نموده است و یکی از مفاهیم ارزشمند قرآنی که موجب رسیدن انسان‌ها به مدارج عالی ارزشمندی می‌گردد، تفکر و اندیشیدن است. قسمتی زیادی از مشکلات امروزی مسلمان‌ها نتیجه‌ی تکفیر فکر و ترغیب فتنه و تفرقه‌جویی در میان آنها بواسطه‌ی چهره‌هایی تن‌پرور منصوب به دین ولی غافل از ارزش‌های دینی می‌باشند. فکر کردن یکی از ارزشمندترین مکلفیت‌های انسان و از جمله برگزیده ترین اعمال مطابق به قرآن محسوب می‌شود.

وقتی قرآن میخوانم، به علم عصری و مدرن میرسم؛ یعنی، با کمی فکر نمودن متوجه می‌شوم که هر مبحث قرآنی با یک مبحث عمده در علوم عصری ربط مستقیم دارد. وقتی روی مباحث علم عصری، بخصوص بخش تخصصی ام پیرامون ظرفیت‌های درونی و بیرونی فردی و اجتماعی انسان‌ها از دید ارتباطات انسانی و فناوری بیوفیدبک کار می‌کنم، بگونه‌یی واضح رابطه‌ی هر مبحث و انکشافات علمی را با قرآن پیدا می‌کنم. همواره، با خط تقاطع جالب و جذاب میان قرآن و علوم عصری مواجه می‌شوم، که کمی توقف و تأمل در این تقاطع، به حل ناشدنی‌ترین پرسش‌های موجود در ذهنام پاسخ‌ارایه می‌دهند.

هر پرنده مطابق به محدوده و بلندای پرواز خود بال دارد. بال‌های بزرگتر برای پرنده‌های که بلندای پروازشان از چند متر بیشتر نیست، بجز از بار اضافی بودن و مسبب رنجش خودشان شدن، فایده‌ای دیگری در پی نخواهند داشت!

مرا بخوان ای جوان؛ من اندیشه‌یی نهان در تصویری بهاری تو ام! یعنی، خودت را بخوان؛ تا پاییز نرسیده است، برومند و ماندگار خواهی شد. ورنه، زمستان در راه است، من با سردی‌ها و سختی‌هایش جنگیده ام و میدانم که چقدر بی رحم است؛ آن هم که هم محیط پامیر و هم صدای آمو باشی و نامردها با مکر و فریب در چشم‌های غافل مردمات مردنمایی کنند!

کسی از دست می‌رود و تو هنوز در دستی؛ پس نفس‌هایت را گرامی دار و دست بر دستی بگذار. زندگی قامت دوم نیز دارد، بلند شدن و با هم شدن!

دو بار قصد کشتنم را کردند، بی هیچ دلیلی؛ دو بار فقط خندیدم، با هزار دلیل! زندگی غنچه شدن و قد کشیدن در دل سنگ‌های سرد است؛ فقط کافیست تا گرم و با محتوا باشی!

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۳۳

جزایر فکری مکان‌های مناسب و ارزشمندی‌اند برای باهمی و رشد آدم‌ها، که برای رسیدن به آن جزایر و عبور از دریا‌های شک و بطالت، فقط به قایق بصیرت و تفکر نیاز است و بس!

بگذارید تا یخ‌های اندیشه‌های‌تان آب شوند، آنگاه بی‌هیچ پیش‌زمینه‌ای راه‌های طولانی و نا‌هموار را خواهند پیمود و به جایگاه‌های ارزشمندی خواهند رسید. وقتی دل کوه گرم می‌شود، آب‌های جبین‌اش بر دشت‌های دور میرسند و فاصله‌ی میان کوه و دشت را سبز و مرتبط به هم می‌سازند. اندیشه‌های شما نیز بر بسترهای وسیع و هموار راه باز خواهند نمود و شما را به ارزش‌ها و ارزش‌ها را به شما وصل خواهند کرد!

موج نه، شکسته‌ترین قطرات آب باید شد که در دل ضمیر و زمین راه جسته و بر ریشه‌های تشنه‌ترین نهال‌ها و درختان دشت‌های خشک میرسند تا آنها سبز و استوار بمانند. موج که شکست، فقط نامش میماند، نه کدام قامت سبز و بلند برخواسته از آن!

موج سواری هنر است، موج شدن حرف اخیر!

دین انسان را به علم رهنمایی می‌کند و علم هم او را به دین میرساند، فقط کافیت تا آدم صاحب بصیرت واقعی باشد و انصاف و ارزشمندی را فراموش نکند!

زن، چنان درخت برومندی‌ست که چهار فصل مهر حاصل می‌دهد.

جوان‌ها باید متحرک و با برنامه باشند، ولی نباید فکر و ذهن خود را مصروف

حاصل‌دهی زودرس و جایگاه‌یابی قبل از موقع نمایند؛ چون، میمانند و اسراف می‌شوند، بدون آن‌که ظرفیت واقعی شان شناسایی و تثبیت شود. این کار مشابه به آن است که حاصل درختی را قبل از به‌پختگی رسیدن صرف کنند و بعد اسمش را بگذارند غوره، که در این حالت نه مزهای واقعی میوه‌ی درخت مشخص می‌شود و نه هم کسی ارزش واقعی میوه را به غوره (میوه‌ی نارسید و خام) می‌دهد. پس، بهتر است تا با تحمل و متانت منتظر فرصت مناسب و فصل واقعی حاصل‌دهی خود مانده و برای رسیدن به آن فصل، خود را با مطالعه، تفکر و تلاش آبیاری کنند تا حاصل بهتری در پی داشته باشند. حیف است که حاصل زندگی جوان‌ها را آدم‌های بوالهوس قبل از وقت بمتابه‌ی غوره صرف نمایند و نگذارند تا مردم چگونگی، کیفیت و اندازه‌ی حاصل واقعی آنها را ببینند و درک کنند!

انسان‌های با اندیشه و هدفمند مشابه به درخت‌های برومند و باروری اند که بگونه‌ی خودکار هم خود را از درون آبیاری کنند و هم نهال‌ها و بذرها را ماحول خود را. هرگاه این درخت‌های بارور فقط متکی به آبیاری بیرونی شده و تمرکز نمودن بر ظرفیت درونی خود را از دست دادند، پژمرده گردیده و بد حاصل میشوند. یعنی، انسان‌های با اندیشه همواره بگونه‌ی هدفمندانه فکر می‌کنند و برای تحقق افکار خود تلاش می‌نمایند!

صفحه‌ی جادویی آسمان به هر دید واژه و گفتار متفاوت دارد؛ برای همین، ترنم سطرهایش یکی را بیدار می‌سازد و دیگری را غرق در خواب!

کپی زندگی نمی‌کنم و نمی‌خواهم تکرار و نسخه‌ی دومی کرکتر و زندگی کسی یا کسانی باشم، حتا اگر برای هموار نمودن جای یک قدم هدفمندانه تمام عمرم صرف شود!

فرآورده‌های فکری (کوئتا‌های منثور و منظوم) - ۱۳۵

تا آن دم که زنده ام، آنگونه‌یی که میخواهم فکر می‌کنم و مطابق به فکر و اندیشه‌ی خودم زندگی می‌نمایم، تا زنده ام، مکلف و مصمم ام؛ بنده‌ی خدا، آزاد در زمین خدا و وابسته به ضمیر خود!

باورها و تعبیرهای منفی و وارونه نسبت به مفاهیم و ارزش‌های زندگی، ملت‌ها را در بستر غفلت و عقب مانده‌گی می‌خکوب نموده و توان و انگیزه‌ی تحرک را از آنها می‌ربایند. مردمانی که تلاش و تکاپو را بر رویی تعریف نموده و خواب و تبلی را فروتنی و شکیبایی تعبیر می‌کنند، سنگ‌های بزرگی را بر روی بذره‌های تحول و شگوفایی گذاشته‌اند تا هرگز قامت بلند نکنند و همواره از مزایای پیشرفت و ترقی محروم باشند. البته، صبر و شکیبایی از لازمه‌های اصلی زندگی انسانی‌اند، ولی جهت دست یافتن به نتایج زحمات و آرزوهای زندگی که انسان‌ها برای رسیدن به آنها تلاش می‌کنند؛ نه تصویری از خواب، بی‌اعتنایی و بیکاره‌گی!

کاش، انسان‌ها در فکر هم بودند نه در پی هم، آنگاه حتا مرگ هم نمیتوانست باهمی و رابطه‌هایشان را از بین ببرد. اما، غالباً انسان‌ها در پی هم‌اند، برای همین یکی به‌جایی میرسد آنگاه که دیگری برود و نباشد!

مردمانی که اندیشه‌ی پویا و فکر مثبت و متحرک دارند، زمین در زیر پاهای شان نیز خاصیت پویایی و متحرک بودن را پیدا نموده و در جهت مثبت متحول گردیده و پیشرفت می‌کند. اما، مردمانی که ویژه‌گی‌های معکوس این را دارند، زمین را چون خود غیر متحرک و غیر متحول نگهداشته و چهره و شهرت منفی به آن می‌بخشند!

فصل بهار و متحول شدن طبیعت زمینه‌یست برای تفکر و اندیشیدن پیرامون

شگفتی‌های هستی و نشانه‌یست برای جوانه زدن و قد کشیدن امیدهای تازه در دل و باور انسان‌های زنده!

همانگونه‌یی که ملت‌های مترقی با تلاش‌های مداوم در پی پیشرفت بوده اند، ملت‌های عقب مانده نیز برای ماندن در جایگاه‌های همیشه گی خویش و نه گفتن به متحرک بودن و نوگرایی، بیشتر از آنها تلاش نموده و وقت و انرژی صرف کرده اند. برای همین، در دنیای امروزی ملت‌ها و مردمانی روی زمین در جایگاه‌های قرار دارند، که خود در پی آن بوده و مستحق آن اند!

دشنام واقعی استفاده نمودن از واژه‌ها و جملات حاوی مفاهیم زشت در مقابل شما نیست، بلکه دادن القاب و صفاتی که شما مستحق آنها نیستید، زشت‌ترین دشنام بر روی شما است. استفاده‌ی واژه‌ها و جملات زشت در مقابل شما صدهای ناخوشایندی اند که به شما ربطی ندارند. اما، دادن القاب و صفاتی که شما مستحق آن نیستید لکه‌های بد و بارهای سنگین و همیشه گی اند بر صورت و شانه‌های شما، که خود در پی آن بوده اید!

در عصر حاضر، مردمانی که دنبال باورها و مباحث قومی اند و به زعم خود شان برای دست یافتن به ارزش‌ها و اهداف قومی خود وقت و انرژی صرف می‌کنند، در راهی ناصواب و بی حاصل قدم گذاشته اند. چون، مباحث و باورهای قومی متعلق به خود آنها اند که همیشه بر شانه‌های خود حمل می‌کنند و با وجود بر دوش داشتن هدف خویش، دنبال آن اند و می‌روند تا به او برسند. یعنی، خود محو هدفی اند که آنها را بر بی‌هدف‌ترین مسیر می‌کشاند و بی دلیل افسرده می‌سازد. در غیر آن، مردمان عاقل میدانند که عصر حاضر، عصر همگرایی و باهمی باورها و ارزش‌هاست، که هم قوم‌ها را زنده نگه‌میدارند و هم از ترکیب موزون قوم‌ها و نژادهای متفاوت، ارزشمندترین

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منتشر و منظوم) - ۱۳۷

رنگین کمان هستی را بیار می آورند. قومیت و تبار از جمله فکتورهای اساسی معرف جوامع انسانی و بخشی از هویت انسان‌ها محسوب می شوند، که نهفته در بستر حضور آنها اند و با پیشرفت و نیک نامی انسان‌ها، آنها نیز خوش نام و ارزشمند می شوند. اما، قومیت و تبار جایگاه جدا و متفاوت از انسان‌ها ندارند، که مردم در پی رسیدن به آنها باشند، بلکه انسان‌ها بگونه‌ی فطری در بستر آنها حضور دارند. برای همین، مردمانی که در پی قوم و قوم‌گرایی اند، بی‌آنکه به‌جایی رسیده باشند، بیشتر از دیگران خسته و افسرده اند؛ چون، دنبال چیزی اند که خود بر دوش دارند و خود بر آنها بار اند!

باغ‌ترین درخت هستی خدایی‌ترین قامت انسانی‌ست که برای حاصل دهی به موجوداتی محتاج، حتا گاهی به امید زندگی فصل بعد می‌میرد، اما برای حرص ماندگاری در یک فصل، بجای ثمر هیزم نمیدهد تا در تن خود و جین دیگران بسوزد و بسوزاند!

... و بسا از جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران عرصه‌ی علوم انسانی که باهمی را با تماس و تفاهم اشتباه گرفته و زبان را بستر اساسی باهمی دانسته اند. یکی از دلایل اصلی این کار، متکی بودن بیش از حد به نورم‌ها و باورهای زندگی در جوامع فرد-محور است که با طرز دید و ارزش‌های زندگی در جوامع جمع-گرا، همخوانی ندارند. میبایست و باید برای منتقل نمودن بذره‌های مناسب به کشتزارهای مناسب، نویسنده‌ها و نظریه‌پردازها متوجه‌ی این تفاوت عمده می‌بودند و باشند. بستر باهمی در جوامع جمع-گرا که در بر گیرنده‌ی مردمان ساکن در اکثر سرزمین‌ها و کشورهای شرقی میباشند، زبان نه، زندگی است. زبان بمتابه‌ی اساسی‌ترین فکتور و وسیله، زمینه‌ی تماس را میان افراد متعلق به جامعه/جوامع انسانی مهیا نموده و مهمترین انتقال‌دهنده‌ی باورها و ارزش‌ها می‌باشد، اما باهمی به فکتورهای درونی انسان‌ها مرتبط بوده و لازمه‌های فراتر

از زبان و فکتورهای زبانی را می‌طلبید. فکتورها و باورهای درونی انسان / انسان‌ها بگونه‌ی فزیک‌ی قابل دید و محاسبه نیستند، اما حرکات و بخش‌های مهم زندگی آنها انعکاس دهنده‌ی نحوه شکل‌گیری و تداوم این فکتورها بوده و نقش پیمانه را برای آنها بازی می‌کنند.

در زندگی باهمی میان انسان‌های ساکن در جوامع جمع-گرا، چهار موضوع و مرحله‌ی زندگی انسانی که با عمق باورها و دید ارزشمداورانه‌ی آنها مرتبط اند، میتوانند حد باهمی میان انسان‌ها را به نمایش گذاشته و زمینه‌های اصلی برای گسترش باهمی در میان انسان‌ها پنداشته شوند. انسان‌ها باید متوجه شوند که بمتابه‌ی مهمترین قدم در زندگی و مرحله‌ی پیوند زدن عشیره‌ها، به راحتی و بدون کدام دغدغه‌ی ذهنی با دختر / پسر متعلق به کدام قوم، قبیله و نژاد میتوانند ازدواج کنند و در زندگی مشترک شان خود را راحت و مطمئن حس کنند؟ دوم این‌که، بگونه‌ی راحت با مردم متعلق به کدام قوم و قبیله و نژاد میتوانند مراسم دینی و اعتقادی خود را بجا آورند؟ همچنان، باید متوجه شوند که خود را در سفره (دسترخوان) کدام مردم راحت احساس می‌کنند تا غذاهای متعلق به آنها را با بی‌پروایی صرف نمایند؟ در نهایت، خود را در میان کدام مردم از لحاظ روحی و روانی مصئون و آرام حس می‌کنند؟ پاسخ‌های ممکن به این چهار پرسش نشانه‌های خوبی خواهند بود برای شناخت زمینه‌های باهمی و گسترش باهمی در میان انسان‌ها و جوامع انسانی. باید متوجه بود که، انسان‌ها را باورهای درونی و ارزش‌های اعتقادی آنها کنار هم جمع می‌کنند و زبان و فکتورهای زبانی زمینه‌ساز تماس و تفاهم میان انسان‌ها اند نه بستر اصلی باهمی. انسان‌ها میتوانند تفاهم کنند ولی حتمی نیست که باهم باشند. برای همین، تمرکز بر فکتورهای زبانی برای گردآوری انسان‌ها در یک بستر مشترک در جوامع جمع-گرا و باورمند به ارزش‌های اعتقادی، ممکن است که نتوانند گزینه‌های ماندگار و مطمئن باشند.

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۳۹

انسان‌ها را باورهای مشترک کنار هم نگه‌میدارند، نه فقط صداها‌ی مشترک. منظور از باورهای مشترک، کنار آمدن همه‌ی آدم‌ها در بستر یک فکر و اندیشه‌ی واحد نیست، بلکه باورمند بودن آنها بگونه‌ی مشترک بر پذیرش رنگ‌ها، سلیقه‌ها و ذهنیت‌های متفاوت است. صداها‌ی مشترک نمیتوانند بدون مرتبط بودن به باورهای مشترک فراهم آورنده‌ی بستر باهمی در میان انسان‌ها باشند. چون، انسان‌ها در اکثر موارد صداها، مفاهیم و واژه‌های مشابه را برای اهداف و باورمندی‌های متفاوت استفاده می‌کنند و همین تفاوت‌های محتوایی در صداها باعث دوری آنها از هم می‌شوند!

عزت و ارزش آدمی نهفته در محتوای فطری و شخصیتی اوست که باید کسب شود و در درون آدم شکل گیرد. با رنگ آمیزی‌های بیرونی نمیتوان به هر موجودی شخصیت و ارزش بخشید. آنهایی که بجای پرداختن به برجسته ساختن ظرفیت و ارزش‌های درونی و محتوایی خویش، دنبال القاب بی‌جا و توصیف‌های بی‌مورد و نا‌موجه اند و هر روز لاک تازه‌ای را با رنگ متفاوت بر تن می‌کنند، باید بدانند که روزی در میان این همه لاک‌ها و نقاب‌های رنگارنگ گم خواهند شد! البته، لاک‌فروش‌ها (مداحان و چاپلوس‌ها) حق خود را می‌گیرند و می‌روند، فقط ابله‌ها میمانند و لاک‌های رنگارنگ!!

یکی از نشانه‌ها و عوامل عمده‌ی جوامع عقب‌گرا و تن‌محور این است که، آدم‌های مکار بدون این که به مکتب و مدرسه بروند دانشمند و مفتی می‌شوند، بدون دیدن صنف دانشگاه استاد اند و متخصص، مسجد را نا دیده شیخ اند، چیزی از آزادی و مدنیت ندانسته آزاد و مدنیت‌گرا میباشند، بی‌هیچ زحمت و دست آوردی الگو و واجب الاحترام اند و هیچ راهی را نا دیده و نشناخته رهبر و سالار می‌شوند! البته، در جوامع پویا و فکر-محور چنین کارهایی ممکن نیست و آدم‌ها مکلف اند تا لباس واقعی خود را بر تن کنند!

۱۴۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

گوسفند نیز شیر می شود، آنگاه که سیر می شود!

تبسم و نگرش مثبت، ذهن آدمی را مانا و فکر وی را معنا می کنند!

شاید کسانی شما را خوب نبینند، برای این که شما را خوب نمی بینند! چون، دیدن شناخت در پی دارد و شناخت هم، دید!

نا موزون‌ترین جنگل‌های ممکن در کله‌های آدمی شکل می گیرند، وقتی انسان‌ها متوجه بذره‌های متعدد و متفاوتی که در کله‌هایشان جوانه میزنند، نبوده و به آنها رسیده گی نکنند! نسبت به هر مزرعه‌ای دیگر، مزرعه‌ی ذهن و بذره‌های فکری به اصلاح و رسیده گی بیشتر نیاز دارند!

مردمان جای‌بند به‌جایی نمی‌رسند، با آن که ممکن نسبت به دیگران لقمه‌های بزرگ‌تر و تن‌های فربه‌تر داشته باشند؛ مردمانی که همه دار و ندارشان از گلو پایین است!

در افغانستان، هیچ رهبر و بزرگ سیاسی و قومی وجود ندارد که مردم ممنون احسانش باشند و حق وی بالای مردم باقی باشد. بلکه، ذره ذره‌ی حق، عرق و خون مردم در ساختار شخصیتی، دیوارهای خانه و محدوده‌ی نفوذ و سیطره‌ی قومی / سیاسی بزرگ‌ها و رهبران این سرزمین باقی است. با آن هم، مردم بی‌هیچ توقع و تفکر برای حراست و حفاظت از جان، جایگاه و سرمایه‌های آنها گلو می درند و می‌میرند! مردمانی که رهبر و پیشوا داشته اند و دارند، به‌جایی رسیده اند و می‌رسند. ولی، مردمانی که پوستین را ببر خطاب کرده و در فکر همگام شدن با آن اند، بگونه‌ی جاویدان در بستر غفلت و توهم می‌خکوب شده و به‌جایی نمی‌رسند! اکنون، نسل جوان مکلف اند تا بجای پرداختن به

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۴۱

مسایل و مباحثی که نه برای خود شان مفید است و نه هم برای مردم و مملکت شان، بگونه‌ی جدی با هم و برای هم فکر کنند و بگونه‌ی مشترک تصمیم بگیرند که چگونه میتوانند صاحب راه و رهبر واقعی شده و میخ‌های ناموجه را از بسترهای مردمی دور نمایند، تا همه با هم قادر به حرکت و پیشرفت در دنیای معاصر باشند!!

انسان و انسانیت با تفکر و تولید و پذیرش اندیشه‌های ارزشمند تکامل می نمایند. سخن گفتن و راه رفتن بدون فکر و اندیشه باعث مصرف شدن انسان و فاصله گرفتن او از جایگاه‌ی واقعی اش می شوند!

پیروزی و شکست (تکرار تجربه) در زندگی انسان‌های هدفمند، مشابه به شاخه‌های سبز و ریشه‌های گل آلود درخت‌های مثمر میباشند. پیروزی مانند شاخه‌های سبز و قد کشیده قابل دید است، ولی شکست (تکرار تجربه) مشابه به ریشه‌های گل آلود درخت‌ها است که در زیر خاک قرار دارند و دیده نمی شوند، اما عامل اصلی سبز نگهداشتن شاخه‌ها و برگ‌ها می باشند. وقتی درختی شاخ و برگ‌اش را از دست دهد، در صورت داشتن ریشه‌های درون خاک، باز هم شاخه‌هایش قد می کشند و برگ می کنند و شاخه‌های ارزشمند و سبز هم گاهی ریشه ببار می آورند، ولی نه همیشه و نه همه شاخه‌ها. ریشه‌های درخت‌ها وقتی دیده می شوند، که ریشه‌ها از زمین بیرون کشیده شده و درخت زمین گیر گردد. شکست هم همین گونه است، یعنی وقتی قابل مشاهده می باشد که شخص تسلیم آن گردیده و زمین گیر شود. در غیر آن، هر شکست (تکرار تجربه) ریشه‌ای تازه‌یی را به زیربنای زندگی و حضور انسان علاوه نموده و بنیه‌های حیات و ارزشمندی او را مستحکم‌تر می سازد؛ به شرط آن‌که، انسان هر شکست را پایان کار ندانسته و ریشه‌های امیدش را از زمین زندگی بیرون نکند! همچنان، تعداد ریشه‌های خورد و بزرگ درخت‌های

مثمر به مراتب بیشتر و طولیل تر از شاخه‌های آن اند. برای همین، وقتی یکی یا دو پیروزی شخصی را متوجه می شویم، باید بدانیم که شکست‌های بیشتری را نیز تجربه کرده است تا پیروز گردد و دیگران شاهد پیروزی‌هایش باشند! بخاطر عدم پیروزی در کارها، ریشه‌های امید خود را از زمین زندگی بیرون نکشید که زمین گیر می شوید و شاخه‌های سبز وجود تان خشک می شوند!!

متحول شدن در باطن، شما را پیدا می کند و بیرون می دهد، ولی دیگر گون شدن در ظاهر، شما را نا مریبی ساخته و گم می کند!

این که طرفدار کدام تیم، کدام جریان و کدام بازی هستید، به خود تان تعلق دارد. ولی، این که قبل و بعد از هر بازی و حرکت خود تان بمانید، به همه تعلق دارد. چون، متحول شدن شکل و عمل شما بر ساختار انسانی محیط و جامعه اثرات مستقیم می گذارند!

سرد شد، خیلی سرد و سنگین، اما به قیمت آب شدن من؛ خیال آدمی هم خیزش‌های جالبی دارد!

خنده، "نمک زندگی" نه، شکر زندگی است، که حد مناسب آن (در حد تبسم) شما را شیرین، پذیرفتنی و مفید می سازد. اما، زیاد تر از حد لازم آن مبدل به قند مضر گردیده، در وجود شما و دیگران جاری شده و سلامتی و آرامش تان را بر هم میزند!

انسان در تن نه، در نفس افسرده می شود!

سکوت حرفی ست که در ذهن مخاطب فریاد شده و در نفس‌هایش معنا می

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۴۳

شود. سکوت، صریح‌ترین حرف و مشخص‌ترین موقف در بستر ارتباطات انسانی است که هرگز رد نمی‌شود. سکوت، عمیق‌ترین واژه‌ی است که در همه زبان‌ها وزن و معنای مشابه دارد!

چهره‌های حریص و بدباور، بر گلوی فرزندان دیگران مرگ می‌کارند، تا در گلوی فرزندان خود لقمه‌های حرام سبز نموده و فربه شوند!

در جوامع که تله و تملق بجای طرح و تکاپو فراهم کننده‌ی موقف و فرصت‌های کاری اند، کار بدستان بجای ساختن پله‌های که مردم را بالا ببرند، بخاطر زمین گیر کردن مردم تله‌هایی را می‌سازند که حتا برای نفس گرفتن هم محتاج آنها باشند!

بسیاری از سنگرهای گرم و رنگین، با سفره‌های رنگین و خانه‌های گرم عده‌یی از چهره‌ها و افراد رابطه‌ی مستقیم دارند!

سالهاست که برای مردم ما تفنگ تحفه می‌دهند و خون شکرانه می‌گیرند. اینجا، قافله‌سالاران چشم بر زمین دارند، زمین سرخ و رنگین، نه آسمان و آفتاب و ماورای این خاک و زمین؛ برای همین، اینجا همواره زمین سرخ است و باورها سیاه و فقط دشت‌های بی‌آدم سبز!

آدم تا زندگی یک مرگ فاصله دارد؛ همچنان، آدم تا مرگ یک زندگی فاصله دارد. درخت‌ها نیز همین گونه اند؛ یکی منبر می‌شود و دیگری هم خاکستر!

برای مردمانی که در زبان زیسته اند، زمان یک ارزش و یک فرصت نه، بلکه یک واژه و یک خیال محسوب می‌شود. برای همین، مقایسه‌ی زندگی آنها

با تحول زمانی زیاد موجه نیست. چون، این برایشان مهم نیست که در قرن بیست‌ویک قرار دارند و یا هم در قرن یازده!

آنجا که پای استعمار مسندساز و مساله آفرین است، کله‌های کاری را نه، دست‌های کاری را فرصت می‌دهند، تا پاها را بر پا کنند و کله‌ها را بر جا!

زمین و زمان برای مردمانی متعجب اند، که با کله‌ها و مغزهای باکره و استفاده نشده، ولی با دهن‌ها و شکم‌های اسراف شده و استهلاک شده، در خود می‌میرند و خاک میشوند!

زمین و ضمیر با هم مشابه اند، یا باغ میشوند یا خندق خطر!

ملت‌ها و مردمان ساکن در سرزمین‌های متفاوت هر کدام صاحب همان شرایط زندگی، جایگاه و حد ارزشمندی اند که خود در پی آن بوده و مستحق آن اند! طرز نگرش، نیت و باورهای همگانی و حد پویایی ملت‌ها و مردمان ساکن در سرزمین‌ها شکل دهنده‌ی شرایط زندگی داخلی و جایگاه و تصویر بیرونی آنها در میان ملل جهان می‌باشند؛ فکتورهای بیرونی نیز پیامد طرز نگرش و نحوه‌ی باهمی خود آنها اند! مردمانی که همواره دروازه‌ها و دست‌های باز و افکار و دل‌های بسته و غیر فعال دارند، نمیتوانند صاحب سرنوشت و وجهه‌ی نیک و ارزشمند باشند!

با کاشتن بذر تباکو در مزرعه‌ی زعفران، نمیتوان زعفران بدست آورد؛ زعفران بیخ و بنیه‌ی خودش را دارد!

صلح را کوچک ساختند، با گدایی کردنش از هیولاهای جنگی!

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۱۴۵

در دنیا شش دسته سلاح‌های کشتار جمعی و تخریب همگانی وجود دارند که فقط یک نوع آنرا انسان‌ها از محتوای بیرون از وجود خود ساخته اند، که عبارت اند از:

- ۱- جهل (نادانی و افتخار کردن و اصرار ورزیدن به نادانی)؛
- ۲- تعصب (انواع تبعیض و تعصب)؛
- ۳- نفاق (انواع نفاق و تفرقه)
- ۴- فساد (انواع فساد)؛
- ۵- بی‌عدالتی (بی‌عدالتی فردی و اجتماعی)؛
- ۶- سلاح‌های هسته‌یی و کیمیاوی.

حد ویرانگری این سلاح‌ها به ترتیبی اند، که ذکر شده اند! البته، دنیای که با یک نوع آن (بمب‌های هسته‌یی و کیمیاوی) مسلح اند، نگران آینده‌ی خود می‌باشند؛ اما، ما مردمانی که با پنج نوع آن (که دور برد نه، درون برد اند) مسلح ایم، در قصه‌یی دنیا نیستیم!!

وقتی، حد وابسته بودن و بیکاره‌گی و حد غرق بودن در حرص، فساد، فتنه‌جویی و نفاق را در میان عده‌یی از اموریستان و رهبران افغانستان و بعضی از کشورهای اسلامی می‌بینم، می‌ترسم که روزی بیگانه‌ها بر جهاز تنفسی شان اندازه گیر نصب نموده و بخاطر زندگی کردن در سرزمین‌های خود شان، از آنها حق تنفس و تکس آکسیجن اخذ نمایند! چهره‌هایی که، بی‌رحمانه آزادی، عزت و ارزش‌ها را در دامن بیگانگان اسراف می‌کنند!!

امید و انگیزه، گمشده‌های که باید نبود شان را جدی گرفت!
مردم ما نان و نفس دارند، فقط محتاج امید و انگیزه اند. مردمانی زیادی اند که فقط برای همان روز که کار می‌کنند، نان دارند ولی باز هم امیدوار به آینده اند و ساکن سرزمین‌های خود. اما، مردمانی زیادی که سرزمین خود

را ترک کرده اند و یا هم مایل نیستند تا با دلگرمی کنار هم زندگی کنند، هم نفس دارند و هم جا و هم نان برای روزهای زیادی، ولی چون فاقد انگیزه و امید اند، برای همین نگران امروز و فردای خود اند و بجای زیستن، فقط نفس صرف می کنند و بس! پس، این سرزمین به رهبران و چهره‌های با انگیزه و با برنامه نیاز دارد تا در دل‌های مردم بذره‌های امید را کاشته و در میان مردم انگیزه آفرینی کنند، تا انسان‌های این سرزمین پیا خواسته و با تحرک و پویایی کنار هم زندگی نمایند! مردم نیز باید باعث دلگرمی هم شده و برای برخاستن خود و دیگران و بخاطر ساختن یک جامعه‌ای امیدوار، با انگیزه و پویا، برای هم امید و انگیزه هدیه نمایند! حالت فعلی وطن و مردم ما نمایانگر آن است که، امید و انگیزه را نمیتوان از ملامت کردن هم، از خوابیدن و توقع داشتن، از بستر نفاق، برتری جویی و مباحث قومی و سمتی بدست آورد. بلکه، برای انگیزه‌آفرینی و امیدوار بودن، باید برخواست، آموخت و کار کرد و باید کنار هم بود، از هم شنید و با هم تفاهم کرد. باید دانست که، سرزمین ما از سرزمین‌های که حال و وجهه‌ی بهتری دارند، کدام تفاوتی ندارد، بلکه ما از مردمانی که به آرزوهایشان رسیده اند و در آسایش و آرامش زندگی می کنند، کمی فرق داریم؛ چون، کنار هم نه در مقابل هم بوده ایم و بجای رهبر دلال برگزیده و بجای آموختن، تلاش و تکاپو، خوابیده ایم و آسایش و ارزش‌ها را از دیگران توقع داشته ایم! بدون شک، مشکل عمده‌ی این مردم نان و نفس نه، امید و انگیزه است! پس، باید مایه‌ی امید برای هم بود و برای هم انگیزه آفرید تا در کنار هم آرام و آباد باشیم!

فساد، بد باوری، بی‌اعتمادی و بد روزگاری میوه و حاصل باغ‌ها، کشتزارها و جنگلات یک سرزمین نه، بلکه حاصل نگرش، نیت، طرز تلقی و نحوه‌ی رفتار مردمان ساکن در یک سرزمین اند! برای همین، مردمانی ساکن در سرزمین‌های متفاوت صاحب سرنوشت و روزگاری اند که خود برای شکل

گیری اش وقت و باور صرف کرده اند!!

در افغانستان فقط دو قوم زندگی می کنند؛ اکثریت خاموش، متفرق و بی‌اعتنا و اقلیت حریص، مکار و بی انصاف! اقلیت حریص، مکار و بی انصاف با مکر و حيله تمام فرصت‌ها و امکانات موجود در کشور را ربوده و میان خود تقسیم می کنند و فقط یک سهم اندک را برای اکثریت خاموش و بی‌اعتنا در نظر می گیرند، تا در جهت متفرق ساختن آنها و دور ساختن شان از مسیر مردم شدن استفاده نمایند! اکثریت خاموش، متفرق و بی‌اعتنا هم با بی‌اعتنایی در مقابل سرنوشت خود، برای دوری از هم دنبال بهانه‌ها بوده و در سیاه‌چاله‌های حفر شده بواسطه‌ی حلقات حریص و مکار، مصروف اند و در پی ملامت کردن یک‌دیگر! البته، حلقات حریص و مکار به هر زبان که صحبت کنند و از هر رنگ و قد و قامت که برخوردار باشند، زبان یک‌دیگر را خوب میدانند و راه‌های با همی خود برای فریب دهی اکثریت بی‌اعتنا و متفرق را نیز خوب بلد اند. ضمناً، در هر دو قوم، یک اقلیت دیگر چون اسیر حضور دارند و بی‌تأثیر اند؛ اقلیت‌های نا متجانس ولی مجبور! دیگر هر بحث اقلیت و اکثریت ترفندی است از سوی اقلیت مکار و بی انصاف!!

در جامعه‌ی ما، مهم بودن را با لجاجت و مردم آزاری اشتباه گرفته اند؛ کاش، آدم‌ها مهم شوند و یا هم مهم‌ها آدم!

بدخشان بی حساب مرد دارد، ولی فاقد یک مرد حسابی است تا بر گلوی فتنه‌گران پا گذاشته، بساط مافیای تاراج سنگ و سرمایه و گسترش نا امنی را از آن ولایت برچیده و استعدادها و نیروی با سواد بدخشانی را از سرای‌ها به دفاتر ببرد!

شعرترین گفتار آدمی، وزن و محتواییست از آدم در نگاه او!

با گذشت زمان، مردم ما شاهد متحول شدن اسلوب، مُد و نشانه‌ها در عرصه‌های متفاوت زندگی خود بوده‌اند؛ اما در این جامعه، هنوز هم اسلوب و نشانه‌های مهم بودن و برجسته بودن را لجاجت و قانون شکنی، اصرار ورزیدن به جهل و ارزش ستیزی، مردم آزاری و بی نظمی در جاده و جامعه میدانند و این لازمه‌ها و نشانه‌ها متحول نشده‌اند. چون، مهم‌های جامعه که بازتاب دهنده‌ی این نشانه‌ها اند، تغییر نکرده‌اند! اما، کاش آدم‌ها مهم شوند و یا هم مهم‌ها آدم! کاش اسلوب، مد و نشانه‌های مهم بودن و برجسته بودن نیز تغییر کنند و انسانی شوند؛ کاش، کسی یا کسانی از مهم-نماها در این راه پیشقدم شوند و بجای لجاجت، جهل، بی نظمی و مردم آزاری، معرفت، ارزشمندی، عزت و قانون پذیری را نشانه‌ها و اسلوب مهم بودن و ارزشمند بودن در جامعه معرفی کنند و به آن عمل نمایند! بدون شک، آنهایی که فکر می‌کنند زور و زمینه‌های بیشتر دارند، محتاج‌تر از هر گدای این سرزمین‌اند؛ چون، همه میدانند که برای جایگاه‌یابی چقدر تملق و بی‌عزتی را متحمل می‌شوند و برای مهم جلوه دادن خود به کدام حرکات و ارزش‌ستیزی‌های ناموجه متوسل شده و چگونه نقاب‌های را بر چهره دارند! کاش، روزی مردم شاهد این باشند که فرزندان و بستگان آدم‌های به اصطلاح مهم، فرزندان و آدم‌های خوب جامعه باشند و ارزش آنرا داشته باشند تا مهم (آدم) و مهم زاده پنداشته شوند!!

بذر بد در مزرعه‌ی خوب، خوب رشد می‌کند، اما خوب نمی‌شود! باید مواظب ذهنیت و جایگاه‌ی اجتماعی انسان‌ها بود و باید ذهنیت‌های بد و مضر را از بسترهای مناسب اجتماعی دور نگهداشت!

افغانستان پر از فرصت‌های بالقوه و سرنوشت‌ساز است، ولی مردمش بر آنها پا

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۴۹

گذاشته و برای فرصت‌یابی به دیار دیگران سر می‌گذارند! کاش، گاهی سر بر فرصت‌های موجود در دیار خویش نیز گذاشته بودند. سر اگر بود، پاهای بی‌تحرك بر فرق فرصت‌ها قد نکشیده و مردم این‌گونه سرگردان نبودند! پاهای بی‌سر و بی‌تحرك را دور کنید، فرصت‌ها همینجا سبز می‌شوند و بر دیده‌ها قد می‌کشند!

آدم فکر است، نه تن! برای آدم، تن فقط مشخص‌ترین نشانی حضور اوست. تن تحفه است و آدمیت شهکار؛ یعنی، تن عاریت است و آدم ماندگار! آدمی در فکر خلاصه می‌شود؛ دست و دهن فکر را نه، فکر دست و دهن را هدایت می‌کند!

در سرزمینی که جهل و فتنه جاگزین فهم و فراست شدند، ترور و تریاک یاغی دهکده را امیر دیار می‌سازند!

دل، مصرفی‌ترین محتوای آدمی که از مصرف شدن مغز جلوگیری نموده و انسانها را کمک می‌کند تا مغز را به خاک هدیه دهند و خاک را پر مغز سازند! گاهی به خاک خیره می‌شویم که چقدر پر مغز است، بی‌آنکه متوجه شویم که این خاک پر از مغزهای مصرف نشده است!

کله‌ی آدمی از دو حالت خالی نیست، یا مزرعه‌یی ست در پیکر آدم و یا هم سنگی است بر شانه‌ی بنی آدم!

جامعه‌ی انسانی را نمیتوان یک رنگ ساخت؛ تنوع در ساختار موزاییک بشری در روی زمین و پذیرفتن تفاوت‌های فطری و فکری در میان انسان‌ها، زیبایی و ماهیت ارزشمند جوامع انسانی اند. تلاش برای یک رنگ‌سازی بستر اجتماعی

انسان‌ها، اعتراض در مقابل فلسفه‌ی خلقت آنهاست!

تا "من" نه، تا آدم فکر می‌کنم! من، مصرفی‌ترین محتوای ماندگار آدمی ام که در خیال ذخیره گردیده و در فکر حل می‌شوم! حضور با چشم بر خیال من، طعنه‌ی نامناسبی آدمی‌ست! قدم‌های را که چشم می‌بینند، در پاهای خاک اند؛ قدم‌های خیال، تا عرش یک قامت آدمی فاصله دارند! گیتی، بستری مناسبی است برای درختان سرکش و سرساز!

بنی آدم کنار هم آدم شده و با هم مردم می‌شوند. تماس و تفاهم بمثابه‌ی دو فکتور سازنده، لازمه‌های مهم برای با همی و مردم شدن انسان‌ها محسوب می‌شوند. نبود تماس و تفاهم میان انسان‌ها، آنها را در مقابل هم قرار داده و از آدمیت و مردم شدن دور نگه‌میدارد!

با پادرمیانی انسان، انسانیت مسیر انقراض را در پیش گرفته است؛ قرن بیست‌ویک، قرن پختگی و تحلیل ارزش‌های انسانی خواهد بود!

انسان موجود عجیب و توانمندی است، مفهومی را که در ذهن حل کرد، در زمین سخت و آهنین می‌سازد!

انسان محیط را می‌سازد و محیط انسان را؛ انسان مهندس محیط است و محیط معلم انسان. یعنی، انسان و محیط در خوب بودن و بد بودن هم، نقش اساسی دارند!

جزایر فکری و جاده‌های فکری هر دو بسترهای فکری انسانی اند که هر کدام پیرو و رهرو خود را دارند و دارای شاخص‌ها و ویژه‌گی‌های خاص خود

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۵۱

میباشند. جزایر فکری، با آن‌که عمیق‌تر و دارای شاخص‌های منحصر به خود اند، ولی بخاطر عدم انعطاف‌پذیری و عدم مقاربت با بسترهای فکری، در خود اند و دارای پویایی اندک. برای همین، اهل آن چون روستا زادگان بریده از دیگران، در خود و با خود میمانند و همواره اهل یک جزیره میباشند. اما، جاده‌های فکری، بسترهای فکری اند که با انعطاف‌پذیری و پویایی با هم وصل میشوند و تا ناکجاها مسیر حضور و عبور را برای انسان‌ها، به‌ویژه اهل فکر، مهیا میکنند. جاده‌های فکری بسترهای مناسبی اند برای حضور، پویایی و باهمی انسانها. اهل جاده‌های فکری، از جزایر فکری بمتاب‌ه‌ی تفرجگاه‌های خیال و خاطره استفاده میکنند و در پی راه کشیدن بر آنها میشوند. ولی، اهل جزایر فکری کمتر متحرک اند و کمتر از جاده‌های فکری عبور میکنند، برای همین دید و دنیای آنها محدوده و محتوای همان جزیره‌ای فکری است، که به آن تعلق دارند. در حالی که، دنیا پر از جزایر فکری است و جاده‌های فکری زمینه‌ی حضور و پی‌بردن بر پهنا و محتوای آنرا فراهم کرده اند. برای همین، اهل افکاری انعطاف‌پذیر و پویا، اهل سازندگی اند و شکل‌دهنده‌ی زنجیره‌های محتوایی انسانی!

ارتباطات تنها ضرورت انسان‌ها نه، بلکه مهمترین خاصیت انسانی آنهاست!

انسانها مستحق همان محیطی اند که در آن زندگی میکنند. چون، محیط پیامد طرز نگرش، نحوه‌ی رفتار و حد باهمی انسانها است!

انسانهای دورو هرگز نمیتوانند صاحب شخصیت و سرشت کامل و ثابت شوند، چون همواره مشغول تقسیم نمودن وجهه و محتوای شخصیتی خود در دو ظرف مختلف اند!

باید هدفمندانه فکر کرد، مسئولانه سخن گفت و دقیق و حسابی شنید، آنگاه ارتباطات سالم برقرار گردیده و رابطه‌ها با مفهوم میشوند!

تفتیش فکر از بی فکری میشود! چون، در سری که چشم است، بر چشم دیگر سر نمی‌نهد!

گل و خیال یک رنگ اند، هر رنگ، اما گل و خیال!

انسان، موجودی که گاهی خودش را نشناخته در پی شناخت هم‌نوع خویش میشود و او را نیز، ناشناخته، تعریف میکند! برای همین، گاهی از انسان و انسانیت تصویر ناقص بیرون میدهند!

انسانیت را پویایی، درک جایگاه فردی و اجتماعی خود در جامعه، همدیگر پذیری و مفید بودن برای خود و دیگران شکل میدهند. سواد، در بر گیرنده‌ی توانایی مطالعه و فهم ارزش‌های انسانی، ظرفیت و ظرافت خواندن و شناختن خود و ماحول خود و داشتن ظرفیت اندیشیدن جهت چاره‌جویی برای بهبود زندگی خود و دیگران، میباشد. اوج روشنفکری، شناخت و تحمل تفاوت‌ها، احترام به باورها و ارزش‌های انسانی و فعال بودن و مفید بودن در جوامع انسانی بر مبنای انصاف و همزیستی مسالمت آمیز، میباشد. پس، یک انسان با سواد و روشنفکر هرگز به ارزش‌ها و باورهای اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی دیگران توهین ننموده، حضور و ماهیت دیگران را نفی نکرده و برای دیگران مضر نمیشاند!

هیچ انسانی قادر نیست تا بیشتر از نود در صد محتویات و مفاهیم درونی و ذهنی خود را، در حد گفتن و آرایه دهی، بداند. همچنان، هیچ انسانی

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۵۳

قادر نیست تا بیشتر از هفتاد درصد مفاهیم و محتوای فکری و درونی ارایه شده‌ی شخص دیگر را بگونه‌ی کامل بداند و بگونه‌ی کامل ارایه دهد. یعنی، می‌توانیم پیام‌ساز درون انسان همواره در حد ده درصد مفاهیم نگفتنی برای خودش دارد و در حدود سی درصد مفاهیم نگفتنی هم برای دیگران! این حدود ده درصد محتوا و مفاهیم نگفتنی و مصرف ناشدنی، انسان را از انسان درونش متمایز می‌سازد و حدود سی درصد مفاهیم نگفتنی به دیگران، انسان‌ها را از هم متمایز می‌سازد. اگر تمام عمر را، حتا بدون یک لحظه غیبت هم، یک انسان با انسان دیگر سپری کند، نمیتواند به آن بخش از محتوای نگفتنی آن شخص برسد و او را بگونه‌ی کامل بخواند و بداند! یعنی، انسان‌ها مشابه به هم می‌شوند، اما ممکن نیست که از لحاظ مفهومی بگونه‌ی کامل مانند هم شوند. البته، انسان این مکلفیت را ندارد تا در پی همانند شدن با کسی دیگر باشد، چون کسی دیگر شده و گم میشود!

کنار آمدن با دیگران زیاد مشکل نیست، چون در هر حال یک تن فاصله میماند. اما، کنار آمدن با خود مشکل است، تا فاصله در تن بماند!

تن خاک میشود و دارایی مایه‌ی جدال بستگان؛ اما، خیراندیشی و مهربانی نه خاک میشوند و نه هم موجب نزاع دیگران! آدم مکلف است تا مفید باشد!

فتنه‌جو جسمی در لباس آدم است، نه آدم!

اولین قربانی کسی که بخاطر جایگاه‌یابی و حرص دنیوی آدم می‌کشد، «آدم درون» خودش است! قاتل، یک آدم از خودش نیز قرضدار است، چون قبل از هر قربانی دیگر، «آدم درون» خودش را کشته است!

کوچ خواهیم کرد؛ باغ تن‌ات بر بربادی بر شاخه‌ها دارد، شیرین، اما کشنده!

آدم در مغز و قلب شکل می‌گیرد، از تعامل مغز و قلب ماهیت پیدا میکند و در تن ظاهر می‌شود. تن آدم محدودترین بستر و جغرافیای مشخص برای حضور آدم است. همانگونه‌یی که تن آدم در عالم است، عالمی نیز در تن آدم است. آدم ترکیبی از فکر و احساس است و فکر احساس محتوای اصلی مغز و قلب اند. خرد، خیال، فراست، پویایی و عاطفه پیامدهای آمیزش فکر و احساس اند. آدمی در آدم نهفته است، دست و پا و چشم و زبان همه فقط وسیله اند در پیکر آدم. محتوای این پیکر خرد و خیال و فراست و عاطفه اند. عقل و پویایی شاخص‌های تعیین‌کننده‌ی نحوه‌ی تعامل آدم درون با تن آدم و نحوه‌ی آمیزش این دو با محیط و ماحول اند. برای همین، با چشم میتوان فقط بستر حضور آدم (تن) را دید و برای رسیدن به آدم، مسیر مغز و قلب را باید پیمود!

انسان نمیتواند هم تملق کند و هم زندگی (انسانی)، یعنی هم متملق باشد و هم زنده؛ با آن‌که ممکن است متملق نفس چرب و دست پر رنگ داشته باشد!

انسان‌های آزاد وابسته‌ترین انسان‌های روی زمین اند؛ آنها وابسته‌ی هدف، تعهد، انصاف و انسانیت اند! انسان‌های بی‌هدف و بی‌بند و بار را نمیتوان آزاد دانست، چون فاقد وابستگی‌های لازم اند!

آب، تا زمانی که در خود شکستن را نپذیرد، موج نمی‌شود. بدون سرکشی و دریدن بستر، از آب موج پدید نمی‌آید. آب تا موج نشده است، پدیده‌ی را تولید نمی‌کند و همچنان آب میماند. موج که شکست، دوباره آب می‌شود، اما آب در پیکر خاموش دریا موج نمی‌شود و بی‌هیچ محاسبه‌ای در دل دریا پنهان است. موج حماسی‌ترین سرود و سرکشی دریاست؛ حیف آب که موج ناشده

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۵۵

در دریا (آب) می شود! آب باقی خواهی ماند، تا موج شدن سرکشی را تجربه کن!

غیرت کسی که در تفنگ نهفته است، تا دست به سر ببرد بیرون میماند؛ حتا برای شاور گرفتن هم، باید بی غیرت شود! غیرت و همت واقعی انسان در محتوای وجودش نهفته است و در هیچ حالت دور شدنی نیست!

همواره، انسان‌های مضر، متعصب، حریص و بی وجدان چنان بارهای زشت و سنگینی بر پیکر انسانیت بوده اند، که اگر موجودیت انسان‌های با اندیشه، با انصاف و آزادی خواه بمثابه‌ی ستون‌های استوار و خلل ناپذیر سازه‌ای انسانیت نبود، موجب متلاشی شدن حیات بشر و فروپاشی سازه‌ای انسانیت می شدند!

در طول حیات بشر، زشتی و زشت کاری‌های انسان‌های سفله، حریص و بی وجدان چنان بارهای سنگینی بر دوش تاریخ و بستر حیات انسانی بوده اند، که اگر موجودیت قامت‌های استوار و اندیشه‌های ارزشمند انسان‌های آزادی خواه و ارزشمدار نبود، چتر حیات انسانی آنقدر پست و بد محتوا می شد، که دیگر مجال سربلندی و بالنده گی برای انسان و انسانیت باقی نمانده و هر دو زمین گیر می شدند!

آمیزش با انسان‌ها، آسودگی خاطر و انگیزش انسانی می‌خواهد!

انسان تا مرگ یک نفس نه، یک احساس فاصله دارد. آدم بی احساس، حتا با نفس هم مرده است!

شخصیت و محتوای شخصیتی انسان‌ها در دو لایه‌ی متفاوت (ظاهری و باطنی) شکل می گیرند. عده‌یی محتوای شخصیتی خویش را بر تن دارند

و عده‌یی هم در تن. یعنی، شخصیت و محتوای شخصیتی عده‌یی با بیرون کردن لباس از تن‌شان دور می‌شوند، اما محتوای شخصیتی عده‌یی دیگر در هر حالت محتوای درونی وجود‌شان است و دور شدنی نیستند!

وقتی سنجاب و مار کبرا با هم می‌جنگند و هر دو در اثر زهر و زخم وارد شده از یکدیگر بر بدن‌شان می‌میرند، قهرمان این جنگ حشرات و خزندگان ضعیف و فرصت‌طلبی میشوند، که بر اجساد بی‌جان آنها تسلط یافته و طعمه‌ی خویش می‌سازند!

زشت‌ترین لباس را که بنی‌آدم بر تن می‌کند جهل است! ماندگارترین لباس زیبا در تن آدم، معرفت است!

تکبر خاصیت آدم نه، خاصیتی بر آدم است!

خدایی که خاک را آدم و آدم را خاک می‌سازد، خاکساری در آدم و آدمیت بر خاک می‌خواهد. آدمیت که محتوای وجود بنی‌آدم است، عبادت، تفکر و تلاش بوده و خاکساری هم خودشناسی و فروتنی می‌باشد! آدم اگر خاک می‌شود، آدمیت بر خاک میماند!

وجود بنی‌آدم بگونه‌ی فطری بستر مناسبی است برای زرع، پرورش و پیدایش خرد، خیال و معرفت. اما، اگر بنی‌آدم به این ظرفیت و ظرافت توجه نکرد و وجودش عاری از معرفت و خرد بود، به لانه‌ای جهل و جدال مبدل گردیده و بالای جان خود و دیگران میشود!

انسان، با مصرف شدن در اندیشه ذخیره میشود و با ماندن در حرص به مصرف میرسد!

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۵۷

مبنای ارزشمندانه‌ی انسانی در تن انسان وقتی از هم میپاشد که فکر کند برتر از همه است. چون، محتوای برتری انسان در درون او شکل می‌گیرد و نرخ و حد ارزشمندی آن در بیرون بواسطه‌ی دیگران تثبیت و تعیین می‌شوند. انسان، وقتی خودش در پی نرخ‌گذاری و تعیین حد ارزشمندی محتوای درونی خود میشود، که ظرف محتویات وجودش کوچک باشد و زود سرریز شود!

اکثر تیوری‌ها و طرح‌های موجود در عصر حاضر، برای انسان‌ها نه، در باره‌ی انسان‌ها پی‌ریزی شده‌اند!

آدمی با نگاه خیال مییابد و در خیال نگاه؛ نگاهی که در خیال مییابد محتوای اوست و خیالی که در نگاه دارد، وجهه‌ی آدمیت. آدم، با خیال خودش را مییابد و در نگاه بیرون میدهد. خیال، مزرعه‌ی پیدایش و پرورش نگاه‌های آدمیست؛ در خیال، آدم نگاه می‌شود!

مردم‌داری با نپرداری فرق دارد! فرق میان مردم‌داری و نپرداری مشابه به تفاوت‌ها میان شنا کردن در دریا و شاور گرفتن در حمام میباشد، که اتکا نمودن به مهارت‌های شاورگیری در حمام برای شنا کردن در دریا، موجب غرق شدن خواهد شد! همانگونه‌ی که شنا کردن در بستر پر رمز و راز دریا ظرفیت‌ها و ظرافت‌های خاص خودش را می‌طلبد، مردم‌داری در متن جامعه نیز لازمه‌ها و مهارت‌های خاص خودش را میخواهد! با مهارت‌های نپرداری نمیتوان مردم‌داری کرد!

چهره‌ها و جریان‌های سفله‌پرور، در نهایت سفله‌باشی و سفله‌سرابیش نخواهند بود! کلوخ بزرگتر، سنگ نه، باز هم کلوخ است، اما بزرگتر!

وقتی دو سگ به دستور انسان‌ها با هم جنگ می‌کنند، در حقیقت جنگ از همان انسان‌ها است که در وجود سگ‌ها به‌نمایش گذاشته می‌شوند! راه اندازی سگ جنگی بواسطه‌ی انسان‌ها، جنگ انسان‌ها در تن سگ است؛ یعنی، تن سگ بستریست برای روان پرخاشگر انسان‌های جنگی پنهان شده در تن بیچاره‌ی سگ! انسان‌ها مطابق ارزشی که به خود قایل اند، دنبال بستر و جایگاه واقعی خود می‌باشند. هیچ سگی در تن انسان با هم نمی‌جنگد، اما انسان‌های زیادی در تن سگ‌ها با هم می‌جنگند!

اگر افکار و محتوای ارزشمند ذهنی انسانها دفن شدنی بودند، برای دفن نمودن افکار و محتوای ذهنی بعضی از انسان‌ها همه‌ی دنیا کافی نمی‌بود!

هر جا که آب و نان کم اند، در آنجا علم و عمل کمتر اند، ورنه آدم و زمین هستی را آب و نان می‌دهند!

وقتی هدف بر تعلقات ترجیح داده شود، هر حالت قابل تحمل بوده و هر مانع دور شدنی می‌باشد!

دوست سرمایه است، اما مصرف‌شدنی نه!

کسانی که با روح و اندیشه‌ی انسان‌ها کاری نداشته و فقط با در نظر داشت رنگ و تن‌شان در فکر آمیزش، مروده و مقاربت با آنها اند، بجای دل و کله زباله‌دانی در تن دارند!

عده‌ی هنگام لغزیدن به دیوار و یا هم متکای دیگری تکیه می‌کنند و همینکه سر حال شدند می‌روند بی‌آنکه اعتنایی به دیوار و متکا داشته باشند! باید متوجه‌ی

عده‌یی بود و باید در زندگی لحظاتی را به خاطر داشت!

کسی که فلسفه را با سفسطه، علم را با معلومات و خرد را با خرده‌گیری اشتباه می‌گیرد، تردیدی وجود ندارد که در شناخت موقعیت خود و دیگران دچار اشتباه شده و بر خود و دیگران جامه‌ی بی‌مورد می‌دوزد!

وقتی مستعار می‌آیید و مستعار می‌نویسید، به‌دست خود بخشی از محتوای شخصیتی و ظرفیت خود را در ظرف نامشخص و بی‌ربط به زندگی و شخصیت خود می‌گذارید و به‌دست خود بگونه‌ی ناموجه، تقسیم می‌شوید؛ "خود" و کامل بمانید تا جایگاهی در ذهن دیگران و ذهنیتی در تن خود داشته باشید!

بجای زیارت مرده‌ها، به زیستگاه زنده‌ها بروید، روح مرده‌ها را نیز از آن طریق شاد خواهید کرد!

مرقد هیچ مرده ارزشمندتر از خانه‌ی هیچ زنده‌ای نیست؛ مرقد مهم‌ترین آدم مرده هم نمیتواند از خانه‌ی ضعیف‌ترین آدم زنده مهم و ارزشمند باشد، پس مواظب باشید که کجا می‌روید!

شمع را در خانه‌ی فقیر باید روشن کرد، نه بخاطر مرده!

هر نگفتنی راز نیست، بسیاری از نگفتنی‌ها دانستنی‌ترین مفاهیم و سمبول‌های مشترک در زندگی انسان‌ها اند!

سنگین‌ترین بار ممکن بر دوش آدم خود آدم است، آنگاه که خودش را نشناخته اینسو و آنسو حمل می‌کند!

انسان متعلق به دیاری است که به آن فکر میکند، نه به مکانی که در آن نفس میکشد!

در عصر کنونی، بشر در یک نبرد رو در رو با خودش قرار گرفته است و در هر حال خودش شکست‌خوردنی است، که عامل این جنگ خودخواهی، حرص و برتری‌جویی‌های بی‌پایان انسان‌های پر توقع و بی‌انصاف و خواب و بیکاره‌گی انسان‌های بی‌اندیشه و گمراه است! در حالی که، انسان باید ضمن تلاش کردن به بهتر بودن و بهتر زیستن، به انسان ماندن و انسان بودن نیز متعهد باشد!

همه آغاز می‌کنند، اما دوباره آغاز نمی‌کنند و فقط عده‌یی کمی باز هم در پی بلند شدن و راه رفتن میشوند، برای همین عده‌یی نقدینه‌های خود را مصرف ناکرده به خواب می‌روند و وقتی بیدار میشوند که همه چیز مصرف‌ناشدنی و بی‌ارزش‌اند!

کسی که نوکر شکم است و زنده‌گی را در خوردن و خوابیدن خلاصه میکند، مشابه به جنراتوری است که فقط بنزین مصرف می‌کند بدون آن‌که روشنایی تولید کند و در این حالت فقط مصرف، دود و صدا از خود بجا می‌گذارد و بس! در حالی که، انسان حق دارد برای تن و شکم کار کند تا برای فکر کردن و زیستن توان و انرژی جسمانی داشته باشد.

در بعضی از جوامع عقب‌مانده، طبقه‌ی با سواد همواره علم و فن و فرآورده را بگونه‌ی آماده و مصرف‌شدنی روی میز و سفره‌ها می‌خواهند و در پی شریک شدن در پیامد زحمات دیگران‌اند، بدون آن‌که سری به کله‌ی خود، کتابخانه‌ها، پژوهشگاه‌ها، مزرعه و محل کار بزنند! برای همین، همواره اهل

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۱۶۱

کار اند، اما بیکاره و بی دست آورد و متعلق به جوامع عقب مانده! در حالی که، بگونه‌ی فطری انسان‌ها بیکاره نیستند و جوامع انسانی نیز عقب ماندنی نمیباشند و ظرفیت بالقوه برای پیشرفت در هر جامعه وجود دارد!

در جوامع که قدم‌های ابتدایی را بسوی پیشرفت و مردم شدن بر میدارند و چرخ "شدن" مردمی بگونه‌ی همگانی به حرکت می‌افتد، انسان‌های که به باورها و ارزش‌های دینی، اعتقادی و اجتماعی مردم می‌تازند و در گوشه‌ی نشسته و بی‌هیچ کار و برنامه‌ای همه را با در نظر داشت قرائت ناقص که از انسانیت دارند، نا برابر میدانند، مشابه به پارچه‌های بیکاره‌ی اند که با قرار گرفتن در دندانه‌های چرخ پیشرفت جوامع مربوطه‌ی خود، مانع تداوم حرکت آن گردیده و با مانع قرار گرفتن در مسیر باهمی و پیشرفت مردم، در پی به اثبات رسانیدن نگرش‌های ناموجه‌ی خود می‌شوند! احساسات و باورهای اعتقادی و انسانی انسانها انرژی بالقوه و زمینه‌ساز اصلی برای باهمی و تشریک مساعی در میان آنها میباشند که نباید با بی‌اعتنایی به آنها تاخت و مانع باهمی و پیشرفت مردم شد! باید دانست که، هیچ جامعه‌ای با سرزنش اعتقادی مردم به جایی نرسیده است، بلکه تحمل، احترام متقابل، باهمی و تشریک مساعی میان انسانها، زمینه‌ی ترقی و تعالی جوامع و کشورها را مساعد کرده اند و می‌کنند.

به مردمانی باید تعجب کرد که بخاطر ازدیاد احساسات جنسی شان همواره در پی تقویه‌ی تن خود اند و حتا خزندگان صحرا هم از دست شان در امان نیست، اما حاضر نیستند تا بخاطر تقویه‌ی احساس و اندیشه‌ی خود و بخاطر فکر کردن از ظرفیت رایگان موجود در وجود شان استفاده نموده، فکر کنند و خود را از خود دریابند!

گاه‌گاهی حوادث و اتفاقات خونین و ویرانگر که در بعضی از کشورهای

غربی اتفاق می‌افتند، حاصل و نتیجه‌ی بذرهای خبیثه‌ی اند که خود شان در سرزمین‌های دیگر، بخصوص در سرزمین‌های اسلامی، کاشته اند! بذرهای مضر و خبیثه‌یی که آنها به پیمان‌های وسیع در سرزمین‌های دیگر گسترش دادند و ممکن کم و بیش بواسطه‌ی کفش‌ها و جیب‌های عمال متعلق به خودشان و یا هم آسیب دیدگان، که از شر پیامد بد فتنه‌گری‌های غربی‌ها در سرزمین‌های شان، مجبور به پناه بردن به سرزمین‌های دیگر شده اند، به آن کشورها نیز دوباره منتقل شده باشند. ورنه، آنها خیلی با احتیاط این بذر مضر و خبیثه (ترور و وحشت‌آفرینی) را که محصول تلاش‌های مداوم شان برای توییح و به کنترل آوردن دیگران است، به مقاصد مورد نظر شان انتقال میدهند. کشورهای که، وقتی جنگنده‌های مدرن و مهلک شان با خیال راحت و در زیر چتر چند رنگ تهیه شده از دیموکراسی، حقوق بشر و ... سرزمین‌های دیگران را بمباردمان کردند / میکنند و روزانه صدها تن بمب و باروت را به سر و سرنوشت دیگران فرو می‌ریختند و می‌ریزند، آیا نمیدانستند و نمیدانند که حد اقل دود آن به مشام شان خواهد رسید؟! اکنون، ذره‌ای از کوهی خبیثه و مضر ایجاد شده بواسطه‌ی آنها، دامنگیر خود شان شده است. پس، ربط دادن همچو حملات و فعالیت‌های خونین و ویرانگر، که گهگاهی در بعضی از کشورهای غربی رخ میدهند، به اعتقادات و باورهای دینی مردمان شرقی حماقتی بیش نیست! صلح جهانی و همزیستی مسالمت آمیز را نمیتوان با فتنه‌گری و فزون‌خواهی بدست آورد، حیف است که آدم در هر گوشه‌ی دنیا بی دلیل و ناموجه کشته شوند!

کسی نمیتواند شما را ترجمه کند، مگر این که قسمتی از محتوای شما را در خود جذب کند و قسمتی از محتوای خود را بر شما علاوه نماید. یعنی، هیچ گفتار و نوشته‌ی بگونه‌ی کامل بواسطه‌ی شخص دیگر قابل ترجمه نمیشد مگر این که تفاهم هر دو ذهن در پروسه‌ی ترجمه دخیل باشد. البته، این مبحث به محتوای مطالب و مفاهیم متعلق است، نه به ظاهر و ساختار زبانی / ادبی آن.

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۶۳

نادان و مفلس با هم مشابه نیستند؛ چون، مفلس میدانند که نمیتواند پول هنگفتی را مصرف کند، برای همین بیهوده هر کجا جیب نمی‌گشاید، اما نادان وقتی چیزی را ندانست و حتا اینرا ندانست که دانستن یعنی چه، فکر میکند که همه چیز را میدانند و هر جا و به هر پیمانه‌یی که دلش خواست، دهن باز میکند!

فکر کردن مانند نفس گرفتن یکی از نیازمندی‌های اساسی زنده گی انسانی است و مانند نفس کشیدن در هر زمان و مکان میتوان فکر کرد.

در پروسه‌ی تکثر انسانی، زن زمین است و مرد صاحب بذر. با آن‌که زمین خوب بر خوب بودن محصول تأثیر دارد، اما نوعیت و کیفیت اصلی محصول متعلق به بذر میشود! برای همین، فرایند تکثر را زن شکل میدهد و فرآورده را مرد صاحب میشود!

کسی که برای صعود کردن بر قله‌ای، دست به پای دیگری دارد، او بر قله صعود نمیکند، بلکه تا زنده است قله‌ای را بر دوش دارد! آزاد و با اراده باید قدم برداشت، تا آنجا که نفس هم‌راه‌ست! ضمناً، آدم‌ها دست به دست هم بلند میشوند، نه دست به پای هم!

دانش یک پدیده‌ی متغیر است و دانشگاه هم یک چتر پویا و متحول. فکر کردن، مطالعه، تحلیل و بازدهی، آدم‌های دانشگاهی، دانش و دانشگاه را هم مسیر و هم هویت می‌سازند. وقتی یک آموزگار دانشگاه فکر نکرد گم میشود، مطالعه نکرد عقب میماند و وقتی ننوشت و بازدهی نداشت بی‌هویت میشود! یعنی، وقتی یک آموزگار دانشگاه فکر نمیکند، مطالعه نمیکند و نمی‌نویسد، ممکن ارزنده‌ی کارهای زیادی باشد بجز از آموزگاری در دانشگاه!

کسی که بدون بودن با مردم و بدون داشتن تماس و تفاهم با آنها، در باره‌ی جامعه و مردم نظر میدهد و قضاوت میکند، مشابه به کسی است که با نوشیدن آب دریا در باره‌ی لذت و کیفیت ماهی قضاوت نماید!

هویت یک دانشگاهی افکار و آثار علمی و اکادمیک وی اند، نه شناسنامه، تبار و تصدیق نامه‌های وی! کسی که در زیر چتر دانشگاه به شناسنامه، تبار و تصدیق نامه‌های خویش پناه میبرد، یک نارسایی جدی دارد، یعنی با آن که در دانشگاه است، هنوز اهل دانشگاه نشده است!

شکم گرسنه، فکر را میخورد! نان و جا نباید بمثابه‌ی معضل زنده گی باقی بمانند!

... و شتابان وارد کارگاه ام شد و به من گفتم: برخیز تا جایی برویم که با خدا نزدیک باشیم. گفتم: من همینجا با خدا بودم و هستم، اما ناخواسته وارد این باهمی شدی، حالا بنشین، تا هردو با هم، با خدا باشیم! گفتم: همینجا؟ گفتم آری، مگر با خدا بودن مکانی مشخصی میخواهد؟! گفتم: آری، به من که آدرس مشخصی را داده اند. گفتم: نه، گمراه ات کرده اند، تو دنبال خدا نه، دنبال جغرافیا هستی!

مغز انسان هدیه و دارایی جالبی است، اگر استفاده شود میماند و اگر استفاده نشود خاک میشود!

آدم باش، چند قرن بعد هم از تو کسانی تولد خواهند شد، از افکار و اندیشه‌ی هایت؛ مرد بودن و زن بودن فقط یک فصل کوتاه حاصل دهی دارند و بس!

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۶۵

زندگی بدون مطالعه و فکر کردن مشابه به زمینی است که هرچه در آن می‌روید و هرکه بر آن قدم می‌گذارد، بدون آن که ارزش و حاصلی مشخصی داشته باشد. مطالعه بدون فکر کردن مشابه به کاشتن بذر است بدون شخم زدن زمین؛ فکر کردن بدون مطالعه، مانند شخم زدن زمین است بدون کاشتن بذر. فکر کردن و مطالعه بدون نوشتن و بیرون‌دهی یافته‌ها، مشابه به شخم زدن زمین و کاشتن بذر است بدون درو کردن و جمع‌آوری حاصل. فکر کردن، مطالعه و نوشتن بدون عملی کردن در زندگی شخصی و اجتماعی خود و دیگران، مشابه به شخم زدن زمین، کاشتن بذر و درو کردن و جمع‌آوری حاصل است بدون استفاده کردن از آن. در این حالت، این پروسه کم‌اهمیت می‌شود! برای باروری زندگی و مفید بودن حیات، باید مطالعه نمود و فکر کرد، باید نوشت و یافته‌ها را با دیگران شریک ساخت. همچنان، باید یافته‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی بگونه‌ی عملی به نمایش گذاشت و از آنها استفاده کرد تا هم برای ما و هم برای انسانیت، مفید واقع شوند!

زمین بستری کوچکی است، باید بصیرت را تا خدا در جاده‌ی زمان دوید و از زمین تا خدا در خود ضمیر کاشت و در خود گشت! هرچه هست، فقط راه است و بس، یک طرف معامله با ما فقط خدا است! باید جایی برای ماندن در خود جستجو کرد، نه برای خود! ما از خود تا خدا خیلی بزرگیم، به فاصله‌ی یک عرش، و در جایی بیرون از "خود" نمی‌گنجیم!

بر راه ام خار فرش مکن، کفش‌های پولادین به پا دارم و زمان هم مرهمی همیشه‌گی برایم است!

گاهی، بجای غوطه‌ور شدن در دریای هستی، لازم می‌شود تا از خود در بیاییم. چون، روییدن همیشه دریا طلب نیست!

های نامرد ها و نا-زن های عصر!

شما که بخاطر حرص دنیوی همدست فتنه گران در محیط و وطن خود میشوید؛ شما که بخاطر امتیازات بی پایه و بد مایه، هم دست فتنه گران داخلی و خارجی شده و بذر فتنه و غم را در وطن و محیط خود می‌کارید؛ شما که زمینه‌های گسترش فتنه و ویرانگری در وطن خود را مهیا نموده و دل فتنه گران حریص بیرونی را شاد میسازید؛ شما که در مقابل همه بی‌عدالتی‌های مداوم و کشتار مردم بیگناه این سرزمین بی‌اعتنا هستید و در پروسه‌ی کشتار مردم سهم دارید، شما اهل این وطن و شریک دین و ارزش‌های معنوی مردم نه، بلکه لکه‌های تنگی بر جبین انسانیت و نقطه‌های سیاه بر یک فصل از زندگی پر از درد و رنج این سرزمین هستید که هر جا غم و رنج نوشتند، شما نقطه‌های برجسته‌ی سیاه بر این واژه‌ها خواهید بود! گاهی هم فکر میکنید که این هستی خالقی دارد و زندگی را پایانی‌ست؟! گاهی هم فکر میکنید که باید زود یا دیر پاسخ همه چیز را بدهید؟! نامرد‌ها! شما اهل هیچ قوم و قبیله و دین و آیینی نه، بلکه دشمنان واقعی اسلام و انسانیت هستید!

گاهی، باید مسأله‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی کلان شوند، خیلی کلان و نفس‌گیر، تا انسان‌ها بجز از پرداختن به حل آن‌ها، چاره‌ی دیگری نداشته باشند؛ اینگونه، راحت میشوند!

یک سرباز وقتی می‌بیند که کسی اسلحه و مهمات‌اش را می‌فروشد، یک سرباز وقتی می‌بیند که کسی با سرنوشت خودش، سنگرش و میهن‌اش معامله میکند، اگر منتظر محکمه و دستور بماند، "سربازی میمیرد، سنگری سقوط میکند و ملتی نابود میشود!" ملت‌های که هنوز زنده‌اند، سربازهای جسور و با وجدان داشته‌اند که به موقع عمل کرده و خود، مردم و سرزمین خود را نجات داده‌اند!

مرگ اگر مُرد، آدم و سنگ یکی میشوند؛ مرگ هست، تا آدم معنی شود!

عمده‌ترین مشکل مردمان ما نحوه‌ی برقراری ارتباطات با یکدیگر شان است. به‌صورت کل، تشنج‌های مداوم میان مردم و دوری مردم از هم نتیجه‌ی عدم موجودیت ارتباطات سالم در میان آنها میباشند. مردم، حتا بزرگان، اهل قلم و قشر با سواد جامعه یکدیگر خود را خوب نمی‌شنوند و پیام‌ها و گفته‌های خود را برای یک‌دیگر بگونه‌ی مستقیم نمی‌رسانند. میانجی‌های که به‌صورت کل یا صادق نیستند و یا هم ظرفیت لازم ندارند، نمیتوانند پیام‌ها را به‌صورت کامل و ثابت انتقال دهند و بی‌اعتنایی و ناتوانی‌های آنها باعث تأمین ارتباطات نا سالم و ایجاد سؤ تفاهم در میان مردم می‌شود. بدون شک، اگر مردم، بخصوص بزرگ‌ها و اهل قلم متعلق به اقوام، اقشار و مناطق متفاوت در پی تأمین ارتباطات سالم باشند و یک‌دیگر خود را خوب بشنوند، هرگز طرف تعصب و تفرقه را نمیگیرند؛ در حقیقت همه قربانی غفلت و نشنیدن و ندانستن هم اند! متیقین هستم، اگر مردم یکدیگر خود را خوب بشنوند و بشناسند، هیچ مشکلی در میان‌شان باقی نمیماند و بازار دلالتان سرد میشود و مجبور میشوند تا از کنار مردم دور شوند؛ این‌گونه، مردم راحت میشوند! ضمناً، صلح نیز یک پدیده‌ی درونی است و فقط مزایایی آن در بیرون تبلور میابد. انسان‌ها باید در درون صلح را بکارند و بپذیرند و این کار فقط از طریق تأمین تماس‌های هدفمندانه و ارتباطات سالم ممکن است و بس. با رد و بدل کردن پول و تفنگ صلح تأمین نمی‌شود، بلکه صلح با رد و بدل کردن پیام‌ها، تأمین ارتباطات و درک متقابل تأمین میشود. یعنی، صلح را از طریق آموزش و ارتباطات باید در درون افراد، بمثابة‌ی واحدهای انسانی جوامع، کاشت و پرورش داد. کشورهایی که دچار تشنجات داخلی اند، به شوراها صلح نه، به انستیتوت‌ها و مکتب‌های صلح نیاز دارند. ارتباطات زمینه ساز تمام پیشرفت‌های بشری و فراهم کننده‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز در میان انسانها محسوب می‌شود. ارتباطات را نباید

دست کم گرفت. همچنان، باید دانست که جاده‌ای که انسان‌های یک جامعه، یک محیط و یک فامیل را به مقصد بهروزی و آرامش و آسایش هدایت میکند، همانا تأمین و تداوم ارتباطات سالم و هدفمند در میان آنها میباشد.

با نبودن «من» عادت کن، من با نبودن «خود» عادت کرده‌ام؛ زندگی را تنها انتحاری تهدید نمیکنند!

یک مغز خوب مشابه به یک زمین خوب است، تا بالایش کار نکنی نه حاصل میدهد و نه هم سازه‌ای از آن قد می‌کشد!

هر مغز بستریست برای حد اقل یک توانایی ویژه، هر صدا و هر نگاه دارای گیرایی خاص خود اند، هر دل خانه‌یست برای یک احساس منحصر به فرد و هر چهره از یک زیبایی و ظرافت ویژه برخوردار است؛ یعنی، هر انسان یک میکانیزم ارزشمند و دارای ظرفیت‌ها و ظرافت‌های خاص خود است. اما، در اکثر موارد تقلید و تبلی باعث جلوگیری از آشکار شدن و برجسته شدن ظرفیت‌ها و ظرافت‌های ارزشمند انسانی می‌شوند! چون، تقلید یک رنگ تعریف ناشدنی در زندگی انسان است و تبلی هم چون سیاه‌چال نا مریی ماهیت انسان را از او می‌ریاید!

آنجا که قلم و کتاب را سرمایه نمیدانند، چه فرق میکند که چقدر از دارایی‌های صاحبان قلم و کتاب را مصادره میکنند!

خودت را بگو و بنویس، اندیشه‌ات را آشکار کن و مفاهیم زنده‌گی‌ات را دیدنی و خواندنی بساز. چه فرق میکند که دیگرها چه فکر میکنند؟! اما، در

نهایت «فکر» میکنند!

همانگونه‌یی که زبان وسیله‌ی اصلی برقراری ارتباطات و دست یافتن به تفاهم در میان انسانها محسوب میشود، حد توانایی برقرار کننده‌گان ارتباطات برای فهم زبان و نحوه‌ی استفاده از زبان و فکتورهای زبانی نیز بالای پروسه و نتیجه‌ی ارتباطات تأثیرات جدی و تعیین کننده دارند. برای فهم محتوای اصلی و نکات ارزشمند پیام‌های طرف‌های دخیل در پروسه‌ی ارتباطات که ممکن با شیوه‌های متفاوت و با استفاده از مهارت‌های متفاوت نرم فردی ارایه شوند، انسانها باید از ظرفیت لازم و آماده‌گی کامل برخوردار باشند. اما، باید همواره تلاش نمایند تا در پروسه‌ی برقراری ارتباطات با دیگران از زبان ساده، معیاری و عام فهم استفاده نمایند. باید پیرامون انتخاب واژه‌ها و حد برهنه بودن مفاهیم قابل انتقال بواسطه‌ی واژه‌ها و جملات گفتاری و نوشتاری توجه جدی داشته باشند و در حد امکان مفاهیم را بگونه‌ی واضح به مخاطبان خویش انتقال دهند؛ اما نباید حد وضاحت و برهنه‌گی مفاهیم در حد باشد که فکتورهای بیرونی و محیطی بر کیفیت و نحوه‌ی انتقال آن تأثیرات منفی داشته باشند. این پروسه مشابه به تفاوت‌ها میان نحوه‌ی بدست آوردن زر از طریق زر شویی و پیشکش کردن زر بمثابه‌ی تحفه و یا هم یک امتعه‌ی شامل در معامله‌های زندگی به دیگران میباشد. یعنی، برای موفق بودن در پروسه‌ی زر شویی و بدست آوردن طلا از میان خاک و ریگ باید خیلی هوشیارانه و محتاطانه تلاش کرد و متوجه بود تا ذرات و توته‌های طلا را از میان خاک و ریگ بدست آورد. اما، نباید طلای دست داشته‌ی خویش را با خاک و ریگ مخلوط نموده و به دیگران پیشکش نماییم، همچنان نباید طلا را در آن حد برهنه و واضح به کسی یا جایی انتقال دهیم که در معرض خطر احتمالی قرار گیرد. باید دانست که، نحوه‌ی انجام این کار را ظرافت‌ها و ظرفیت‌های شخصیتی و مهارت‌های نرم فردی انسانها تعیین میکنند.

هیچ انسانی فاقد مغز و ظرفیت نمیباشد، اما انسانهای زیادی اند که از مغز و ظرفیت خود استفاده نمیکنند و حق انسانیت را به خاک هدیه میدهند!

انسان یک موجود پویا و ایجادگر در بستر ذهن و زمان میباشد که هرگاه پویایی خود را از دست داد، از مدار زمان و از بستر ذهن بیرون میشود.

عناصر و مفاهیم ذهنی و زبانی همواره پویا و تحول پذیر میباشند. آدم‌هایی که دارای ذهن و ظرفیت پویا و ایجادگر اند، این فرایند را بخوبی درک نموده و در این راستا واژه‌ی با مفهومی میشوند، نه لکه‌ای بی مفهوم!

انسانها را بارهای ناموجهی پشت شان (سرمایه‌های اندوخته شده از راه‌های نامشخص) سرخم ساخته و حرص ناتمام شان آنها را سرخم و سرخالی نگهمیدارد!

انسان بگونه‌ی فطری برای بزرگ اندیشیدن و بزرگ شدن تولد میشود، اما تغذیه‌ی ناسالم ذهنی و منحرف شدن از مسیر ظرفیت‌ها و ظرافت‌های ویژه‌ی فردی، باعث میشوند تا کوچک بماند!

باران، لب تشنه‌ترین مسافر دهر است، وقتی به صحرای جهل فرود می‌آید!

انسان یا باید بیدار باشد و یا هم بر دار، بخصوص کسانی که سرنوشت دیگران به نحوی به حدی بیداری آنها بستگی دارد!

مردمانی هستند در روی زمین، که با فروش محتوا و سرنوشت زمین (نفت، گاز، اقتدار سیاسی و ...) زندگی میکنند و با شکم، زبان و آلت تناسلی فرسوده و استهلاک شده، اما با مغز و کله‌ی باکره و استفاده نشده به خاک

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۱۷۱

میروند! بدون آنکه به فلسفه‌ی خلقت خود پی برده باشند، فکر میکنند گل‌های سر سبد هستی اند؛ در حالی که، باری بر دوش انسانیت و لطمه‌ای بر جبین دین اند! کاش میدانستند که، فلسفه‌ی خلقت انسان تفکر و خردورزی است، نه تعافل و تن پروری!

برای کتاب شدن یک فکر و فکر شدن یک کتاب، به خردورزی، وسعت نظر، نوگرایی و پویایی نیاز است. اما، برای با هم شدن یک فکر و یک کتاب، به فکر، کتاب و کتاب خواندن نیاز است!

آن که خیال را بر باد میدهد، خاک شدنش حیف نخواهد بود؛ انسان خیال است در خاک، نه خاک در خیال!

وقتی انسان‌ها از وسایل برقراری ارتباطات برای سرگرمی استفاده میکنند، برای هم آنقدر بیگانه و بی مفهوم اند که سخن‌ها و نفس‌هایشان نمیتوانند سر و تن یکدیگر شانرا گرم کنند! این یعنی گم شدن انسان در خودش!

من معتقد هستم که هیچ مزرعه، هیچ باغ و هیچ معدنی بهتر، مثمرتر و پایدارتر از ذهن و ظرفیت نسل جوان نبوده و درخور رسیده گی، آبیاری و کاوشگری بیشتر از ذهن و ظرفیت نسل جوان نمیشد. من معتقد هستم که باید به جوان‌ها اندیشه و انگیزه هدیه نمود و برایشان فرصت داد تا در خود، با ظرفیت خود و روی پاهای خود قد بکشند، رشد نمایند و به ثمر برسند؛ تا در مقابل حوادث و تندبادهای روزگار مقاوم باشند. چون، اگر متکی و وابسته به دیگران بودند، هر لحظه امکان افتادن و یا هم تعویض جایگاهی شان وجود خواهد داشت. من به این باور هستم که در صورت استفاده‌ی بی‌مورد و ابزاری از ذهن و ظرفیت یک جوان حتا برای یک لحظه، یک عمر برای جبران و حتا توجیه آن کافی

نخواهد بود! من به تحقق آنچه باور دارم، مطمئن‌ام؛ آری، جوان‌ها به اندیشه و انگیزه نیاز دارند و برای شدن و بودن در خود و ثمردهی به دیگران، بسترها و ظرفیت‌های ارزشمندی اند! ان شاء الله.

از عشق باید خدا را خواست و از خدا عشق را؛ هرچه در این میان می‌آید، یا مخلوق خداست و یا هم منظور خدا!

دل آدمی مرز نمی‌شناسد؛ برای همین، گاهی خط‌کشی‌های عقل را نادیده می‌گیرد!

زمان که گذشت، آدم هم می‌گذرد. در نقطه‌ی تقاطع میان انسان و زمان فقط تصویری از باهمی این دو بجا می‌ماند و بس؛ یعنی، آدم محتوا می‌شود در قالب زمان!

هرگاه توانستید پیرامون هر آنچه که در ذهن دارید و یا هم در ماحول خود مشاهده می‌نمایید، با زبان خود فکر کنید و هر برداشت و محتوای ذهنی خود را بدون کدام محدودیت ساختاری در قالب واژه‌ها و جمله‌های گفتاری و نوشتاری به زبان خود ارایه دهید؛ اگر برای هر مفهوم مهم یک کلید واژه و برای هر کلید واژه یک مفهوم را با خود داشته و از نوسانات و سازه‌های رنگین و متفاوت مفهومی متعلق به باورهای متفاوت عبور نموده و به مفهوم مورد نظر خویش برسید، بدون آن‌که به دیگر سازه‌ها و مفاهیم زبانی صدمه‌ای وارد نمایید، شما در زبان خود با سواد هستید، زبان‌تان از ظرفیت لازم برای تشریح و بیرون‌دهی شما و محتوای ذهنی شما برخوردار بوده و شما و زبان‌تان در یک باهمی مناسب و مفید قرار دارید. در این حالت، زبان شما از ظرفیت لازم برای فکر کردن و تولید فکر و محتوا بر مبنای نورم‌ها و نیازمندی‌های معاصر

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۷۳

برخوردار خواهد بود. در غیر آن، میان شما و زبان تان، میان حد ظرفیت شما و زبان متعلق به شما و میان ظرفیت ساختاری زبان شما و وسعت و حد تنوع مفاهیم موجود در ماحول، رابطه‌های ناموزون و بی‌تناسب وجود دارند!

تفنگ که گرفتی، توشه هم بگیر؛ وقتی قلم گرفتی، فقط قدم بردار!

وقتی درختی چوب و هیزم میشود، دیگر مهم نیست که در کجا قرار دارد و چگونه مورد استفاد قرار میگیرد، چون داشتن موقعیت مناسب فقط برای درختی مهم است که خوب رشد کند و خوب حاصل دهد! ممکن است چوب و هیزم به مکان‌های خیلی مهم راه پیدا کنند، چون ممکن برای ساختن کدام راهرو و یا هم گرم ساختن کدام مکان مورد استفاده قرار گیرند، یعنی باید یا در زیر پاها قرار گیرند برای رسیدن کسی یا کسانی (غیر از مردم) به جایی که میخواهند و یا هم بسوزند برای گرم ساختن زندگی کسی یا کسانی؛ رابطه میان سیاست و چهره‌های بی‌جهت و بی‌برنامه نیز همین گونه است!

هیچ مرگی ضایعه نیست، ضایعه فقط بی مفهوم زیستن انسان است!

مردمانی که یک‌دیگر خود را درک میکنند، بهتر و مفید تر از مردمانی اند که شریک درد و غم هم اند!

انسانی که خود را روشنفکر می‌پندارد و هنگام مواجه شدن با یک شخص دارای ریش و عمامه و لباس سنتی فکر میکند که آن شخص از مسیر روشنفکری بیرون است و به درد مباحث روشنفکری نمی‌خورد و یا هم وقتی یک انسان که فکر میکند متدین است و هنگام مواجه شدن با یک شخص ملبس با لباس عصری و سر برهنه و ریش تراشیده فکر میکند آن شخص متدین نیست و به

درد دین و دینداری نمیخورد، هردو نه روشنفکر اند و نه هم متدین؛ فقط مریض اند و با خیال‌های نا موجه و نامتناسب همواره در توهم و با طرد کردن دیگران زندگی میکنند و به مفاهیم بزرگ از ذهن کوچک جامه میدارند! روشنفکری و متدین بودن در محتوای باورمندانه‌ای فکری، طرز نگرش و طرز رفتار انسانها نهفته اند، نه در لباس و شکل و قیافه‌ی ظاهری آنها!

تا بهار فصل قد کشیدن گل‌هاست، زمستان عبورگاه‌ی خیالات پاییزی میشود برای غنچه شدن در بزم سبز طراوت و تکرار! دوستی و تفاهم نفس گرم من و تو دانه‌های سرد برف را جمله و واژه میسازند برای عبور از یخبندان باورهای تک‌محور؛ یعنی، در باهمی خاطر ما زمستان دهلیزی خوش آیندی میشود برای حضور در بهار! چون، تفاهم و دوستی که نبود، قامت انسانیت خم میشود!

در این دنیا، از آدم تا آدم یک دنیا فرق وجود دارد؛ البته این بد نیست، فقط تفاوت است میان آدم‌ها و فرصتی است برای آدم‌ها تا به دنیا‌های متفاوت سیر و سفر نمایند و تفاوت‌ها را در خود و خود را در تفاوت‌ها تجربه نمایند!

تکرار زندگی نمیکنم؛ خودم را در دنیا زندگی میکنم، نه دنیا را در خودم!

آن‌که فکر شد در خیال زمزمه میشود و آن‌که تن شد فقط با انگشت‌ها حساب میشود!

آزاد زیستن و هدفمندانه زیستن موانع و مشکلات خود را دارند، اما در نهایت همین دو ویژه‌گی وزین مفهوم واقعی زنده‌گی انسانی را تعیین میکنند!

تنها با داشتن معلومات در باره‌ی سیاست و دانستن نورم‌های سیاسی نمیتوان

سیاست کرد. بلکه، برای سیاست کردن بگونه‌ی عملی، باید سیاست را فهمید و درک کرد و ظرفیت بکار بردن آنرا پیدا نمود؛ همچنان، باید توانایی آنرا داشت تا "سیاست" را در سیاست شناخت. کسانی که بدون درک سیاست و داشتن ظرفیت لازم برای بکار بردن مهارت‌های سیاسی در عمل، وارد عرصه‌ی جدی سیاست میشوند، مشابه به کسی اند که بدون تمرین و تجربه‌ی قبلی بخاطر شنا کردن خود را به دریا پرت کند و در پی رفتن به عمق آن باشد! در این صورت مجبور میشود تا یا یک بالون پر از هوا را با خود داشته باشد و یا هم خطر غرق شدن را بپذیرد؛ اطرافیان و یا هم امکانات سیاستمداران میتوانند در نقش بالون استفاده شوند، اما اگر ظرفیت نگهداری هوا را نداشته باشند، زمینه‌ی غرق شدن را بیشتر از پیش مساعد میسازند. چون، بخاطر داشتن اعتماد به آنها از حد احتیاط کاسته میشود. باید دانست که با احساسات نمیتوان سیاست کرد و رقیب سیاسی دیگران بود. باید دانست که، پر هزینه ترین سیاست، سیاست متکی بر احساسات و عواطف است. بگونه‌ی مثال، شما در یک جایگاه‌ی بلندی قرار دارید و کسی پایین تر از شما قرار دارد و در پی تصاحب جایگاه‌ی سیاسی شما است، همینکه موفق شد احساسات شما را بر انگیزد تا برای تویخ وی خود را پایین پرتاب کنید، او موفق میشود و در جایگاه‌ی بالاتر قرار میگیرد. چون، شما با انرژی خود هم به پایین پرت میشوید و هم بخاطر حد بلند بودن موقعیت تان سخت آسیب می بینید. پس، کسانی که دنبال سیاست و سیاست بازی اند، باید ضمن فراگیری مهارت‌های لازم برای سیاست کردن و سیاسی بودن و فهم و درک سیاست، یک دایره‌ی مصنون سیاسی در ماحول خود نیز شکل دهند و باید مطمئن شوند که اجزای شکل دهنده‌ی این دایره خود هنگام کارزار بخشی از مشکل نمیشوند!

انسانهایی که همواره فکر میکنند بیچاره اند و کاری از آنها ساخته نیست، در خود نه در ماحول خود زندگی میکنند. هیچ انسانی فاقد یک سلسله ظرفیت‌ها

و ظرافت‌های خاص انسانی نیست، اما ممکن ماحول انسان آمیخته با مفاهیم و مسایلی گمراه کننده باشد و مانع پویایی وی شوند؛ برای همین انسان باید خود را در محیط زندگی کند، نه محیط را در خود!

انسان، کمتر از انسان هرچه شد، بد ماهیت است؛ بخصوص اگر شامل ابزار دست داشته‌ی کسی یا کسانی دیگری باشد!

سازه‌ها و ساختمان‌های بلند و ارزشمندی که در روی زمین قرار دارند، همه از محتوای خود زمین ساخته شده اند؛ انسان‌ها با تلاش‌های پیگیر و هدفمندانه اجزای مفید، ارزشمند و مقاوم زمین را شناسایی نموده و با فراگیری نحوه‌ی کاربرد آنها، موفق به ساختن این سازه‌ها شده اند. وجود انسان و شکل‌گیری ظرفیت‌ها و ارزش‌های انسانی نیز همین‌گونه اند؛ وجود انسان مملو از محتوا و اجزای ارزشمند و سازنده است که در صورت شناسایی و دانستن نحوه‌ی استفاده‌ی آنها، انسانها میتوانند سازه‌های بلند و ارزشمند مفهومی را در وجود خود شکل دهند و به دنیا هدیه نمایند!

انسان باید خود را در محیط زندگی کند، نه محیط را در خود!

رابطه‌های واقعی و ارزشمند انسانی را خون و تبار مشترک نه، مفاهیم و افکار مشترک شکل میدهند. البته، خون و تبار مشترک میتوانند بمثابة فکتورهای موثر در شکل‌گیری رابطه‌های انسانی نقش بازی کنند، اگر محتوای درونی انسانها از مشابتهای لازم برخوردار بودند!

ممکن نیست که یک انسان هم یک مسلمان واقعی و با وجدان باشد و هم یک شخص مضر. یعنی، امکان ندارد که یک انسان هم بگونه‌ی واقعی به

دستورات خداوند معتقد بوده و دارای وجدان ارزشمند انسانی باشد و هم فکر ضرر رسانیدن به دیگران را در سر داشته باشد!

کسی که به شما تفنگ و مرمی می بخشد، خواب خودنمایی بالای قبر شما را در سر دارد؛ اما، انسانی که به شما قلم و کتاب تحفه میدهد، خیالی در سر دارد تا روزی شاهد رشد و ارزشمندی شما باشد! البته، برای رهنمایی به جاده‌ی مرگ به شما غرور کاذب می بخشند، در حالی که برای شدن و بودن سختی‌های زندگی و ناملایمات روزگار را برایتان بیان میکنند تا در هر حالت هدفمند و پویا بمانید!

سیاست فاضلابی، شیوه‌ی است که مهره‌های اجیر و چهره‌های طماع و بد نیت بخاطر رسیدن به جایگاه‌های بلند و پاک سیاسی از مجرای فاضلاب عبور میکنند، بی خبر از آن‌که، با در پیش گیری همچو مجرا و مسیر کثیف، به هر جایی که برسند آنجا را آلوده و کثیف می‌سازند؛ برای همین، اکثر لکه‌های سیاه و زشت که در چهره‌ی سیاست نمایان اند، نقش پا و محتوای چکیده از وجود همین گونه افراد میباشند!

از بعضی گل‌ها عطر نه، زهر بجا میماند؛ یعنی، هر گل محتوای خاص خود را دارد! انسانها نیز همینگونه اند!

شمعی را که روشن شدنی نیست، نمیتوان شمع دانست؛ یعنی، هر شمع باید روشن شود و هر شمعی که روشن شد، سر انجام باید خاموش شود. روشن شدن و خاموش شدن شمع اجتناب ناپذیر بوده و معرف اصلی وجود فزیک شمع اند. اما، نحوه و موقعیت روشن شدن و حد روشنایی و پیامدهای سوختن شمع متعلق به کیفیت آن میباشند که نمیتوان برای هرچه شمع است، پیامد

یکسان توقع داشت! انسان، نحوه‌ی زیستن او در زمین و خاموشی نهایی او نیز همینگونه اند!

تا زمانی که محتوای شعر و ادبیات منظوم ما بجای تحریک کردن قسمت‌های تحتانی بدن، به تحریک و انگیزش قسمت‌های فوقانی بدن (کله و فکر) انسان نپرداخته و در پی انگیزه‌آفرینی و بیدارسازی ذهن و ظرفیت انسانها نشود، نمیتواند در متحول‌سازی جامعه و محیط نقش مفید و ارزشمندی را ایفا نماید! نسل‌های امروزی بگونه‌ی جدی و همه‌جانبه به مفاهیم و محتوای امید بخش و انگیزه‌آفرین نیاز دارند؛ در حالی که، استعداد‌های بی‌شماری در کنارشان قرار دارند و ظروف زیبا و موزون (شعر و متون ادبی) را همواره پیشکش مردم میکنند، اما در اکثر موارد با محتوای تکراری و مرتبط به مسایل غیر عمیق و غیر سازنده! یعنی، تحول با مفهوم و هدفمندانه‌ی محتوای شعر و ادبیات منظوم میتواند زمینه‌های یک سلسله تحولات مهم ذهنی، ظرفیتی و محیطی را در کشور فراهم کند! البته، برای بخش‌های غیر جدی زندگی مردم و برای سرگرمی آنها، از هر طرف محتوا و معلومات میبارد؛ اما، نیاز جدی آنها محتوای امید بخش، انگیزه دهنده و بیدار کننده میباشد!

انتقاد کردن بدون ارایه‌ی کدام راه حل و برنامه، مشابه به استفاده کردن از صابون در نبود آب است!

خواستم بخوابم، دیدم به بیدار شدن نیاز دارم!

حماسی‌ترین شعر دنیا از چشم پنهان زنی بیرون میشود که قهرمانی را زاییده است که در نیمه‌ی سفر زندگی در کمین نامردان روزگار معنی شده است و دیگر لمس شدنی نیست! البته، برای دیدن، خواندن و شنیدن همچو شعرها

سواد از چشم و زبان نه، از دل و وجدان سر میکشند!

گریه یکی از عناصر مهم زندگی انسانی محسوب میشود که بخشی از زندگی اطفال، قسمتی از عاطفه و استراتژی‌ی زنان و بخشی از احساس و گاهی هم نشانه‌ی درماندگی مردان میباشد؛ یعنی، گریه واژه‌یست که همواره باید آنرا ماهرانه و به مورد تعبیر و ترجمه نمود!

خود را باید صاف و کامل نوشت، قبل از آن که روزگار قلم ما را پیوند بزند و از باورهای ما چاشنی بخواهد و بر نوشته‌های ما چاشنی بیخشد!

انسان‌ها که بزرگ شدند، موانع و مشکلات زندگی هم دیاران شان کوچک میشوند، اما ناانسان‌ها که بزرگ ساخته شدند، با خود موانع و مشکلات بیشتر می‌آورند؛ درست مثل تفاوت میان روییدن درخت خوش‌حاصل و خوش موقعیت و درخت بد حاصل و بد موقعیت در مسیر راه انسانها، که یکی سایه و ثمر در پی دارد و دیگری هم مزاحمت و آلودگی!

معنی، خاک شدنی نیست، اما جسم خاک می‌شود؛ البته، انسان در هر حال «معنی» شدنیست، یا در خود و یا هم بر خود!

بهترین سهمی را که انسانهای زنده میتوانند برای بهبود محیط زیست و مفهوم بخشیدن به محیط انسانی بگیرند، تولید اندیشه‌های انسانی و زنده نگهداشتن باورها و ارزش‌های انسانی میباشد؛ هرچه غیر از این را نبود فکتورهای یاد شده ناپود میکند!

وقتی پدر خوش بود خانواده خوش است، وقتی مادر خوش بود خانواده در

آسایش است، اما وقتی پدر و مادر هردو خوش بودند، خانواده هم خوش است و هم در آسایش!

یک درخت بارور که ریشه در آب و سر در آفتاب دارد، بدون توجه به این که دیگران با حاصلات او چه میکنند و ماحول چه نگاهی به او دارد، قدمی کشد و حاصل میدهد؛ یک انسان هدفمند و با اندیشه‌ای که فکری در سر و احساسی در دل دارد نیز همین گونه است، بدون نگرانی ازین که دیگران او را میخوانند یا نه، فکر میکند و می‌نویسد؛ چون، میدانند که سر انجام همانگونه‌ای که کسی یا کسانی از میوه‌ی درخت مثمر استفاده خواهند کرد، فکر و نوشته‌ی انسان‌های هدفمند و با اندیشه نیز خوانده خواهند شد!

برده‌های قدیم زنجیر به پا داشتند، اما برده‌های معاصر زنجیر به سر دارند؛ یکی قابل دید و دور شدنی، ولی دیگرش غیر قابل دید اما درک شدنی! البته، از در بند کشیدن پا تا در بند کشیدن سر، یک زندگی تفاوت وجود دارد!

سخت‌ترین و مناسب‌ترین کیفر برای نا انسان‌های شریر و ددمنش کشتن و یا هم در بند کشیدن آنها نیست، بلکه تربیت کردن آنها و ادار ساختن شان به رعایت نمودن ارزش‌های انسانی میباشد!

طی نمودن اقیانوس‌ها با یک کشتی و سپری نمودن تمام زندگی در یک گرداب با صدها کشتی، از هم متفاوت اما مرتبط با هم اند، یعنی یکی سفر را انتخاب می‌کند و دیگری تهی‌ی وسیله‌ی سفر را؛ اما، این تفاوت و ارتباط زمانی معنی پیدا می‌کنند که اولی بداند که او در اقیانوس سیر می‌کند، نه فقط در کشتی و دومی نیز این را درک کرده باشد که او وسیله‌ی سفر میسازد، نه فقط کشتی؛ یعنی، مسیر و کیفیت زندگی را باور و طرز تلقی انسان تعیین می‌

کنند، نه نوعیت کار و جایگاه حضور وی!

کسی که مطالعه، فکر و عبادت نمی‌کند، فقط از گلو پایین را زیسته است!

انسان فقط قلب و مغز است؛ هرچه غیر از این یا برای نگهداری آنها اند، یا برای تغذیه شان و یا هم برای بیان آنها!

با زبان بیگانه هرچه را میتوان بیان کرد، بجز احساس را!

برجسته‌ترین شهامت انسانی، سجده‌یی صادقانه و صمیمی در مقابل خالق هستی است؛ چون، عمق عقل و اندیشه را با خود دارد!

تفنگ از زرادخانه‌ی بیگانه، طرح بر مبنای تیوری بیگانه، لباس از کارخانه‌ی بیگانه و نان از گندم بیگانه قهرمان بیار نمی‌آورند، حتا اگر کسی جهان را با استفاده از آنها تسخیر کند! واژه‌ی قهرمان در میان مردمانی معنی می‌شود، که آنها را از خود دارند!

استفاده از مسکرات و مخدرات (الکل، تریاک و ...) با عقل و شعور انسانی سازگاری ندارد، اما نفس بعضی از انسان‌ها برای گریز از همسویی با عقل و شعور، به مسکرات و مخدرات پناه میبرد و بی خود می‌شود؛ یعنی، عده‌یی از انسان‌ها گاهی با مخدرات و مسکرات عقل و شعور را توییخ می‌کنند و برای مدتی هم که شده، بی این چیزها می‌شوند!

متحول شدن طبیعت و قد کشیدن گل و سبزه در بهار همه نشانه‌های قدرت خداوند اند و زمینه‌ها و سوژه‌های خوب برای تفکر و اندیشیدن جهت پی بردن

به اسرار و ارزش‌های هستی؛ هر نوع مخالفت با رفتن مردم به دامن طبیعت در بهار، لذت بردن از زیبایی و طراوت بهار و اندیشیدن پیرامون هستی، جهالتی بیش نیست! باید مخالف اندیشه‌های خرافاتی و غیر دینی بود، نه ارزش‌دهی بنده‌گان خدا به متحول شدن و زیبایی طبیعت (نشانه‌های قدرت الله ج)!

وقتی بجای عقل ارقام سرنوشت آدم‌ها را تعیین می‌کند، خدا میدانند که چه تعداد زنده‌ها به جرم کم بودن، بدست مرده‌ها دفن شده‌اند!

اگر قرار می‌شد که نسل انسان نیز مانند میوه و سبزیجات از طریق کار، کشاورزی و مواظبت تداوم پیدا نموده و گسترش پیدا می‌کرد، با بسته شدن مرزها توسط همسایه‌ها، یک ملت قهرمان(!) منقرض می‌شد و دیگر بهانه‌یی برای تعصب و تفرقه‌جویی وجود نمی‌داشت؛ یعنی، مردمانی که فکر و کار نمی‌کنند و حتا برای سبزیجات محتاج دیگران‌اند، کم و زیاد بودن شان فقط به درد جدول‌های روی میز دلالان و یا هم بسترهای دل خاک می‌خورد و بس!

کشورهای آباد و رهبران کم توقع و کشورهای ویران و رهبران پر توقع! بعضی از رهبران جهان کشورهای خود را شامل موفق‌ترین و مرفه‌ترین کشورهای جهان ساختند، اما کدام توقع از مردم خود ندارند و عادی زندگی و کار می‌کنند؛ اما، رهبران افغانستان با آن‌که این کشور را به یک ویرانه و یکی از بدنام‌ترین کشورهای جهان مبدل ساختند، آنقدر پر توقع‌اند که فکر می‌کنند مردم نوکرهای آنها‌اند و وطن هم ملکیت شخصی شان می‌باشد و مردم باید تا زنده‌اند ممنون احسان آنها بوده و نوکر و محافظ فرزندان شان باشند!

زندگی زمین است و انسان معمار، هرچه خواست از او / در او می‌سازد!

فراورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۸۳

یک نهال در زمین باید کاشت و یک نهال هم در ذهن و برای آبیاری و نگهداری هردو باید وقت گذاشت تا قد بکشند و حاصل دهند!

کسی که تن فروشی و رأی فروشی کرد، وطن فروشی هم می کند!

کسانی که بگونه‌یی مستقیم یا غیر مستقیم در نا امن سازی مناطق مختلف کشور، گسترش فتنه و نا امنی در قریه‌ها و شهرها و بر هم زدن زندگی مردم نقش دارند و در حساس ترین شرایط که مردم رنج‌های بی شماری را تحمل می کنند، بخاطر شکم و مقاصد شخصی خود و بستگان‌شان بر مردم مظلوم ما ظلم روا میدارند، زشت ترین و مضرترین جنبنده‌های اند که حضورشان مایه‌ی ننگ زمین و زمان بوده و ترحم بر آنها بخاطر مسایل قومی و سمتی، توهین به انسانیت و ارزش‌های انسانی محسوب می شود. بدون شک، اگر عده‌یی از چهره‌های حریص و مضر به یک لقمه کمتر راضی شوند، صدها انسان و صدها خانواده از فتنه، جنگ و نا امنی پیدای پیدا می کنند و آرام می شوند! جنگ‌ها و نا امنی‌های موجود در بسیاری از مناطق افغانستان پیامد حرص و بدنیتی‌های همچو افراد اند! چهره‌های که قلم و کار را از مردم می گیرند و تفنگ و جنگ را، بخاطر مقاصد زشت خود و حلقات استخباراتی و مافیایی منطقه و دنیا، به آنها می دهند و همواره در پی فتنه‌جویی و بر هم زدن آرامش و زندگی مردم اند! نام‌های همچو افراد مضر بمتابیه‌ی واژه‌های زشت گره خورده با سرنوشت یک ملت و یک کشور درج ننگ‌نامه‌های تاریخی گردیده و مایه‌ی شرم‌ساری مردمی که آنها را تحمل و حمایت کرده اند، پنداشته خواهند شد!

خواستم تا ته‌ی ارتباطات انسانی بروم، خودم را در دل انسان یافتم!

زمان یک عنصر مصرفی نه، بلکه یک ارزش مصلحتی است؛ یا با زمان قدم بر

۱۸۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

میداری و یا هم میمانی و برای زمان، گذشته می شوی!

حمله بر خانه‌ی خدا (مسجد) و کشتن نمازگزاران را فقط دشمنان خدا میتوانند انجام دهند و بس!

پرچم نیمه‌برافراشته‌شده، برای سرباز روحیه نه، غم می‌بخشد؛ سرباز را شناسایی و کوتاه کردن دستی روحیه می‌بخشد که قلب هم‌سنگرش را از جهت (نا) معلوم و تعریف نا شده دریده است؛ همین که رد پای دشمن را خط خط نکنید، خط دشمن را خودش می‌شکند!

قرآن (کلام خدا) آغشته به خون نمازگزاران (بندگان خدا) هدیه‌ی گمراهانی که -به زعم خودشان- راه بهشت در پیش گرفته اند! بدون شک، این یک قراءت اسلامی و انسانی از دین نه، بلکه یک باور غلط شیطانی و کفری است برای کشتن مسلمان‌ها و بدنام سازی اسلام!

مرده هم آدم است، فقط روح ندارد؛ رهبر و سیاستمدار بی‌برنامه و انسان بی‌فکر و بی‌اندیشه نیز همین‌طور اند!

جایی برای افکار آدمی ندارند، سرباهی که مزرعه‌ی تبعیض اند!

رستگار شدنی نیستند، مردمانی که از خیل گمراهان پیشوا می‌جویند!

وقتی ما ظرفیت تحمل دیگران را نداریم، حق نداریم دیگران را، برای اینکه ما را تحمل نکرده اند، ملامت نماییم!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۱۸۵

کسانی که اندیشه، باور و برنامه دارند، عجله ندارند، سراسیمه نمی‌شوند و در پی هیاهو نیستند؛ چون، میدانند که شدن و ساختن زمان‌گیر و برنامه طلب اند و پیوسته و با متانت قدم بر می‌دارند! اما، کسانی که فاقد برنامه، تعهد و باور شخصیتی اند، بی‌وقت و بی‌برنامه دستخوش سراسیمگی و سفسطه‌گرایی می‌شوند، بی‌آنکه بدانند در پی چه اند؛ خود اسراف می‌شوند و عده‌یی را گمراه می‌کنند! انسان‌های با اندیشه، متعهد و با برنامه برای دست یافتن به اهداف بزرگ، به اجزای کوچک و اجتناب نا پذیر آن می‌پردازند؛ اما آدم‌های بی‌برنامه، بی‌ظرفیت و پر توقع شعارها و مباحث بزرگ و غیر عملی را بخاطر پنهان‌سازی ناتوانی خود در قبال شناخت و عملی‌سازی الزامات و اجزای اجتناب ناپذیر اهداف و برنامه‌های معقول و عملی، زمزمه می‌کنند و بجای استفاده از مغز، خرد و وجدان، فقط از دهن و زبان استفاده می‌کنند و بس!

بسیاری از کتاب‌ها و مواد درسی که از سوی استادان و نهادهای تحصیلی افغانستان تهیه گردیده و منتشر شده اند، فاقد محتوای کاربردی، فاقد تسلسل منطقی و فاقد تازگی و صداقت کاری اند؛ برای همین، با آن‌که دانشجویان از استعداد خوب برخوردار اند و در حد توان تلاش می‌کنند، نهادهای تحصیلی افغانستان نمیتوانند دانش و سواد کاربردی معیاری تولید نموده و بر مبنای نیازمندی‌های بازار کار نیروی با ظرفیت و مسلکی را عرضه نمایند! یعنی، بدون بازنگری جدی در محتوا و کیفیت تحصیلی افغانستان و بدون پابندی استادان و مسئولین نهادهای تحصیلی کشور به الزامات و مکلفیت‌های کاری در جهت بهبود کیفیت تحصیلی و تولید سواد کاربردی و نیروی کاری با ظرفیت، تحصیلات عالی افغانستان نمیتواند در راستای تولید دانش، دست یافتن به توسعه‌ی انسانی و بهبود کیفیت زندگی مردم نقش مفید و چشمگیر داشته باشد!

هر رهبر، سیاستمدار و چهره‌ای که از زبان نفرت استفاده نموده و برای برانگیختن احساسات توده‌های توسعه‌نیافته‌ی مردمی تبعیض و تعصب را دامن میزند، بیکارترین و بی‌برنامه‌ترین شخص می‌باشد که بخاطر نداشتن ظرفیت شخصیتی، خرد سیاسی و برنامه، به مباحث و مسایل بی‌مفهوم و مضر پناه برده و با اغفال دیگران ذهن غافل خود را بیدار جلوه می‌دهد! بدون شک، افزایش و بسیار بودن همچو چهره‌ها و رهبرها راه و زمان رسیدن ملت‌ها به آرامش، ثبات و ترقی را دور تر و بیشتر می‌سازد و بس! در حالی که، زبان سازنده زبان تسامح و یک‌دیگر پذیری بوده و فکتورهای اساسی مورد نیاز برای رهبری و فعالیت‌های ارزشمندانانه و مفید سیاسی و اجتماعی ظرفیت‌های شخصیتی، خرد سیاسی، برنامه و نگرش مثبت و فراگیر می‌باشند.

دیوانه‌ای که عقل ندارد، همه را دشنام می‌دهد؛ همین‌گونه، رهبر و سیاستمداری که ظرفیت و برنامه ندارد، به تعصب، قوم‌گرایی و زبان نفرت پناه می‌برد!

در عصر کنونی، که عصر خرد، ظرفیت، برنامه و پویایی می‌باشد، حمایت مردم افغانستان از بسیاری از چهره‌های سیاسی و قومی بی‌برنامه و پرتوقع مشابه به آن است که با بانک‌نوت‌های چهار دهه قبل - که دیگر ارزش کاربردی ندارند - برای خرید و معامله به بازار بروند!

ملت‌های با ظرفیت، با برنامه و پویا در پی تجدید و بازیافت انرژی، تعهد و ارزش‌ها اند؛ اما، مردمان بی‌برنامه، کم ظرفیت و بی‌اعتنا در پی بازیافت رهبر و سیاستمدار! در حالی که، بر مبنای اصول انسانی سیاست، رهبران و سیاستمدارها بعد از یک مرحله‌ی کاری، با به نمایش گذاشتن توان واقعی و عملی نمودن برنامه‌های خود، می‌روند، ولی ملت‌ها میمانند و رهبر و سیاستمدار تولید می‌کنند؛ اما، در بستر مافیایی و استخباراتی سیاست، اگر مردم پارچه

پارچه و نابود هم شوند، رهبرها و سیاستمدارها میمانند و رهبر و سیاستمدار تولید می‌کنند!

همه چیز درد می‌شوند، اگر درک نشوند؛ حتا باورها و رابطه‌ها! هرچیز دارو می‌شود، اگر درک شود؛ حتا برای باورها و رابطه‌ها!

آنهایی که با بی‌رحمی بر شهر، انسان و اماکن و ارزش‌هایی دینی حمله می‌کنند، به هیچ ارزشی باور ندارند و فاقد همه ارزش‌ها اند، بلکه روایات‌های ارزان و یک‌بار مصرفِ فتنه‌کده‌های جهل، عصبیت و کفر اند که برای کشتار انسانها، ویرانی شهرها و خدشه‌دار ساختن ارزش‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند! حادثه‌ی امروز کابل و حوادث مشابه که کشتار و ویرانی بی‌حساب و گسترده در پی دارند، در دین، در انسانیت و در ذهن انسان جایگاهی ندارند و تعریف‌شدنی و پذیرفتنی نیستند!

سالهاست که ما زمین را با خون آبیاری می‌کنیم، ولی بدون آن که بذری در آن نهفته باشد و یا هم در پی کاشتن بذری در آن باشیم؛ برای همین، همواره قربانی می‌دهیم، اما بدون کدام ثمر و پیامد مهم و مفید!

تا زمانی که مردم افغانستان، بخصوص جریان‌های مردمی و گروه‌ها و احزاب سیاسی، زبان تفاهم و روحیه‌ی یک‌دیگر پذیری را در پیش نگیرند و استفاده از زبان نفرت و توهین و تحقیر یک‌دیگر را متوقف نسازند، هیچ برنامه، حرکت و همایشی نتیجه‌ی ارزشمند و سازنده را در پی نخواهد داشت؛ حتا اگر باعث بمیان آمدن تحولات جدی ظاهری شوند! استفاده از زبان نفرت، توهین به دیگران و رد یک‌دیگر نشانه‌های اصلی خامی و بی‌ماهیت بودن انسانها، مردمان و جریان‌های مردمی میباشند و پرداختن به همچو مفاهیم منفی و

مضر فقط دوری، نفرت و درزهای ویرانگر را در پی دارند و بس! یعنی، در مسیری که مردم ما قرار دارند و زبان و طرز دید که در میان مردم، بخصوص جریان‌های فعال و گروه‌های سیاسی، رایج اند، صداهاى بلندتر و قدم‌های برجسته‌تر فقط فاصله‌های بیشتر، درزهای عمیق‌تر و پریشانی‌های جدی‌تر بیار می‌آورند و بس؛ برای این که صداها و قدم‌های مان مثمر و سازنده باشند، باید طرز گفتار، طرز دید و نیت مان بگونه‌ی اساسی و همیشگی تغییر کنند و مثبت و مفید شوند، در غیر آن بیشتر قدم برداشتن در بستر و مسیر کنونی مردم را از ارزش‌ها و اهداف اصلی شان دور می‌سازد!

سواد کاربردی، سوادِ متکی بر محتوا و تجربه است، نه متکی بر متن و گفتار؛ سوادِ متن‌محور از زیبایی‌های ساختاری بیشتر، اما از کارایی کمتر برخوردار است. همچنان، زندگی تخصصی و مفهوم‌محور بر سواد کاربردی و متکی بر تجربه استوار است، نه سواد متن‌محور و متکی بر گفتار؛ بر مبنای قواعد سواد کاربردی و تخصصی، حد انعطاف‌پذیری متن بیشتر از محتوا است، محتوا باید ثابت و به مورد باشد! برای دست یافتن به سواد کاربردی، باید روی آموزش محتوا محور تمرکز صورت گیرد، نه روی آموزش متن محور!

میان تیورین‌های غربی و تروریست‌های شرقی یک رابطه‌ای نزدیک و همیشگی وجود دارد!

جامعه‌ی مدنی که معاش (بیرونی) داشت، ماشه هم دارد!
فعالیت مدنی کدام شغل و منبع درآمد نیست، بلکه یک مکلفیت است و از جمله الزامات زندگی مدنی، ارزش‌محور و متکی بر تقسیم وظایف و مکلفیت‌های فردی و اجتماعی در جوامع انسانی محسوب می‌شود. فعالان مدنی (بگونه‌ی واقعی) انسان‌های فعال، مفید و از لحاظ کیفیت فردی-

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۸۹

انسانی، انسان‌های توسعه‌یافته میباشند و در عرصه‌های کاری و مسلکی خود الگو تلقی می‌شوند. فعالان مدنی، در جوامع ارزش‌محور و پویا، همواره در پی ظرفیت‌سازی، مسئولیت‌پذیری و مفید زیستن میباشند؛ یا به عبارت دیگر، جوامع که دارای فعالان مدنی با ظرفیت، پویا، مسئولیت‌پذیر و مفید اند، جوامع با ظرفیت، پویا و مفید میباشند، چون الگوهای خوب دارند؛ بیکار بودن و بی‌برنامه بودن و جستجو نمودن راه‌های معیشت در زیر چتر جامعه‌ی مدنی، انسان‌ها را بار دوش جوامع می‌سازند! البته، فعالین مدنی همواره واحدهای ارزشمند، فعال و مفید جوامع انسانی پنداشته می‌شوند! اما، وقتی انسان‌ها برای فعالیت‌های مدنی، در مقابل درآمد مشخص، مامور می‌شوند، برای انجام کارها و مکلفیت‌هایی هم ممکن است مجبور شوند! جامعه‌ی مدنی (واقعی) شهر را مدنیت و معنویت می‌کارد، از مدنیت-گرایی و از جیب شهریاران تغذیه نمی‌کند!

خواستنی‌ترین عطر روی زمین، بوی بدن کسی است که دوستش داری!

بسیاری از آدم‌ها اسیر آرزوهای خود اند، نه در مسیر رسیدن به آرزوهای خود؛ برای همین، همواره قدم بر میدارند ولی به آرزوهای خود نمیرسند، چون گاهی در زیر چتر آرزوها اند و فقط به چشم باز کردن نیاز دارند، نه به راه رفتن!

تفاوت‌ها، حرف‌ها و مفاهیمی اند که با عقل و اندیشه تحلیل و تعبیر می‌شوند؛ چشم‌ها فقط رنگ‌ها و اشکال را می‌بینند!

همکاران استراتژیک امریکا و بریتانیا در افغانستان باید پاسخ دهند که، وقتی کشورهای یاد شده در پی افزایش تعداد نیروهای نظامی یونیفورم‌دار خود در افغانستان اند، پس چرا نیروهای بی‌یونیفورم خود (داعش) را به این کشور

می‌فرستند؟!

عمیق‌ترین و دقیق‌ترین نوع مطالعه‌ی متون و مفاهیم علمی و کاربردی متعلق به زبان‌های دیگران، ترجمه‌ی آن‌ها به زبان خود و تجربه‌ی آن‌ها در زندگی واقعی است!

جاپانی‌ها درک کردند و خود را ساختند، کاش مسلمان‌ها نیز درک کنند و خود را بسازند: در قرن بیست، امریکا با مهمترین سلاح دست‌داشته‌ی خود (بمب اتم)، شهر هیروشیما را ویران کرد، که این کار باعث بیداری بیشتر جاپانی‌ها شد؛ همچنان، در قرن بیست و یک، امریکا و انگلیس با مهمترین سلاح دست‌داشته‌ی خود (داعش)، شهر موصل و شهرهای دیگر را ویران کردند، اما هنور مسلمان‌ها بگونه‌ی درست بیدار و هوشیار نشده‌اند و هنوز کسانی، از میان خود مسلمان‌ها، بر زخم‌های هم‌کیشان خود پا می‌گذارند و زشت‌کاری‌های خوش‌عنوان کفار را توجیه می‌کنند!

بدبینی و تعصب در مقابل یک زبان (ولو محدود و کم‌عمق)، باعث مسدود شدن حد اقل یک مسیر برای رسیدن به ارزش‌های انسانی و بسته شدن حد اقل یک روزنه برای درک مفاهیم انسانی می‌شود! انسان‌ها زبان‌های متفاوت دارند، نه مخالف؛ اما، آنها میتوانند افکار و باورهای مخالف داشته باشند!

اسلام یک دین و یک مکتب کامل، یک دستور قابل تطبیق و یک چارچوب کاربردی و عام شمول‌همیشگی برای تنظیم و رهنمایی زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و ... برای مسلمان‌ها می‌باشد و سیاست و حکومت‌داری بخشی از دستورات و مفاهیم کاربردی دین مقدس اسلام محسوب می‌شوند. بحث بی‌مورد روی جدایی دین اسلام از سیاست و غیر سیاسی دانستن دین،

مشابه به این است که تعلیم و تحصیل را فاقد آدرس، فاقد نظم، فاقد مکلفیت‌های مشترک و فاقد حاضری و امتحان بدانند! دوستانی که روی این موضوع بحث می‌کنند، باید دین و سیاست (هر دو) را بگونه‌ی دقیق بدانند و پیرامون این دو موضوع دارای دانش تخصصی و فهم دقیق باشند! این یک باور غلط و ابراز نظر بی‌مورد و غیر مسئولانه است، که گویا «اسلام سیاسی اسلام نیست!» در حالی که، اسلام همان اسلام عصر پیامبر بزرگ اسلام، عصر حضرت عمر، عمر بن عبدالعزیز و ... می‌باشد، که سیاست را بگونه‌ی واقعی و ارزشمندانانه در روشنایی احکام و ارزش‌های دین مقدس اسلام، در دنیای انسانی به نمایش گذاشتند! بحث جدایی دین از سیاست و غیر سیاسی پنداشتن دین اسلام، یک بحث مغرضانه و غیر اسلامی است! کسانی که بر غیر سیاسی بودن دین اسلام تاکید دارند و به زعم خود شان «اسلام سیاسی را اسلام نمیدانند»، یا نادان اند و دین و سیاست را نمیدانند، یا گمراه اند و از اسلام واقعی و کاربردی بریده اند و یا هم بر مبنای مکلفیت‌هایی که دارند، مجبور اند تا این گونه ابراز نظر نمایند! باید متوجه بود، که قانون و رهنمای اسلام قرآن و حدیث نبوی اند و فقط قرآن و حدیث اصول و چارچوب دین مقدس اسلام را مشخص می‌سازند و تعریف می‌کنند؛ دین را نمیتوان بر مبنای خیالات شخصی و شعر و داستان تعریف و توجیه کرد!

نهادهای مدعی دروغین دفاع از حقوق بشر و مبارزه با تروریسم / تروریسم از جمله ابزارهای مهم و کلیدی تحقق سیاست خارجی امریکا و متحدان اصلی اش محسوب می‌شوند، که پیرامون حقوق بشر زیاد تبلیغ میکنند و برای رونق دهی بازار کار تروریسم نیز زیاد هزینه و فعالیت می‌نمایند؛ آنها هیاهو پیرامون حفظ حقوق بشر را برای توجیه نقض گسترده‌ی حقوق بشر راه اندازی میکنند و هزینه‌ها و تبلیغات برای مبارزه با تروریسم را نیز برای تقویه‌ی پدیده‌ی تروریسم و عام شمول سازی این پدیده در جهان، روی دست می‌گیرند! برای همین، گاهی

نهادهای فعال در راستای حقوق بشر را سفارت‌های سایه یا شبه-سفارت امریکا در کشورهای دیگر قلمداد می‌کنند، که بر مبنای آجنداهای سودجویانه‌ی امریکا و متحدانش فعالیت می‌کنند و تنها آنهایی را بشر و مستحق حمایت میدانند، که با معیارها و شرایط مورد نظر امریکا و متحدانش برابر باشند! گاهی هم، بعضی از گروه‌های تروریستی را نیروهای بی‌یونیفورم امریکا و متحدانش میدانند که برای تامین منافع آنها ظالمانه آدم می‌کشند و شهرها و دهات را ویران میکنند! البته، شناخت و رعایت حقوق بشر، بگونه‌ی واقعی آن، از جمله مفاهیم و الزامات مهم و ارزشمند زندگی انسانی محسوب میشود و تروریزم نیز از جمله زشت‌ترین پدیده‌هایی است، که از آدرس انسانیت بیرون داده میشود!

انسان‌ها تا زمانی که آگاه نشوند، آزاد نمی‌شوند؛ آزادی بدون آگاهی فقط وابستگی‌ها را عمیق‌تر و جدی‌تر می‌سازند و بس! کسانی که در راستای آزادی ملت‌ها، حقوق بشر و آزادی انسان‌ها (زنان و مردان) بگونه‌ی هدفمندانه تلاش می‌نمایند، باید در پی آگاهی‌دهی، گسترش آموزش و ظرفیت‌سازی باشند، آنگاه انسان‌ها جایگاه، توانایی‌ها و مکلفیت‌های خود و دیگران را درک می‌کنند و بگونه‌ی آگاهانه و همیشگی آزاد می‌شوند!

اگر میخواهید کیفیت زندگی مردم و شرایط و ساختار کاری در کشور بگونه‌ی اساسی تغییر نمایند، جوانان را به جاده‌ها نه، بلکه به مراکز آموزشی و ظرفیت‌سازی ببرید؛ آنگاه همه چیز شاهد تغییر مثبت خواهند بود!

تفاوت میان فکر کردن و چرت‌زدن مانند تفاوت میان کاشتن بذر در زمین و ریختن دانه‌ها در روی زمین است!

همان گونه‌ی که شاخه‌بری و شخم‌زدن ماحول، درخت را تنومندتر و بارورتر

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۹۳

می‌سازند، مزاحمت‌ها و تخریب‌ها نیز انسان‌های با محتوا و با اراده را پویاتر و مصمم‌تر می‌سازند!

تفاوت میان چاره‌جویی و غصه‌خوردن مانند تفاوت میان شاخه‌بری و شکستن شاخه‌های درختان است!

معادن وطن برای معارف وطن؛ دست چپاولگران را باید کوتاه کرد! این گونه، ثروت‌های تمام شدنی را مانگار و بی‌پایان خواهیم ساخت!

تاریخ چقدر دهن باز خواهد داشت، وقتی به فصلی برسد که در سرزمین ابی حنیفه، ابن سینا، البیرونی، بلخی و خراسانی و در سرزمین نوایی و افغانی مردمانی نفس می‌کشند، که همواره بر هم می‌تازند بی آنکه فکری به هم و با هم داشته باشند و همواره در پی فراهم سازی زمینه‌های کشتار یکدیگر و ویرانی و بدنام ساختن این محدوده‌ی ارزشمند جغرافیایی اند، نه در پی درک فلسفه‌ی وجود خود و نه هم در پی درک اهمیت جایگاهی و تاریخی این جغرافیا! مردمانی که وقتی دست بیگانه را به پشت و پول بیگانه را به جیب داشتند، به یکدیگر می‌تازند، خود را می‌کشند و حد ارزشمندی خود را در حد نرخ دهی بازارهای مکرر و معامله‌ی بیرونی به سرنوشت خود شان میدانند و بس! قهقهه‌ی تاریخ خیلی بلند خواهد بود، وقتی به صفحه‌ی برسد که ابی حنیفه برای فهمیدن یک موضوع شهرها را می‌پیمود، اما باشنده گان فعلی سرزمین وی حتا از دهن تا کله‌های خود، راه نمی‌پیمایند تا متوجه شوند که چه میگویند؛ حتا با سوادها و روشنفکر-نماها! ابن سینا برای تداوی یک انسان فاصله‌های زیادی را می‌پیمود، اما اکنون این مردم برای کشتن یکدیگر فاصله‌ها را می‌پیمایند، البیرونی برای حل مسأله‌ی شب‌ها نمی‌خواید، اما باشنده‌های فعلی سرزمینش بخاطر ربودن خواب از چشمان دیگران و بر هم

زدن آرامش زندگی آنها، نمی‌خوایند! با این حال، قهقهه‌ی تاریخ قرن‌ها دوام خواهد کرد! حیف این سرزمین که مشاهیرش مشاهیر و مایه‌ی افتخار جهان‌اند و حکام و باشنده‌های فعلی‌اش دچار صدها جنجال!

اکنون، بگونه‌ی جدی جهاد در مقابل تقلب، جعل و تزویر، که سازه‌ای ساختاری و مفهومی این سرزمین را «تا ثریا کج خواهند برد»، فرض است؛ تقلب در انتخابات، جعل در اسناد و مدارک و تزویر در تصاحب جایگاه و جایداد، که بگونه‌ی گسترده و ویرانگر رایج‌اند، این ملت و این مملکت را نابود خواهند کرد! همچنان، فساد، غارت‌داری‌های عامه و حرکات مافیایی، که با پدیده‌های زشت یاد شده رابطه‌ی جدی دارند، دل این سرزمین را از داشته‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی خالی می‌سازند! همانگونه‌ی که جهاد در مقابل متجاوزین بیرونی فرض می‌شود، در مقابل همچو منکرات، تعدی و پدیده‌های زشت و ویرانگر نیز فرض است.

در ساختار محتوایی و میکانیزم پیام‌ساز بدن انسان، مغز مشابه به مزرعه است، معلومات مشابه به بذر، باور مشابه به هوا، انگیزه مشابه به آب و دل مشابه به خرمن؛ اگر از اجزای این میکانیزم یکی کم شود، یا حاصل (فهم و فکر) بدست نمی‌آید و یا هم کار نا منظم می‌باشد!

فلسفه‌ی سیب: ممکن نیست بر مبنای خواص و کیفیت یک سیب، بصورت قطعی بالای کیفیت و حد باروری درخت سیب حکم کرد؛ ممکن نیست بر مبنای کیفیت و خصوصیات توت‌های سیب، بالای کیفیت یک سیب بگونه‌ی قطعی حکم کرد؛ ممکن نیست بر مبنای کیفیت و خصوصیات عصاره‌ی سیب که در یک نوشیدنی موجو است، بالای کیفیت و لذت توت‌های سیب بصورت قطعی حکم کرد؛ همچنان، هرگز نمیتوان بر

مبنای کیفیت و لذت عصاره‌ی سیب موجود در نوشیدنی، بالای کیفیت سیب حکم کرد؛ مهمتر از همه، هرگز ممکن نیست تا بر مبنای کیفیت و خصوصیات عصاره‌ی سیب که در یک نوشیدنی موجود است و با مواد دیگر ترکیب شده است، بالای نوعیت، کیفیت و برومندی درخت سیب حکم کرد! سیب را باید در خود سیب مطالعه کرد و به نتیجه رسید! قضاوت کردن پیرامون قرآنکریم (کلام الله) و بحث کردن روی ارزش‌ها و مفاهیم قرآنی بر مبنای مفاهیم و محتویات قرآنی و دینی بازتاب یافته در اشعار و سخنان مشاهیر شعر و ادب (مانند مولانا، حافظ و ...) مشابه به آن اند که کسی بر مبنای کیفیت و خصوصیات عصاره‌ی سیب خلط شده در یک نوشیدنی، بالای کیفیت و حد باروری درخت سیب قضاوت نماید؛ که این کار نمیتواند توجیه علمی و منطقی داشته باشد!

فکر که تسخیر شد، انسان تحقیر می‌شود، اما اگر فکر تحلیل شد، انسان تسخیر می‌شود؛ چون، انسان فقط فکر است و تن او (انسان) نمادی برای مشخص ساختن موقعیت اوست، نه تثبیت ماهیت و جایگاه اش!

خر، بال هم که بکشد، نهایت مقصد پروازش آخور خواهد بود! پرواز بلند، محتوای بلند و دید بلند می‌خواهد!

کاش دست‌نشانده‌ها نیز می‌عادی برای بازنشستگی داشتند تا نه خود را بیشتر از این مسخره می‌ساختند و نه هم اذهان و سرنوشت مردم را به تمسخر می‌گرفتند! نمیدانم آگاهانه خوردشان می‌سازند، و یا اینکه ناآگاهانه بزرگ‌شان ساخته بودند، اما حالا ظرفیت و محتوای اصلی‌شان آشکار می‌شوند که چقدر حقیر و بی‌محتوا اند!!

دشت‌ها و زمین‌های خود و ذهنیت‌های کارگران خود را ماین، جنگ، مخدر و نفرت می‌کاریم و با اشتیاق فرا رسیدن گندم‌های خیراتی هندوستان، ابر جمعیت نیازمند به غذا، را از بندر چابهار ایران تجلیل می‌کنیم و باز هم با افتخار بر قهرمانی‌های خود و رهبران بیکاره و پر توقع سرزمین خود می‌بالیم! رهبران و حکامی که از مساحت ششصد و پنجاه هزار کیلو متر مربع نمیتوانند نان سی میلیون شخص را فراهم کنند و از یک جمعیت یکنیم میلیاردی توقع خیرات‌دهی گندم را دارند، شایسته‌ی خاکروبی جاده‌ها اند، نه لفاظی، سیاست و تصمیم‌گیری!! البته، مردمی با این بیکاره‌گی، مفت‌خوری و بی‌اعتنایی، مستحق سرنوشتی بهتر از این نیستند، که بجای کار در فکر و زمین‌های خود، کنار و ماحول بیکاره‌های رهبرنما را گرم می‌کنند و بر صورت و زبان هم میتازند!

هیچ انسانی در آن‌جایی که است نمی‌ماند، مگر این که مرده باشد؛ زنده بودن یعنی پویایی و پویایی یعنی تفکر، ایجادگری و تحول‌پذیری!

آنجا که افراد محتاج و فقیر از میان زباله‌ها نان و غذا می‌جویند، زباله‌دانی‌ها نسبت به مسئولین و مردمان آن محل مفیدتر و با محتوا تر اند!

مهمترین و موثرترین عکس‌العمل که مسلمان‌ها میتوانند در مقابل تصمیم شیطانی و تروریستی رییس جمهور اسلام‌ستیز امریکا در قبال شناختن بیت‌المقدس بحیث پایتخت رژیم غاصب و تصنعی اسرائیل بگیرند، تحقق دستورات و مفاهیم دین مقدس اسلام در زندگی فردی و اجتماعی خود، کنار گذاشتن اختلافات محیطی، مذهبی و قومی، توقف فوری جنگ و نفاق ذات‌البینی و قرار گرفتن در کنار هم میباشد؛ چون، این کار پروژه‌ای یک‌صد ساله‌ی دنیای کفری پیرامون جوامع و سرزمین‌های اسلامی را ناکام می‌سازد

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم) - ۱۹۷

و فشار جدی را بالای امریکا و دیگر قدرت‌های کفری وارد میکند؛ همچنان، مسلمانها، بویژه نسل جوان، باید با تمام توان در پی ظرفیت‌سازی و کسب دانش و مهارت‌های مسلکی، مفید و برابر به نیازمندی‌های روز باشند، چون کسی نمیتواند نسل‌ها و مردمان متحد و با ظرفیت را نادیده بگیرد و حق‌شان را تلف نماید! در غیر آن، هر حرکت احساساتی و زودگذر فقط به زندگی، دارایی و نظم اجتماعی خود کشورهای اسلامی آسیب میرساند و بس!

حقوق بشر، بگونه‌ی واقعی و مفهومی، یکی از ارزش‌ها و نیازهایی اساسی زندگی انسانی محسوب می‌شود؛ اما، از لحاظ ساختاری و کاربردی در دنیای امروزی، یکی از ابزارهای مهم تحقق سیاست خارجی و اهداف استراتژیک امریکا و هم‌پیمانانش در جهان میباشد؛ همچنان، از جمله الزامات جدی تحقق تبعیض سازمان‌یافته‌ی حقوق و مفاهیم بشری در جهان مطابق به میل، باورها و برنامه‌هایی استراتژیک امریکا و دیگر قدرت‌های غربی تلقی می‌شود! قسمی که مشخص است، نوع برخورد نهادهای فعال در عرصه‌ی حمایت از حقوق بشر، در قبال بشر افریقایی و آسیایی با بشر امریکایی و اروپایی و بشر مسلمان با بشر مسیحی و یهود کاملاً متفاوت و مملو از تبعیض میباشد و فقط در قبال مفاهیمی حساس اند، که در فرهنگ، باورها و تیوری‌های لیبرال غربی جایگاه و اهمیت دارند، نه فرهنگ‌ها، باورها و مفاهیم متعلق به دیگران! برای همین، میتوان نهادهای فعال زیر عنوان حمایت از حقوق بشر در کشورهای شرقی را که از سوی کشورهای غربی تمویل و حمایت می‌شوند، مراکز و ابزار تحقق سیاست خارجی و اهداف استراتژیک آنها (قدرت‌های غربی) در کشورهای شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی دانست!

وقتی می‌گویی حرام نخور و کسی را فریب نده، عده‌ی از تو دور می‌شوند و در پی تخریبات می‌باشند!

وقتی می‌گویی در محیط خود جنگ، فتنه و آدم‌کشی را دامن زن و بخاطر زندگی دنیوی نوکر فتنه‌گران و دشمنان دین و وطن نباش و آخرت خود و دنیای دیگران را خراب نکن، چند تن دیگر عقده می‌گیرند، دشمنی می‌کنند و می‌پردازند به تخریبات! وقتی می‌گویی تو انسان ارزشمند هستی و حق داری آزادانه زندگی کنی، پس حیف است که تملق و چاپلوسی دیگران را کنی، نوکر نوکر باشی و بخاطر خوش‌ساختن معامله‌گران دزد و نوکران اجانب، در مقابل ظلم و بدکاری‌های آنها در وطن و محیطات خاموشی اختیار کنی، عده‌یی ناراحت می‌شوند و از تو دور می‌شوند! وقتی می‌گویی با داشتن ادعای کلانی و نمایندگی مردم، در غارت و چپاول سرمایه‌ها، فرصت‌ها، سنگ‌ها و داشته‌های محیطی خودت با دیگران هم‌دست مباش و دارایی‌های مردم را ظالمانه غارت مکن، چند تن از تو ناراحت می‌شوند و در پی تخریب تو می‌باشند! وقتی می‌گویی حق همسایه‌داری و هم‌سنگری را رعایت کنی و بخاطر نفس پلید خودتان محیط ما را ناامن نسازید و سرمایه‌ها و سنگ‌های قیمتی ما را تاراج نکنید، عده‌یی عقده می‌گیرند و در پی تخریبات می‌باشند! وقتی می‌گویی دین ستیز نباش، فریب فتنه‌گران مخور و به ارزش‌های دینی توهین مکن، عده‌یی دشمنان می‌شوند! وقتی می‌گویی تعصب، فتنه و نفاق را دامن مزن و بر مبنای تبعیض تصمیم نگیری، از تو ناراحت می‌شوند و بیگانه‌ات می‌پندارند! وقتی می‌گویی جعل و تزویر را کنار بگذار، بی‌وجدان و بی‌انصاف نباش و از القاب و اسناد جعلی اکادمیک و آموزشی استفاده مکن، فقط آنچه را بخواهید که مستحق‌اش هستید، عده‌یی عقده می‌گیرند و در پی تخریبات می‌شوند! وقتی می‌گویی محیط آموزشی و اکادمیک برای استفاده‌جویی، رذالت و تن‌پروری نیست و باید در پی ظرفیت‌سازی و سازندگی باشی، از تو ناراحت و دور می‌شوند! از سوی هم، عده‌یی دیگر (بخصوص عده‌یی از جوانان) آگاهانه یا ناآگاهانه با آله‌ی دست‌قرار گرفتن، در پی توجیه همچو زشت‌کاری‌های انسان‌های بد نیت و بدکار

می‌شوند و برای‌شان خطوط دفاعی شکل می‌دهند و خود حیف می‌شوند! عده‌یی هم می‌آیند و می‌گویند که به این کارها کاری نداشته باش که تنها میشوی و عقب میمانی! به راستی هم که تنها میشوی و عقب میمانی، اما باز هم انسان و متعهد به ارزش‌ها!! آری! تنها میشوی؛ اما تنها و دور از آدم‌های حرام‌خور، فریب‌کار، نوکران اجانب و بد نیت، آدم‌ها و توده‌هایی وابسته و منفعل، دزدان و غارت‌گران، متعصبین و افراد بی‌وجدان، جعل‌کاران و اهل تزویر و استفاده‌جویانِ رذیل و تن‌پرور! این گونه تنهایی مگر خواستی نیست؟! آری! باید این گونه بود و با افتخار همین گونه زیست؛ اما باید همیشه برای رهایی انسان‌ها از همچو بندها و پیوندهای زشت و شیطانی فعال بود! باید همواره با دست و زبان در مقابل همه منکرات و زشتی‌ها ایستاد؛ چون، نباید انسان دارای محتوای کثیف و ضعیف و اما ظاهر آراسته و دارای بازار گرم باشد؛ انسان باید به تمام معنی انسان و ارزشمند و ارزشمدار باشد! البته، باید دانست که همواره دنیا، ماحول ما و هر جایی مملو از آدم‌های خوب، ارزشمند و دارای نیت نیک اند و همه آدم‌ها با آن‌ها خوب خواهند بود و در صورت درک یک‌دیگر، کسی احساس تنهایی نخواهد کرد!

صبح و روشنایی برای مردمانی خواستی و مفید اند، که فکر و تفکر را بر گزیده اند، تا بیشتر فکر کنند و بیشتر ببینند؛ برای مردمانی که جنگ و نزاع را بر گزیده اند، شب و تاریکی بهتر اند، تا بیشتر بکشند و کمتر ببینند؛ چون، آنهایی که می‌بینند، در خود نمی‌میرند!

گاهی آن‌چه را که می‌خواهیم، به مخاطب / مخاطبان اصلی خود نمی‌گوییم؛ ممکن است یا جسارت نکنیم و یا هم اعتنا، اما زمان می‌گذرد، بر مفاهیم و گفتنی‌ها شک می‌کنیم و ممکن مخاطب / مخاطبان نیز از ما گرفته شوند و حیف شوند! اینجاست که جایگاه‌ی کاربردی و حد کارایی و ارزشمندی

۲۰۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

ارتباطات مستقیم و هدفمندانه را نادیده می‌گیریم و بر جنبه‌هایی سخت، آزار دهنده و بی / کم حاصل زندگی تمرکز می‌کنیم! پس، خود و اراده و نیت خود را در چارچوب مفهوم و از معبر ارتباطات سالم و هدفمندانه باید گفت و صدا زد، تا حیف نشوند! چون، هرچه از دیده به خواب می‌گذرد، پیدا نیست!

برای دست یافتن به آرامش و مصئونیت جسمی و روحی، به وسایط و خانه‌های ضد گلوله نه، بلکه به وسایل ضد نفرت (وجدان، انصاف، صداقت و حق‌شناسی) نیاز است!

هشت فکتور (دانش، باور، هدف، حضور، مسئولیت، ماحول، انرژی و وسیله) فلسفه و محتوای اصلی زندگی انسانی را شکل می‌دهند؛ غیر از این‌ها دیگر هرچه که باشد، یا برای تعریف و توجیه فکتورها و عناصر یاد شده استفاده می‌شوند و یا هم بخاطر تقویه و تضمین آنها!

برای انسان‌های گرسنه طلا نه، بلکه نان و غذا باید تولید کرد؛ چون، تا سیر نشده‌اند، طلا را با نان مبادله می‌کنند، آن هم هرچه که صاحب نان گفت! تولید و تکثیر علم و دانش در جوامع انسانی نیز همین‌گونه است! اول باید به اساسات و مفاهیم ابتدایی پرداخت تا ذهنیت‌ها آماده شوند، بعد عمق مسایل را آشکار ساخت و مفاهیم جدی را بیرون داد!

سیاست که جزر و مد نداشت، سیاست نه، عنعنه است!

کسی که فکر نمی‌کند، فکر میکند که کسی فکر نمی‌کند؛ از این‌رو، محتوا را در هر آدم عاریت می‌پندارد و با محتوا نمی‌شود!

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منثور و منظوم) - ۲۰۱

در این سرزمین درخت مرگ و ناامیدی پر حاصل اند و عده‌ی زیادی بگونه‌ی فطری مصروف آبیاری و نگهداری آن میباشند؛ بنا بر این، نیاز این سرزمین به بذرها و نهال‌های امید، انگیزه و زندگی میباشد و انسان‌های این سرزمین باید در پی کاشتن بذر و نهال امید، انگیزه و حیات باشند و برای آبیاری و نگهداری آنها نیز وقت بگذارند!

برای برخوردار شدن از زندگی انسانی، هر انسان باید آزاد باشد، باید در پی ظرفیت‌سازی و کسب محتوای با مفهوم و کاربردی زندگی انسانی باشد و باید ایمان، وجدان، فراست و انصاف را بگونه‌ی عملی در بُعد کاربردی زندگی خود به نمایش بگذارد؛ باید در پهلوی تمرکز نمودن روی رابطه‌های دوستانه در مراودات روزمره‌ی زندگی، به محتوا و حد تعهد و ظرفیت کاربردی انسان‌ها نیز توجه داشته باشد؛ البته، هیچ انسانی فاقد ظرفیت کاربردی نیست، اما هر ظرفیت برای یک عرصه و سطح مشخص زندگی انسانی مناسب میباشد. در غیر آن کاربردی و مفید نمیشود! همچنان، ایمان، وجدان، فراست و انصاف از جمله چاشنی‌هایی اصلی زندگی انسانی اند، که برای ظرفیت، محتوا و ماهیت شخص ذابقه و کیفیت تعیین می‌کنند، که بواسطه‌ی آنها در چاقوب یک جسمی موسوم به آدم محتوا و کیفیت مفهومی شخصیت انسانی شکل می‌گیرند و در میان عده‌ی از انسان‌ها زمینه‌هایی به‌نمایش گذاشتن زندگی انسانی را فراهم می‌کنند؛ یعنی، یک انسان آزاد و آگاه میتواند خودش را با مفاهیم یاد شده تزین نماید و این مفاهیم ارزش‌ها را، که از جمله الزامات اصلی زندگی انسانی محسوب می‌شوند، در وجود و ساختار محتوایی شخصیت خود پرورش دهد و ساختار محتوایی وجود و شخصیت خود را، با آنها، ماهیت ببخشد! بنا بر این، کسانی که آدرس‌ها و عناوین تداعی‌کننده و شرح دهنده‌ی ظرفیت‌ها، الزامات، القاب و مفاهیم محتوایی و ساختاری زندگی انسانی را به‌عاریت می‌گیرند و بی‌مورد مورد استفاده قرار می‌دهند، بدون آن که مستحق‌اش باشند،

بگونه‌یی فطری آزاد و با مفهوم نیستند و نمیتوانند، بگونه‌یی واقعی آن، زندگی انسانی داشته باشند! چون، چاشنی‌های اصلی شکل دهنده‌یی ذایقه و ماهیت محتوای کاربردی انسانی، یعنی ایمان، وجدان، فراست و انصاف را در خود ندارند و با توهم و رایگان‌ستانی، جسم و محتوای ارزشمند انسانی متعلق به خود را منفعل و بی‌ارزش می‌سازند! باید متوجه بود که، آزاد کسی نیست که هرچه دلش خواست انجام می‌دهد، بلکه آزاد کسی است که بی‌هراس پیرامون هرچه فکر می‌کند و پیامد آنرا با چاشنی وجدان، انصاف و فراست بیرون می‌دهد و در زندگی‌اش به‌نمایش می‌گذارد!

وقت، هدیه‌ی گرانبهایست؛

وقت، عمر است

وقت، سرنوشت است

وقت، مسئولیت است؛ و

وقت، تصویری از عمر، سرنوشت و مسئولیت هاست؛

پس، نباید آنرا با بی‌اعتنایی صرف کرد!

بخش مثنوی (شعر)

در این پیغام جاویدان
من و دنیا و تقویم با هم متحدیم
که تنها میتوان:
در وجود تلاش و رزم جویی
«بودن» را جستجو کرد!

فکر کردند که آدم آفتاب است
چو مهتاب با ستاره هم رکاب است
فکر کردند که آدم کوهی از زر
و یا چون ابرها در پیچ و تاب است
فکر کردند که آدم واژه و حرف
و یا خود محتوای یک کتاب است
فکر کردند که آدم موجی از نور
و یا گل خانه‌یی گل‌های ناب است
نکردند فکر که آدم هرچه اینهاست

۲۰۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

به سر دارد، ولیکن در حجاب است
کله ام طرحی دارد و تن بر اوست
کله بر تن، تن بر کله می تازد
هر دو آماده‌ی پیکار اند؛
وای اگر «کله» بیازد به تن!

وطن گلزار گردد با تفاهم
فراری، یار گردد با تفاهم
قلم چون غنچه‌ی سبز سحرگاه
ترا غمخوار گردد با تفاهم

ساده ترین نگاه من سرکشی ستاره‌هاست
با سر و سنگ که در آن نیست تحول، نروم
قصه‌ی آدم و زمان سازه‌ی سر، باز دهد
کسی نهان است در من، گرچه تصور نشوم
او صورت زمان کشد، من حرف دل گویم به او
حرفی درون سینه است، در خود تحمل نشوم

تا نشده دیر، درمانش کنیم؛
آفت تبعیض و بیداد از وطن!

شعر،

مهندسی معنا در دل واژه است؛

که با تار خیال،

صورت زیبایی را در سخن می‌بافد!

برایم تله‌ها ساختند، ولی من

به هر یک گل گذاشتم و گذشتم

مگر نسل‌هایی که بعد از ما می‌آیند

به فکر گل شوند، نه خندق و خون!

توته‌های تن ما بود همان که گفتی؛

سنگ و چوبیست که در حادثه رنگین شده!

برخیز ای جوان؛

تو یک نهال با ثمر در بستر زمان

تو یک امید در دل یک نسل با امید

تو مایه‌ی اندیشه و ارزش و عزتی

بیهوده صرف نشو، در دست کس مباش

دست کسی بگیر

هر بار فرصت است، هر جا فرصت است

برخیز، تا به پای خودت «زندگی» کنی

کس را خیال قصه و اندیشه‌ی تو نیست!

۲۰۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

برخیز؛

برخیز بر حریم وجودت نگاهی کن
از کله ات برای خودت خانه‌ای بساز
یک قصر سبز از دل و اندیشه‌ی خودت
بر خود هدف بساز، ارزش و زندگی
دنبال هرچه هستی، شایسته اش تویی
با پای خود برو، با فکر و ذهن خویش
با یک نگاه خاص، برخیز ای جوان
خوابت خیال زیستن از تو گرفته است
برخیز و با خدا حرفی ز دل بگو
بر خواب پا بزن، بیدار و زنده باش
آری، زنده باش؛
برخیز ای جوان!

خالقِ تو خدای من

کعبه‌ی من قبله‌ی تو

شهر من است خانه‌ی تو

راه‌ی من از کوچه‌ی تو

خانه ات همسایه‌ی من

قامت من سایه‌ی تو

فتنه و جنگ برای چه؟!

تفنگ و سنگ برای که؟!

چنین زدن به پای هم

همچو حضور بی خیال

راه دوتا کنند به ما
کوچه دوتا کنند به ما
کوچه‌ی تو و راه‌ی تو
کوچه‌ی من و راه‌ی من
میهن خراب می شود
بدست تو، بدست من!
حالا اگر با هم شویم
همسایه‌ای به هم شویم
شهر چراغان می شود
کشور شگوفان می شود
برای تو، برای من!

شعر اگر آبی ترین دریا نبود
شعر اگر پهنای یک صحرا نبود
شعر اگر حرفی به هر نسلی نداشت
شعر اگر پیمان‌های فردا نبود
شعر نه، نبض نفس‌هایی کسی ست
قصه‌ی حرص و هوس‌هایی کسی ست

دو بار چشمه را تا خشکیدن نوشیدند؛
و باز تشنه‌ی آب اند و سخت «بی آب»!

۲۰۸ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

«خانه‌ی دوست آنجاست»؛

که ره‌ی دوست به پایت نرسد

دل، خودش «چشم» شود، «پا» شود

و به جایی که رسید؛

خانه‌ی «دوست» آنجاست!

دو برگ و غنچه و دریا

خیال قصه‌یی هرشب؛

به مهتاب سر نهی آنکه، که «روز» از راه می‌آید!

باغ دریاچه‌یی دل را به تو بخشید دیشب

تا تو از تک درخت، بوسه به ساحل خواستی

آنجا که همه سکوت در پیش گیرند

با دست اشاره مطلب خویش گیرند

گیرند تفنگ به دست بر جای کتاب؛

باید که کدام زبان بر خویش گیرند؟!

زمان را با متانت چیره‌دستان نقش می‌بندند

که ما آنجا کجاییم، بر مکان خویش بیداریم

اگر امروز خاموشیم ولی هشیار در کنجی

به فردا چون موجی، از قرار خویش بیزاریم!

آن چوبی که بر دست تو است ای استاد
از کله‌ی خالی ات حکایت دارد!

تا قلم قد کشیده بر جیب ات
حرف خوب از زبانت کم پیدا است
گنگ بودن به تو خوب می‌زیید
ای که تعصب در خیال کده‌ات تنه‌است

دین در خانه‌ی من زندگی روز و شب است
طرح من، قصه‌ی من، همدم و هم‌خانه‌ی من
لیک در خانه‌ی تو دین قیامت کرده
تو ز دین خانه و کاشانه‌ی زیبا ساختی
و تو آبگیری ز دین بر در و دریا ساختی
تو لباس داری ز دین و یگان حرف و سخن
و مرا زندگی و هستی و حرف و عمل است!

طفلکی تازه نهاد پا بر زمین
گفت: بابا خیز بر جای نشین
گفت بابا: طفلکی شور و شریر
حرف بابا این چنین ساده مگیر
معلم حرف و اداهایت منم
صاحب جا و قدم‌هایت منم

۲۱۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

تا نهادی پا بر دشت و دیار
خاک را گفتند، که دارد ننگ و عار

کله در یایست در تفسیر دل
لیک سنگی بیش نیست نزد بخیل
کله در دلها خدایی می کند
دل بی کله، جدایی می کند
کله از چشم و زبان گویا تر است
دل با کله، نشان بشر است

این که خون بود یا شراب، هرچه بود از تو بود
سالهاست که همه مست اند و همه دنبالت!

یک جنگ عمر داریم، یک مرمی عقل دارند؛
بگذار که این عقل در کله‌بی خود کارند!

همیشه خاص هستی؛
دیگرها گوسفند قربانی می کنند و تو مرا؛
خوب می کنی!
بد آن نیست که تنش مایه‌ی مستی همه‌ست؛
بد آن است که به مستی تن هرکس خواهد!

کسی از او نپرسید خانه ات کو
کتاب و قصه و افسانه ات کو
فقط گفتند بیا قومی به من باش
نگفتند تشنه ای؟ پیمانۀ ات کو!

زمین را باید بهم زد و زمان را متوقف ساخت
زمین را باید خوب تکاند و خاک و آبش را یکی ساخت
زمین را باید خوب شخم زد و دوباره آدم کاشت
و باید خوب متوجه بود که تنها «آدم» می‌روید؛
آری، زمین را باید متحول ساخت و به «آدم» سپرد!

تکرار یک خیال
در پشت مرز خواب
یا غصه‌بیست ز بستن شاهراه زندگی
یا یک صدا ز ناشدنی‌های روزگار
یا شبح در نگاه ز خیالیست، که رفته است
یا قصه‌بیست تازه، در بزم یک خیال!

از چشم زمان گذشت، چشمی که نبود؛
تا غم به دل دهاتی، از شهر آرد!

۲۱۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

کسی از من گریزان است
که من در او پنهانم
نه «من» را پس دهد بر من
نه خود جوید مرا در «خود»!

آمد گل سفید، گفتم بهار شد؛
با خنده گفت، فصل خزان‌ات دیدنی‌ست!

زندگی را همیشه تنها زیست
یا که با هرکس در این دنیا گریست
زندگی خود قصه‌بیبست از باهمی
نه فقط تکرار حرف بی‌همی!

دمی با دلبری تنها نشستم
سکوت سرخ با مینا شکستم
بگفتم قصه از ناگفتی‌ها
چنان گل کرد که خود رویا شکستم

در دل شب بی چراغ تا دل کوه رسیدم
کو دلی که با چراغ، از دل کوه بیاید
قصه‌ی سنگ و تفنگ نیست در کوی که من؛
با تن خسته رفتم، بی‌گفت و گو بیاید

صخره و سنگ‌اش چو گل، تابش مهتاب به تن
تن بر او سپارم، مگر که او بیاید
آهی ز کوه بر آمد، نعره‌ای سرد سحر؛
گفت که کوه است او؟ بی جستجو بیاید!

تکرار یک نگاه،
در چشم من به جای خودش تکیه گاه شده
تا کله در تن است؛
با این نگاه سرکش هر صبح زندگی
چشم را سکون نیست!

کمی از خودش بیرس؛
قصه‌ی سبز سحر، دامنه‌ی سرخ او است
تو فقط سبزی قامت درخت را دیدی
... و تو در اوج سفیدی، ز شب سرخ خودت برگشتی
تو ندیدی که چسان دامنه اش پر خون بود؟!
تو ندیدی که به سبزی تنت، خون به خاکش بخشید
تو ندیدی...!...!
تو ندیدی که چسان چشم خیال، باران گشت
تو ندیدی که چه موجی ز غرورش بشکست
... و چه حرفی به اوج سخن‌هایش بنشست
تو ندیدی که چسان قصه‌ی شب را به تو گفت؛
نه، چون تو شب خسته و در خواب بودی

۲۱۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

و ندیدی چه شبی خنده‌یی مستی تو و ناله‌یی او
هر دو را با ترنم بر دل هستی بسپرد!
تا بدانی که چه شد قصه‌یی آن شب ز تو
تا بدانی که چرا قصه ات تکمیل نشد
از کسی قصه‌یی ناگفته مپرس
کمی از خودش پیرس
حرف دل را، باید از «دل» شنید!
با یک نگاه سبز

در باکره ترین دشت دیار خسته ام
باغی به پهنای ضمیر آدمی، ایجاد می کنم
در تک نمای باغ، در دید آدمی
کاجی به بلندای همت انسان بی بدیل، نهال میزنم
تا راه بر بصیرت آدم شدن رسد
یک در بسوی قلب همه می گشایم و
یک در بسوی چشم نهان آدم ها
آنجا که سبز شد

با لوح ساده‌یی از سه کلام زنده در بستر وجود
ارزش زندگی در ذهن آدم ها
تکرار می کنم؛ که،
با پویایی و تفکر و آزاد زیستن
آدم، می شود؛
آدم در زمین
آدم در ضمیر
آری، با پویایی و تفکر و آزاد زیستن!

تا خدا، حرفی به گفتن در میان راه نیست؛
با خدا، حرفی نگفته در میان ما نیست
هرچه است بر او بگویند
هرچه را از او بجویند
تا خدا یک قصه و ارزش در بین گفتنیست؛
هرچه را بر او سپارید
او خدای زندگیست
راه ما راه خدا و راه ارزش های اوست
راه بیداری مردم
راه فکر و زندگیست
راه امروز، راه فردا، راه آزادی و مهر

من و تو
من و تو دو تک درخت در دو دیار دور دست
من و تو دو قطره‌ی نارسیده در دل تاک
من و تو دو سبزه‌ی رها شده در دل آب
من و تو دو قصه‌ی گفته شده در دو کتاب
من و تو دو نامه‌ی از دو دیار هم‌خاک
من و تو دو حنجره از دو گلوی پر صدا
من و تو خسته و تنها در دو سوی یک مسیر
راه از تو به دیار من کمی باریک است
راه از من تا نگاه‌ی تو کمی تاریک است
تو میایی که من و تو درخت‌ها شویم؟!
قصه‌ی سبزه و دریا به کتاب‌ها شویم

که بیاید که دمی قصه به بلبل کند؟!
که بیاید که نفس در دل تاک گل کند؟!
که بیاید که رنگ و قلم باز با هم آشتی کنند
که بیاید که ره و رهرو هم قصه و همراه شوند
که بیاید که ضمیر و زمین یک‌سر آبا شوند
که بیاید؟!!

من و تو دو همسفر در سفر شعر و صدا
من و تو دو زمزمه در دل آیات خدا
راه در پیش گیر و بیا مرا با خود بر
یا بمان پخته شوم در دل شب‌های سیاه
تا کجا حرف در این ره به پیمان رسد؟
یا که حرف است فقط، کس در این ره نرسد؟!
یا بیا واژه شویم هردو برای یک شعر
یا بیا حرفی به هم گفته و آسوده شویم
راه یک راه و دو سمت‌اش به کجا انجامد؟!
تو قدم سخت مگیر، فاصله‌ها قصه مکن
من و تو تا ابد بی هم و با هم باشیم
میرویم راه، در آن «راه» که رفتند «من» و «تو»؛
پس، بیا بسته کنیم واژه ز حرف «من و تو»
تو بیا در من و من در تو شوم اصل خودت
من بیایم، نه که «من»، در من اصل «من و تو»
«ما» شدن قصه‌ی مهتاب به سر می خواهد
ما که یک تن شده‌ایم در دل وصل «من و تو»!

شعر من
شعر من قصه‌ی شب‌ها ز خیال کسی نیست
شعر من حرف ناگفته ز دیار کسی نیست
شعر من قصه‌ی شب‌های من است
قصه‌ی حرف و سخن، تعبیر خواب‌های من است
شعر من زمزمه‌ی بیست از دید و دریای نگاه
شعر من پاورقی از دین و دنیای من است
شعر من آینه‌ی بیست در لبه‌ی راه کویر
شعر من لوحی به جای بیست در باغ ضمیر
شعر من بستر تکریم به یک نسل که رفت
شعر من قصه‌ی ترغیب به یک نسل نو است
شعر من عاری ز قهقهه و می و میخانه
شعر من گرم کند کله‌ی هرچه آدم است
شعر من با تن و تلوار و تمنا نرود
شعر من مفهوم آزادی و خود زیستن است
شعر من همهمه‌ی سرعت رفتار طلبد
شعر من کله و دل هر دو به گفتار طلبد
شعر من، ساده‌ترین قصه‌ی حرف و عمل است
شعر من، اندیشه‌ام، تصویری از فکر من است!

آنکه زنده است، همیشه حرفی به گفتن دارد
یعنی، یک قصه به دل از ره و رفتن دارد
هرکه لب بسته نمود در دل شبهای خدا
تا رسد سوی شما، چیزی به بردن دارد

هرکه ناگفته برفت حرف دلش بر دیگران
یعنی بعد از نفس، خیال مردن دارد
حرف باید بگفت، قصه بیاید سر کرد
قصه‌یی سبز ضمیر، ارزش گفتن دارد

نگاه

آن نگاه در دل دریا به خودش خانه‌ای ساخت
او دیگر هیچ به کوه راه و روشی نگرفت
کوه بر پای بوسی، اشک به ساحل بریخت
ریشه در بستر دریا به خودش لازم دید
تا رسد پا به بخشی تن تکرار شده اش
با نگاه، سوی نگاه، ره دل دریا بگرفت
ما که عمری پس کوه‌ها خیالش جستیم
حال باید به شنا کردن، مجالی جویم
آن نگاه در کوه و دشتی دیگر لانه نساخت
آن نگاه در دل آب با تن خود تکرار شد
حال باید به پا در پی آب تمرین داد
با همه حرف وجود، قصه‌یی آب تفسیر داد
او دیگر آبی ترین معرکه‌یی عشق و هنر می‌خواهد
او دیگر مهر و ضمیر بر تن و سر می‌خواهد

من ذره‌ای ناچیز ام در بحر بیکران خیالات و حرف‌ها؛
تا مرا پیدا کنند عمری دیگر حرفی دیگر سر می‌شود!

باز گشت به او، عقل و ایمان می‌خواهد؛
با ختم نفس‌ها، همه باز گشت کنند!

عکس

گر ماهری به ضبط حوادث در خیال
یک عکس از درون دل خسته اش بگیر
تا قصه‌ی ز رمز حیات اش سر کنی
عکس دیگر ز لب پر خنده اش بگیر
آنجا نسیم گرم و سرد یکجا می‌وزند
چند عکس نیمه از تن افسرده اش بگیر
عکاس گر تویی، به یک صبح زندگی
عکسی ز شرح قصه و افسانه اش بگیر
تلفیق عکس‌ها در او محشر می‌کنند؛
آنگاه، ز ماه گونه‌ترین چهره اش بگیر
تا شرح عکس‌ها به همه قصه‌ها شود
سطری به وسعت دل و اندیشه‌اش بگیر
او یک مثال زنده ز نسل دیار خویش
پس با کمی خیال، هر لحظه اش بگیر

بزم باهمی

ای بی خبر ز ارزش اصل وجود خویش؛
گردش موج تازه به دریای زندگی
سطر سفید برفی به سپهر بی سحاب

یک فصل لاله‌یی نشکفته به دشت مهر
کوچ غزل سراترین شهره‌یی زمان
موج از کنار لبه‌یی دریا صدا زند
برف با دل شکسته به زمین بوسه‌ها زند
در بستر حضور شما باز می شوند
با یک نگاه گرم شما ساز می شوند

مرگ دیگر در این وجود مایه‌یی مردن نشود
قد کشد دوباره تن، در دل حرف و قصه‌ها
تن به خاک دهم خودم، سر به تن‌های دیگر
فکر و نگاه و زندگی باز رسند به خنده‌ها
من ز خودم سفر کنم بر سر هرچه آدم است
کی و کجا سفر کنم، فلسفه‌یست بی انتها!

برای درک خود دریانورد باش
بدانی در دل دریا چه جوشد
کجا گردی خبر از عمق اسرار
اگر چشم پرده‌ی غفلت بپوشد

بگفتم دل بیا شعری بخدمتیم
دیگر واژه به پای غم نیندیم
بگفتا خنده‌ها را لب بیاید
ولیکن شعر بی غم‌ها نیاید

بگفتم این چه گستاخیت ای دل
بگفتا خود بکاشتی غم در دل
بگفتم ره به هرچه غم بیندم
بگفتا فرصتی، تا من بخندم

شعر فریادت کند در متن خویش
نفس اگر بیرون دهد از بطن خویش
شعر پیمان‌های از فکر و فر است
شعر عاری از نوای مهمل است
شعر تصویر تن و تابوت نیست
شعر پرواز اداهای سر است

زمان

زمان از دید ما یک توت‌ه وقت است
برای بردنش هر لحظه وقت است
زمان از دید ما خیلی زیاد است
چنان بسیار که هر ذره وقت است
زمان از دید ما بیهوده گردش
چنان تکرار که هر گوشه وقت است
زمان از دید ما معجونی از هیچ
چنان بیکار که هر قطره وقت است
زمان از دید آنها که به پیش اند
نه تنها وقت، که خود راهکار نقد است

۲۲۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فکر کن دشت و دریا را خریدی
فکر کن حرف و معنا را خریدی
فکر کن هرچه جنبنده‌ست اینجا
به یک نرخ پیر و برنا را خریدی
تو خود گر عقل و اوصافی نداشتی
فکر کن غم بی‌جا را خریدی

یک نگاه کافیسیت بر اصل وجود
تا مسیر آدمی پیدا شود
یک صدا کافیسیت از عمق وجود
تا ضمیر آدمی گویا شود
با تفکر، یک ترنم یک جهش؛
در حریم آدمی برپا شود

وقتی می نویسی،
واژه هایت را کمی مفهوم بکار
حرف هایت را در بستر ذهن زمزمه کن
وقتی می نویسی
ضمیر و زمان را بیهوده مپندار
از خودت تا متفاوت‌ترین‌ها، دایره‌ی آدمی بکش
وقتی می نویسی
دنبال واژه نباش تا تکرارش کنی
دنبال مفهوم باش تا تکرارت کند

وقتی می نویسی
خودت را بنویس
سطرهایت را ترنم سر کن
جمله هایت را صمیمیت بکار
وقتی می نویسی، بنویس؛
اما، از آدم تا آدم!

تو اگر بودی در این شب های سرد
تو اگر بودی در این شهر شلوغ
تو اگر بودی در این فصل سکوت
قصه ها در یک صدا جمع می شدند
یک کمی از غصه و غم در نگاه
با نگاه هایت کمی کم می شدند
تو اگر بودی در این پهنای دور
خننده و خاطر از هم می شدند

آنگاه که دل آدمی سنگ است و سرد
مهربان ترین آغوش ممکن، خاک می شود
بی هیچ بهانه‌یی، تن های خسته را در خود می کشد
و مفهوم خاک شده‌یی آدمیت را به تمسخر می گیرد
آنجا که زمین حس و حرکت دارد و آدمی نه؛
و آنجا که، اندیشه‌های ارزشمند همه در دل خاک اند!

۲۲۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

میروم آنجا که دلبر می‌رود
قصه‌ی دوری از سر می‌رود
میروم آنجا که شب‌های دراز
نور ماه گرمای اخگر می‌رود
میروم آنجا که با دید کسان
طمع تلخ یکباره از بر می‌رود
میروم آنجا که آدم بی‌خیال
سوی دلبر بالب تر می‌رود
میروم آنجا که شعر زندگی
در کلام مهر به هر در می‌رود

آخرین تصویر من عکس تو است؛
عکس لحظه‌یی که بی من می شوی
عکس خاطری که در تو می شوم!

جرعه‌ی سهم ترا شب به هوا بخشیدم
تا مگر قصه‌ی دل را به خیالت ببرد
باد با مستی مسیر ترا در پیش گرفت
با دو سطر که ز باران بجا مانده بود
تا دم صبح همه همهمه‌ی مهتاب بود
با چنان زمزمه‌ی که سرودش باقیست
تو نبودى و حضورت همه جا پیدا بود
تو نبودى و رخ ماه ز تو تفسیر داشت

تو کمی دیرتر از قصه به ما پیوستی
و چنان بی‌اعتنا که دل شب می لرزید

با خودت عکس بگیر؛
با چنین فکری که در سر داری
و چنان راهی نپیموده به پیش
که میدانند که دوباره یکی از ما باشی!

بسوزان جامه‌ی حرص و هوس را
که تا چشم دلت بر دیده افتد
برو با پای خود در راهی هستی
که تا نقش خودت بر قصه افتد
تو گر آزاد زیستن را ندانی
زمین از اصل تو در غصه افتد
برو آزاد باش در خود درخت شو
که تا نور خیال در سینه افتد

زندگی جریان است
نه توقف نه تکرار
صبر که مایه‌ی امید همه‌ست
رفتن و باز رفتن است
نه تعلل نه خواب

۲۲۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

زندگی جریانیست مثل دریا و زمان
که تماس تن او هرچه ره است سبز کند
نه چو مرداب همه سبزه‌ی گندیده به خود جذب کند
زندگی جاری شدن در دل دریای خود است
رفتن و زنده شدن حرف شدن قصه شدن
زندگی جریان است
نه توقف نه خواب!

خیام بزم آدمی با چند کوزه ساز کرد
آنجا که کار عقل شد نا گفته اندک ناز کرد
او واهی خواند عقل و خیال خود شد خیام بی خیال
آدم کجا یابد خیال او بخیه‌ی نو باز کرد
خاک و جبین آدمی خویش اند نزد او دمی
کز خاک و هستی بی خیال مثل خودش پرواز کرد

آنجا که دیده‌ها همه بد دید می شوند
فطرت برای آدمی تنها فریفتن است
بی سر می شوند پاهای استوار
بی پا می شوند سرهای با خیال
آنجا که پا و دست در پای سفله اند
مردم برای هم پا می شوند و دست
نه دست رهنما، نه پای هم مسیر
دست‌های بد شغل، پاهای بد مقام

آنجا که سفله‌ها صراف فطرت اند
فکر و خیال ارزش آدم نمی شود
آنجا که جای عقل تهدید و کشتن است
هیچ اصل و وصل مایه‌ی بودن نمی شود
آدم درون شهر لیکن غریب شهر
آنجا که سنگ و خشت از هم گشته اند
اما برای خود یا هم برای هم
مردم یک دیار با هم نمی شوند!

فرهاد می شوم؛
با تیشه‌ی پولادین فکر و تلاش و مهر
کوه غرور و جهل و توحش می کنم
بذر خبیثه را بر باد میدهم
جایش نهال شدن و بودن برای هم
بذر تفکر و سعی و ثبات را
ترویج می کنم
آنگاه که قصه‌ها هر جا شیرین شدند
آنجا که آدم‌ها اهل یقین شدند
دست شیرینی را بر دست می گیرم
بر سر نمیزنم تیشه‌ی آهنین!

خنده‌ی مهر، تفنگ جهل
هر دو گرم اند در زمین

یکی برای آدمی
دیگر بجای آدمی
اما چنین نمی شود؛
نبضِ زمان دو پهلو نیست
یکی شکسته می شود
با دست و پای آدمی!

زشتی چهره‌ها که نمایان می شوند
با هر بهانه آئینه سنگسار می کنند
فکر بد و حرصِ تن و تحقیر خویشتن
در بستر زمان همه تکرار می کنند
نبض زمان ترازوی احساس آدمیست
اما زمان ز حس بد خود بار می کنند
بیهوده قد کشیده و بیهوده میروند
آنها که از وجود حق انکار می کنند

تو فریاد مجسمی
چو هندوکش که سر بر دیده‌ی هستی فرو برده
سفید و صاف و ثابتی در اوج سیاهی‌ها
تو تکرار می شوی در خود
چو یک فریاد بی پایان
تو تکرار می شوی در قصه و حرف و خیال من
چو مهتاب در دل شب‌های پاییزی

و جاری می شوم در تو
چو آمو در دل پامیر و دامان بدخشانم
تو صحرایی که دریایی تنم را توشه می‌خواهی
و من فریاد بودن را برای رفتن و دیدن
تو پیدا می شوی در من
چو کوهی سر کشیده در نگاه و باور هستی
و با خود توشه‌ی داری
رخ ماه، خنده‌ی دریا

حاضریم با تو نچنگیم؛ ولی،
سر تو ساز ندارد به صلح!

من خود ام، فکر خودم فر خودم
ورنه غلطان در پی جا می شدم
آدمی آزاد نزیست آدم نشد؛
بی چنین باور پی پا می شدم

با یک خیال تازه در بستر وجود
کله به تن مرا حرف است از شما
از اصل آدمی از راه و باهمی
لیکن کسانی چهره به ما پوشه می‌زنند
گویی زمین به پای لجاجت بسته اند

۲۳۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فکر و خیال را در بند می کشند
تا کله را نهان از کله ها کنند
سر در تن من و سنگینی اش به غیر
آنها غبار راهی خیال های آدم اند
اما،

نامرد روزگار از زوزه‌های خویش بیزار می شود
حرف و خیال می شوم تا عرش با خدا
بذر و نهال می شوم در پرتوی نگاه
این یک خیال حک شده بر سنگ زندگی ست؛
یک سر، که سر به سر تکرار می شود!

خنده‌ی من، گریه‌ی تو هردو تظاهر بیش نیست؛
دنیا اگر چنین نبود، ما همه باهم می شدیم!

زندگی تکرار یک حرف است؛ ولی،
زادن و مردن دو فصل زندگیست!

من که هیچ، حتا زمان درک اش نکرد؛
قصه و حرف و زبان ترک اش نکرد!

آسمان آبی ترین دریای دهر
گوهری دارد که نامش آفتاب

نور بر ماه و به ما یکجا دهد
زنده گرداند زمین و زندگی
آسمان فتنه‌گر شبهای تار
با نگین‌های چو الماس در تنش
ماه از دل می کشد، دل می کشد
راه بر عمق عجایب می برد
لیک ابری از غبار و دود و خاک
با ستون‌های سیاه و نور گریز
آبی اش خاکی نمود بر شهر ما
هرچه نور با خاک بر چشم میرسد
نور بر چشم، خاک بر چشمی رسد
شهر یاران با سیاهی داده اند پیوند سر
تا شود تاریک دیار و چشم‌های هم دیار
آنچه در اوج تمدن ما به آن آغشته ایم
نه دین و دنیا، که ننگ است بر جبین آدمی
حال اگر خواستند «از سر طرح دنیا را ریزند»؛
ما کجا باشیم آنجا با چنین ظرفیت و آدمگری؟!

به لاجوردین بگو،
شعرهایت نیلگون باد و به رنگ آسمان
دیگر لاجورد رنگ و هجای شعر نمی شود
نامرد ها لاجورد شهر را دزدیده اند
... و تنها آسمان این دیار دور از چنگ مافیاست!

هله حالا!

هله برخیز و تا اوج نگاهایت قدم بردار
برای چه دل خوابیدن و نشکفتن داری؟!
هله در خود نمایان شو
قدم بردار برو پیش تر
جوان، آدم ترین فصل نمایش در رخ هستی!
چرا فردا؟! چرا بی مهممه با یک نگاه‌ی خیره و خاموش؟!
مگر فردا دیگر تقویم بر نقش زمان دارد؟!
مگر امروز نفس بیهوده در تن زندگی را واژه می سازد؟!
نفس بیهوده نیست، تکرار بودن در دل دنیا است!
هله برخیز آزاد زی و آزاد ساز هر آنچه دیده در بند است
هله خود را قدم را از زمین برکن و بالا شو
خیالت را بیای ره پیوند ده و تکرار کن
قدم‌ها در دل هستی قلم‌ها از دل هستی
هله برخیز و حرف و قصه و معنا بساز از خود
قلم بردار و راهی در دل ظلمت ترسیم کن
هله برخیز و بستر در دل دریا چراغان ساز
قدم بردار و نقش پای آدم را نمایان کن
برو بالا، چنان بالا که تا عمق خیال هستی و ما بعد
برو بالا ولی پا در دل خاکی ترین سیاره‌ی هستی محکم دار
خیالت آفتابی کن و در اوج خیال‌هایت ضمیر و دیده را جا ده
برو بالا، تو آدم زاده‌ی این گنبد هفت رنگ و هشت شاخی
کمی بالاتر، اما خیالت با خودت باشد
خیالت با خدا و با ضمیر و یک زمین آدم و ارزش‌ها
قدم بردار برو بالا؛

تو آدم زاده و شهکار خلقت در دل هستی
مگر خواب و لمیدن ارزش بود و نبود توست؟!
هله حالا!

نفس‌هایت گرامی دار و هر دم با هدف صرف کن
هله برخیز و راه آدمیت پیشه کن بر خویش
هله بر خیز، فقط خواب و خوراک از آدمی آدم نمی‌سازند!
هله حالا!

یک آفتاب گوهر و یک آسمان مهر
یک کهکشان دیار و یک دل شهر و خانه
آب زلال ز چشمه‌ی فردای زندگی
عطر و نگاه تازه‌ترین مریم خیال
با پنجه‌ی ستاره و با دست صبحدم
در بستر حلاوت خواب‌های یک ضمیر
قایق زندگی بسویت بار می‌کنم
آوای زندگی ز تو تکرار می‌کنم
یعنی، خیال تو
یک آفتاب ارزش و یک ماه صورت است
بی هیچ دلیل، خیال شب و روز می‌شوی!

دریچه را باز کن؛
سلام در دهنم خشکید
قصه‌ی رفاقت قصه‌ای داد و گرفت معناهاست
نه غصه‌ی قد نکشیدن در بستر دو دیوار!

۲۳۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

قامت کشید قصه در دشت «زنده گی»
اما نشد «قصه»، از دست زنده گی!

تو آبی ترین شعر دریایی
که گاهی با خیالات فرادریایی اندکی گل آلود میشوی
با آنکه تظاهر بر گل باران کردند دارند!
تو شعر میمانی، آبی
اما، با کمی خیال
با کمی خویشتن داری!

او رفت و غریب شد؛
از دست زندگی
از دست زنده‌ها
آدم، غریب شهر!

شب و روز خیال باید با چراغ و دیده‌ی دل
به چنان مقام سر زد که خدا خودش بخواهد
اگر کس خدا نخواهد، نرسد به هیچ نگاهی
بی خیال قصه‌ی شب ز کجا سودش بخواهد؟!

گل درو می‌کنند و خار کشت
باز می‌گویند که میهن مادر است
دشمن باغ خود و باغبان غیر
مشکل مردم این عصر باور است
قصه کوتاه هر که خود مردم نشد
مرزوبومش جلوه گاه کافر است!

با کسی حرف دل و عکس ندارم دلبر
بجز از ماه و گل و قامت زیبای شما
با کسی خاطره‌ای قصه و دریا نشد
جز دل و معرکه‌ی مفهوم و معنای شما
تو که یکدم نرسی جرعه به ساحل بخشی
ساحلی گرم نشود بی حرف و ادای شما
تو گهی ماه شوی گه گلی در بوستان
آسمان و زمین بسته به پهنای شما
اینکه اهل زمینی و یا صورت ماه
دل ما گرم کنند قصه و سودای شما

همت پست دارند کله به زیر پاها
دانند که فرصت امروز در زیر پای غیر است
طمع بلند دارند وجدان فراری از سر
مردم همه بمیرند گویند فقط که خیر است

۲۳۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

چکامه‌های چکامه
شکوفه‌های خیال
بذر امید و ارزش
انگیزه و تحرک
قصه و حرف ما اند
بر بستر زندگی
در خاطر زنده‌ها!

باید جوانه زد در سنگ روزگار
باید قد کشید در باغ زندگی
بستر نرم نیست، همت بلند دار
هر سنگ یک مسیر بر همت بلند
باید جسور بود، اما متین و سخت
باید صبور بود، فکر و تلاش کرد
آدم، بذر متانت و در خود شکفتن است

عشق یعنی حرفی نهان در نگاه
همهمه‌ی بوسه بر رخسار ماه
عشق یعنی فکری برای حضور
باور یوسف بر اسرار چاه

تا مرا حرف رسد، قصه رسد، خواب رسد
چه خیال می‌کند آدم که شب و روز گذشت

با تفنگ عکس بگیر؛
کله‌های این دیار اهل تفنگ و تله اند!
از قلم قصه مکن؛
صد قدم در دل حسرت غمات می‌کارند!

جوانه میزند هر دم
خیالی از ضمیر و قصه‌های فصل بی تکرار
خیال سبز شدن در دیده‌ی خورشید و پهنای ضمیر آدم و هستی
جوانه میزند عشقی که آخر آدمش سر واژه‌ی صد نقد و گفتار است
تو آندم که نگاهی بر دل دریا و نبض آسمان داری
نگاهی با دو قطره از دو الماس نشسته بر جبین ماه
و مهتاب از دل ابرها برای قصه‌ی صبح یک سرود سبز میخواند
و من در یک خیال مست ترا بر صورت هستی نگاه و واژه می‌بینم
و یک شب بی خیال رمز سکوت زندگی را شعر میخوانم
و بیت آخرش را از صدا و واژه‌ی بودن
برای قصه‌ی فردای یک دنیا که می‌آید
مسیر و پله‌های صاف و بی‌تمثال میسازم

ما تا "شدن" دو حرف فاصله داریم؛
سبزترین قصه‌ی حضور،
سرخ‌ترین صفحه‌ی تلاش و تکاپو.
... و تحمل، آبی‌ترین خیال تداوم است!

تو بگو آب شوم یا که بمانم در جسم
تا رسم به آن نگاه‌هایی که باور دارم
من اگر آب شوم ره به دل می جویم
چون هزار جرعه ز پیمانه‌ی داور دارم
جسم من خاکی‌ترین پیکر پهنای زمین
لیک ز پهنای ضمیر ره به یاور دارم

تو نگو آدم و عالم به مثال هر دو یک اند؛
عالم به او تن شود، آدم اگر سر شود!

موج‌ها می‌گذرند
آنها سرکشی‌های طبیعت اند
و زنگ‌های صبح و شام زندگی
موج‌ها در خود می‌شکنند
آدم، خدایی‌ترین موجود هستی‌ست
آدم، تا خدا هرچه می‌شود
و فرصت‌های بی‌شمار پیوستن به خدا دارد
بستر پناه‌خواهی آدم به پهنای عرش خداست
پهنای که نه حد دارد و نه پایان!
آن که در موج روزگار می‌شکند؛
خط بصیرتش تا خدا شکسته است!

چون موج باش در دل دریای بیکران
که بشکند و آب شود در پناه‌ی عشق
تا سنگ محتواسست دل و خاطر کسی
او نشکند و غصه شود در نگاه‌ی عشق
از آب و سنگ ساحل و دریا کنند ظهور
تا هر خیال قصه شود در صدای عشق

فریاد می شوم از دل دریای زندگی
تا سر زخم و جاری شوم در صدای تو
تو نخل با صلابت باغ خیال باش
تا قد کشی و زنده شوم در نگاه تو
نخل و خیال قصه‌ای دارند برای هم
تا بذر ها غنچه شوند در پناه تو

از هرچه آدم است دلگیر میشوی
وقتی که آدم نه، جاهل می شونند
وقتی خیال و فکر را بر باد میدهند
هر روز برای هم قاتل می شونند
با کله‌های خود قهر اند و بی خیال
از اصل باهمی غافل می شونند!

۲۴۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

گفت با منی؟ گفتم بگرد در خویش!
ورنه خیال آدم هرچه نهد بر دل
من ریشه‌ی ضمیرم تو بستر خیال‌ها
تا دل کند خیالی نفس دهد بر گل

عزت نفس قامت هر کس کند بلند
طمع و مدهائنه آدمی بر خاک میزند
مفهوم زندگی فکر است و باهمی
ابله دلیل خیره گی بر تاک میزند
وقتی وقار و ارزش آدم به محتواست
بیجاست هرکه تن به هر لاک میزند

یک بوسه خواست، گفتم رویم ببر بر دل
ورنه نفس به یکدم هرچه دهد بر گل!

من بوسه خواستم او دل، هردو به خواب رفتیم
دیدم خیالی بیش نیست، اما در خود نبودم!

ارزنده ترین روز خدا روز شماست؛
روزی که در آن خنده به لب، امید به دل می‌کارید!
بد روز شود هستی ز کردار کسانی؛

کز هر نفس غصه به دل، فتنه به گل میکارند!
تو خانه ز حرص ساختی من خانه با خیال؛
تو خانه به روی خاک، من خانه به دل یار!

من آب میشوم در دیده قد کشی
تا قطره‌ای بیای تنت توشه آورم

پیر و پیاله با هم مشابه اند؛
یا خالی اند یا ویرانگر خرد!

اصل تو اصل من و اصل و خیال آدمی
بی تعلق بی تعلق باور آدم شعار آدمی
تا کسی آزاد نشد از قید برتر بودنش
ساز نشد در بستر هستی به تار آدمی
گر کسی خواند خودش آدم‌ترین روزگار
زنده جانی بیش نیست، ناید به کار آدمی!

برای باغ میسوزد دل آن باغبان که شب،
بجای خواب در بستر درختی در نگاه دارد!

۲۴۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

امروز دریا اشک شد و در خود فرو ریخت؛
خونی که از رگ‌های مردم این دیار حیف می‌شود،
دو نسل را آب میکند و دو دشت را دریا!
اما،

سنگ است که هنوز خون می‌طلبد؛
سنگ، پیمان‌های بی‌نرخ سیاه چاله‌ی تاریخ!
کاش مترسک بود،
نه این مردان بی‌خاصیت از آدرس آدمی در این دیار،
پایپ‌لاین فتنه را بر رگ‌های مردم ما وصل کرده اند و هی که خون
میخواهند؛

اینها، با دشنه‌های شبیح-نگاه، دست دوم اهریمن اند؛
اینها، ستاره‌ی آخر دشنه‌های شانه‌ی خویش را از خون خشکیده‌ی جبین
مردان این سرزمین میخواهند!
چون، نبض احساس آدمی در جهل خشکیده است،
امروز دریا در درخت خشکید،
دریا بر قطره‌های خشکیده‌ی خون آدمی گریست و در خود فرو ریخت!!

صدای خنده‌ی معشوق ز قلب آدمی آید؛
تو گویی که خدا عرش‌ی به دل آدمی دارد!

برای دین و دل هر دو فقط دو اصل کافی اند؛
خدا و بعد از آن فکری برای آدمی داشتن!

کاش می شد دلبری را در نگاه
از دل دریا و بزم ماه کشید
کاش می شد از دل ابر بهار
با تبسم در خیالش راه کشید
کاش می شد صورت دل بی خیال
در حریم خاطر و بر جاه کشید!

تا ابد درد است فریاد شما؛
وقتی پا بر پای یکدیگر زنید!
فرصت آسوده زیستن با شماست؛
وقتی پا به پای یکدیگر روید!

فکر آدم قامت آدم شود
قامت آدم اگر بی دم شود
حرص آدم فتنه‌ها کازد در او
محتوای آدمی اش کم شود
فکر و دل با هم تفاهم می کنند
آدمی از حرص خود بی غم شود

با تخیل آدمی را در نگاه
با نگاهی آدمی فریاد کن

۲۴۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

با تحمل کلبه‌ی را در ضمیر
از برای آدمی آباد کن
گر نبود قصه ز اصل آدمی
خنده و خاطر همه برباد کن
تا که آدم در خیال آدم شود
آدمی را از خیال آزاد کن

من برای آن دلی که در نگاه
قامت درد است فریاد میشوم

"بیرها، کاغذی" اند و مردها عوضی؛
حتا پیر زن عصا بدست هم
برای بی موجب سر بریدن پرنده‌های مسافر
سر کشی خواهد کرد!
اما،

نامردهای دشنه به‌دوش
کنار سرهای بریده شده‌ی آدم‌های مسافر
نام و نسب آدمی را به تمسخر گرفته،
منتظر دستور مترسک‌های روزگار میمانند،
که نمیدهند؛

تا چرخ فتنه و فساد را در سرزمین مردان روزگار
به حرکت آورند و فتنه سالار ده و دیار شوند!
حرص و بدباوری جوهری آدمیت شان را ربوده اند

مترسک‌ها را به مزرعه‌ها نه،

به جاده‌ها ببرید

رهزن‌ها بی ایمان اند و خیال‌شان بر هم خواهد خورد

آنها در بستر فتنه به دست اغیار و دشنه پوش‌های رذیل کاشته شده اند

مترسک‌ها را در مزرعه‌ها نه، در جاده‌ها نصب کنید؛

حیوان‌های کنار مزرعه مصروف اشک ریختن به حال شما اند!

فقط آدم نماهای کنار جاده پایپ‌لاین فتنه را به دست دارند؛

در جاده‌ی خالی از مرد و در کنار سایه‌های مرد-نما،

خون و خیال می‌زدیند و آدم می‌کشند!

جاده‌ها خالی از مرد و مزایای مردانه اند؛

به خود باید رسید؛

با بیرهای کاغذی و مردهای عوضی نمیتوان در خود بود!

قاتل شهر، خاین شهر است؛

آن هم در لباس من و تو!

دوری‌ها غصه از جبین آدمی دارند؛

آری، دیده بر جبین من و تو!!

نقل مجلس بود هر دم در دل و دنیای ما؛

ماندانتیم که تلخ است هسته‌ی سر بسته اش!

بازار گرم دیده ز پهنای سرد دل

تا قد کشد خیال به سر بسته می شود

بگذار حرف دیده و بشمار حرف دل

آدم ز راه دیده به دل خسته می شود

۲۴۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

تا دل خیال می کند آدم در نگاه‌ست
یعنی حضور دیده به دل هسته می شود

خواهی که قد کشی در شهر بی خیال
از عقل و حال مگو
با جیب و تله باش
تله برای هم، شهکار روزگار
مردان این دیار در جیب زنده اند
خود عقل و حرف و حال
در شهر بی خیال!

یکی خون می خورد از ما، یکی خون می شود در ما
یکی دریا به روی دست، یکی دستی به دو دریا
یکی مست در خیال ما، یکی با ما خیالش مست
چو خون دریا و ما در خون، چه همخونی چه خوش دریا!

باور بر این است که آدم هم این است؛
آدم همین است، که باور برین است!

بزن به پا و سرم
تا نروم، تا نگویم

که زمین صفحه‌ی سبزی در بغل دارد
زمین بستر قد کشیدن و باغ شدن بذرهای آدمیست
سیاهی سرنوشت ما سرشت زمین نه،
خاصیت ضمیر و زمزمه‌های ما بر زمین است!

زمین پا و دست ما را به خاطر دارد،
ما واژه‌های گنگ زمینیم،
کاش ضمیر زمین زمزمه می‌کرد
کاش در کله‌ها زمین بود
کاش زمین کله‌ها را به خاطر داشت!

نیست ممکن از خیال بیرون کرد
نامی را که با نفس آمیخته است!

ما را بجز قصه‌ی آب و خیال نیست؛
یا موج می‌شویم یا خنیاگر خیال!

برای کشتن ما حرف کافیست؛
تفنگی از خیال و نکته‌ها ساز!

۲۴۸ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

آنقدر غرق خیالات خود ام،
که خودم گم ام در این کوه خیال!

ما را ملامت میکنند بی آنکه با ما سر کنند؛
عصاره‌ی فکر و خیال یا قصه‌ی از عقل و حال!

لیلام میکنم؛
یک تن برای کله‌ی که سالهاست من
در خود برای تن، تمنا کاشته ام!
دلدار گر تویی؛
تن را بگیر
بی هیچ غروب دیده در پرتو نگاه!

دین و دنیا هردو با هم می شوند
روشنی باشد در پهنای ذهن
دین و دنیا هردو بهر آدم اند
نه که آدم بهر این دنیا و دین
دین راه است، جا دنیا، اصل او
آدمیت تا خدا جوید معنای یقین!

جنت که بود بابا برایش بگفتند
این ممنوعه رواست اگر کس آدم است
بابا بخورد اندکی تا آدمی همیشه
آرزو کند بهشت از آن پس تا دم است
فکرش نکن که آدمی کوتاه رود ز حرص
این نسل آدم است، از بس آدم است!

یک عمر آدم شدن یک حرف با خداست
آدم دمی آدم شود، این کار با خداست!

قطعه‌های ساخت آدم در خیال و خانه اند؛
بی سبب دنبال کاخ و کوی ظالمان مباش!

ما که موج گشتیم دریا بسترش را دور ساخت
بی خیر از اوج ما در بستر فکر و خیال
ما زمین را تا فلک با یک نگاه پیموده ایم
بی خیال از حرص جاه، در گستر بکر و فعال

آنها که آدم اند با هم همدم اند
گر پای هم زنند آنها کی آدم اند!

۲۵۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

با هر که سخن گفتم دیدم که سخنگو است؛
تا چند نتوان یافتن صاحب سخنی اینجا؟!

همه اینجا خدا را میشناسند
روا و ناروا را میشناسند
ولی در همدلی با مردم خود
فقط چند بانوا را میشناسند!

این قوم هزار قصه به گفتن دارند
تا قصه بخود رسد همه گنگ و کر اند!

مشعر و مشعل اگر داری ز خویش
با قدم های خودت ره جو به پیش

دل چشم و ذهن را بیدار کرد
مغز چشم را تا به دل تکرار کرد
فکر راهی در دل و دیده گشود
تا خرد مفهومی باشد در وجود

حالا قرار نیست سفر را به پیش رفت
آنجا هزار فرد بد باور نشسته اند

آنجا همه قاتل و بد خواه فکر و فن
آنجا نگاه و خاطر داور بسته اند
از مردمی که کله به تن هدیه میدهند
ایمان و فکر هردو برابر خسته اند!

موج که آدم را ز جا میبرد
به ز اوج که او را جاه میدرد

انسان که موج شد در پرتو خیال
هرگز نشکند بجز در صخره‌یی غرور

هرچه کتاب است به دریا بزن
تا که کتابی ز سر، خود پا زند!

بگو به آن دلی که خدا در او جاریست
تو قصر شاه نه، قصر خدای او هستی!

چنان آزاد گشتم در تخیل
که شاخ سرکش دنیا بریدم
چنان آباد گشتم با خیالات
که ظرف تازه بر معنا گزیدم

۲۵۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

من و دنیا دو موجود با دو معنا
ازین ذره به آن پهنا رسیدم

ما تا خدا یک دل و تا دل یک خدا
بر خویش گزیده ایم که خدایی کنیم به دل

تا شنیده خبر مرگ کسی، بیچاره
در دل کوه ز خود حرف و خبر میسازد!

خنده‌های گرم دلبر دل برد و پا گذاشت
او که بی‌پاهستی دل را به یغما برده است!

همه گویند که زمین مال من است؛
چون ندانند خود مال و منال اند به زمین!

سر آدم عجب زیر و بمی را داراست
طول موجش به طول همه هستی خداست
گاهی کوچک، چو کوچک دیده‌ای در او بار است
گاهی خیلی بزرگ بستر صد فکر و نگاه است
سر آدم تا خدا راهی نهانی دارد
ز خدا هر سر آدم نشانی دارد

خنده‌ی من لبخند است
گریه‌ی من لبخند است
هرچه در این میان گذشت
قصه‌ی من لبخند است

آدمی قصه نگفت
انسانی حرف نزد
عمر با همی دراز
من که بیشتر از همه عاشق اینها بودم
تک و تنها بودم
گاهی اینسو
گاهی آنسو
در پی خط و کلام
یعنی، در هر دمی با خودم تنها بودم
چه خیالیست به سر
هرچه قصه با چنین ساده‌گی پنهان شدن نیست
در پی هم نشوید
با همی، قصه‌ی پهنای نگاه‌های شماس
گاه خیال است به سر
گاه خیال است، نه سر!

نعره زد با دیده‌ی گرم آفتاب
آدمی را نور دادم بی حساب

۲۵۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

لیک بر جهل نه بر نور تاختند
راهی درک خویش را دور ساختند

تفنگ ات کهنه و فکرت کهنه‌تر
کجاست وجدان کند چرک سرت تر

دیگر قرار نیست آدم درون دل
بزمی برای چیدن گل‌ها بپا کند
گل خاک میشود
او خوار میشود
آدم برای شانندن گل در نهان خویش
در قصه و کتاب تکرار میشود
دیگر قرار نیست یک باغچه آفتاب
بی یک نگاه‌ی تازه‌ی آدم سرزند
آری، قرار است؛
با یک خیال زنده درون نگاه و دل
هم نور سرزند هم گل قد کشد!

ذره‌ای در بستر ذهن و زمان
چو فوتون در نور دارم آشیان
فکری از بالا به سر دارم، ولی
دل گوید تا کجا؟! اینجا بمان!

سنگ به پای کس مزن، خود تو لنگ میشوی
خنده به روی کس مکن، خودت دلتنگ میشوی
سنگ ز راهی کس بگیر، خنده همپای کس بکن
خودت پیام میشوی، خودت فرهنگ میشوی!

تو بهاری و تنت یک غزل از هرچه گل است
گل‌ها واژه و حرف اند که کنند وصف بهار
تا بهار فصلی در آغوش نگاه‌های دل است
سر خیال قصه کند از گل و از وصل بهار

جامه ات پوشه به یک جام پر از باده‌ی ناب
دست نگهدار که قصه به درازا نکشد!

برای باغ میسوزد دل آن باغبان که شب؛
بجای خواب در بستر درختی در نگاه دارد!

رود حق خشکیدنی نیست، ناجوان
رو به مرداب خیالت پا بمان
شاخ را بشکستی باغی سرزند
یک امید با هر نگاهی درزند
سر اگر با آفتاب همسر شود

۲۵۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

قصه‌ی صبح در خیال از سر شود
تا نباشد آدمی را عقل و حال
قصه کوتاه هیچ نیرزد قیل و قال!

دلی به وسعت یک باغ درون سینه
در همه فصل سال، بهار می خواهد
قصه از ابری که مهتاب در آغوش دارد
رقص ماه، غمزه‌ی پر شرار می خواهد
حرف اگر ساده رساند پیام دل را
قصه و خاطر و خیال می خواهد

فکر اگر روزی آفتابی شد
شعله اش گرم میکند دنیا را
بی خیال از غروب و خشکیدن
قصه اش سر میکند خنیا را

شبهه عشق یک گل در نگاهت
بهار از چشم و ابرویت نمایان
سرا پا گل کردی قصه گشتی
خیال در گلشن رویت نمایان

خودت شعری و یک باغ پر از گل
غزل در تار گیسویت نمایان
چراغ خاطر یک شهر در دل
شمیم صبح از بویت نمایان

تو ظلم کردی و من قصه و او نظاره؛
با چنین طرز نگاه‌ها به کجا خواهیم رفت؟!

آخرین حرف یک سرباز اسیر
آخرین جمله‌ی او در دم تیغ
آخرین واژه‌ی سرخ همدم خون
این نبود: مرا ببخش فتنه‌ی دهر!
گفت: مگر خون مرا می بینید؟!
راه و همراه مرا میدانید؟!
بیرق ما تا کجا بالا است؟!
عسکر دوست چرا تنها است؟!
خون ما بر گردن که مانده؟!
پول‌ها زهرت شوند، فرمانده!

تو بگو قیمت آن دل که در آن قصه‌ی توست
به شکارگاه‌ی دل بی غم دلدار به چند؟!

شاید آن گل یگانه‌ای خیال که هنوز نرویده است،
در تو نهفته باشد!

ابر را خنجر زدیم تا ماه بی نقاب شود
بی خبر از آن که ماه نه، ابر از ما میشود!

شعر میگویی بگو، اما نگو چشمت سیاه است
این که حرف عام است، از فکر و رفتارش بگو
شعر میگویی بگو، اما نگو آمو خروشان میرود
این همه دانند، بیا از فرصت و کارش بگو
شعر میگویی بگو، اما نگو اینجا مشاهیر زیسته اند
دیگران این گفته اند، از حرف پایدارش بگو
شعر میگویی بگو، اما نگو زیباست کوه و دشت ما
این تحفه است به ما، از طرح و ابزارش بگو
شعر میگویی بگو، اما برای آدمی
حرف و ساز زندگی بر راه و افکارش بگو

نظرت چیست برادر، تا که با هم؛
بگویم قصه‌ی خود یا که از هم؟!
نظرت چیست، نباشیم در پی هم؟!
بجویم راه‌ی زیستن هم پی هم!

قدم از قوم بر دنیا گذاریم
خیال دل بر معنا سپاریم
بگوییم قصه‌ها از مهر و معنا
بشوئیم غصه‌ها از شعر و پهنا
به هر آدم شویم چون بستگانش
خیال در او شویم، خون در رگانش
به سر معنا چنان بسیار سازیم
زبان و دل به هرکس یار سازیم
به دنیا باز گوییم قصه‌ی خود
ز دنیا باز جوییم حصه‌ی خود
بگوییم این دیار آدمی است
بگردد این دیار از همدمی مست
بگوییم ما همه یک رنگ و یکجا
بجوییم ما همه یک ننگ و یک راه
برای زندگی در خانه‌ی خود
نیاریم فتنه‌ها بر لانه‌ی خود
بشوئیم چشم‌ها را هرچه بیشتر
شناسیم یکدیگر از هرکه بهتر
برای هم عزیز و یار باشیم
دیار را گل‌ها بسیار بپاشیم
بدانیم عهد بودن با که بستیم
شویم بهتر درین دهر تا که هستیم
ولی یک شاخ بی ریشه چه آرد؟!
تن زخمی در بیشه چه دارد?!

مگر تا چند باید قوم گرا بود؟!
برای چه باید سمت گرا بود؟!
مگر ما را نباید شاد زیستن؟!
بگو حرف خوش آباد زیستن!
خیالت چیست برادر، حرف آشتی
بگوییم و کنیم وقت صرف راستی!

اینجا آدم را گلو بریده اند
آنجا آدمیت را قبا دریده اند
این همه بی سر و بی سامان شدن آدمی
برای بهتر ساختن انسانیت نه
برای حرص آدم
و برای بیشتر خوردن آدمی ست
تا کوجه‌های ما پر خون و ماشین‌های شما پر بنزین باشند!
با لقمه‌های سهم خود قناعت کنید
تا هوای سهم خود را تنفس کنیم
انسانیت تنها کشتن، خوردن و ماشین سواری نیست؛
ای آدم برتر!!
اگر معنا در تو رویدنی نیست،
کله ات را عوض کن!
دنیا را که خوب عوض کردی!!

خواب آخر حتمی‌ست!
خواب بی‌پایان در زمین
بیداری بی‌پایان در ضمیر
یعنی، خوابی که برای تن همیشه گيست!
یا شاید بیدار می‌شویم؛
بیداری جاویدان!
اما اهل نفس می‌پندارند که خوابیم،
برای همیشه!
... و چه تعبیرهای زشتی میکنند این خواب را؛
میگویند مرده است!
میگویند، حیف شد!
در حالی که، ختم ماموریت در روی زمین، و
پیوستن به حیات جاویدان حتمی‌ست!
آری،
حتا آن یکی که برای ربودن شادی ات شب نخوابید،
اشکی بر گوشه‌ی چشم میکارد و میگوید: حیف شد!
یعنی، خواب جاویدان حتمی‌ست!
یا می‌خوابی برای همیشه
و یا هم در پس کوچه‌ی سرنوشت گیر می‌افتی
شاید هم مکار زمان برای این که سربلندی همگانی نشود
در پی سر شود!
یعنی، خواب جاویدان حتمی‌ست؛
یا شاید بیداری جاویدان!
یکی می‌آید اشک می‌ریزد،
برای تویی که دیگر با آنها نیستی؛

برای تویی که وقتی بودی، قلب‌اش نبص می‌باخت!
یکی می‌آید آهی می‌کشد،
باز هم برای تویی که دیگر با آنها نیستی!
برای یکی قهرمانی،
برای دیگری هم مستحق مرگ!
... و باز هم خنده‌دارترین تمثیل نامردان اجرا می‌شود:
آنهایی که در پی تو بودند
آنهایی که آرامش نگاه‌هایت را ربودند
آنهایی که با هم ترا کشتند
می‌آیند و می‌گویند که از ما و با ما بود
می‌آیند و آهی می‌کشند و اشک می‌ریزند؛
باز هم برای تویی که نیستی!
... یا شاید برای خود!
آری!
خواب آخر حتمی‌ست؛
میتوانی بیدار بمانی،
میتوانی بمانی،
میتوانی همه را بشناسی،
فقط کافیست،
تا در خود بذر شوی و در خود قد بکشی!
بگذار در پی تو باشند؛
چون،
ترس ره به‌جایی نمیبرد، و
خواب آخر حتمی‌ست!
برای کسی بخاطر آغاز بیداری جاویدان،

۲۶۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

برای کسی هم آخرین خواب جاویدان!
میتوانی بیدار بمانی؛

پس،

در خود بذر شو

در خود قد بکش

خیلی پویا

خیلی متین

خیلی هدفمندانه

خود را زندگی کن!!

ما تا گذشتیم بر دل، ماه هم گذشت از دید؛
خورشید به سر تایید یا سر گذشت از دل؟!

قالب دیگر شد اما قالب هنوز خالیست

یک پا درون ده و دنیا به سر باقیست

دل بستر احساس و سر با نگاه چو دریا

با یک نگاه سرکش در قلب دهر جاریست

آسمان را در نگاه باید کشید

با خیال تازه و طرح جدید

آسمان باغیست پر از نور و خیال

طعم حاصلش توان با سر چشید

بستر خوش‌رنگ به رنگ آسمان
میتوان با فکر و دل در شهر تنید

از آدم چیزی کم نمی‌شود؛
اگر آنچه که است، باشد،
یعنی، «آدم» بماند!

آدمک‌های برفی را شاد و بی‌رنگ شکل دهید؛
برای غم و رنگ کرکترها زیاد اند،
که در کوچه‌ها و محله‌های هم غم و تبعیض می‌کارند
... و تا رنگین و فعال بمانند،
در دل‌ها و کله‌های خود بذر تعصب و کینه پرورش می‌دهند
تا بجای برف‌بازی
همواره لجبازی کنند!

ذغال را میتوان با رنگ سفید کرد
ولیکن محتوایش کی شود زرد
به یک تن گر دهند صد رنگ جامه
ولی با جامه سفله کی شود مرد؟!

۲۶۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

خنده خیال سرزده بر روی آدم است؛
اسراف اگر نشد،
با هر نگاه آدمی معنی می‌شود!

ما تا گذشتیم بر دل، ماه هم گذشت از دید؛
خورشید به سر تابید یا سر گذشت از دل؟!

چندیست که زمین با شتاب می‌گیرد
از اهل خرد فکر و کتاب می‌گیرد
با فتنه و برنامه‌ای اپلیس زمان
از مردم ما سر بی حساب می‌گیرد

گمان مبر که بر پا می‌شود آن دیده؛
که حرف دل ز راه تن به سر دارد!

چشمت را بردار!
خیال در آغوش چشمه می‌شود و دل در نگاه سنگ
اینجا احساس را بی فصل احساسات کاشته اند
چشم، آغوش تبخیر شده‌یی یک تن است،
...و شاید محتوای هر تن!

ذهن‌ها می‌خکوب‌اند
زین‌ها در بن‌بست
سیر قهقراپی
کار هر روز و شبی مردم بی‌اندیشه‌ست
بی‌خیال در پی هم، پیشوا و رهرو
این زمین را از زمان یک مدار دور بردند
چند تفنگ و چند تله،
لازمه‌ی رهبری
از گلو تا ته‌ی دل قصه بر دل دارند
سر در غربت بیکاری هر تن، تنها
ساختار تن‌شان از دهن تا پاهاست
ذهن فراموش شده در قصه‌ی عیش و غفلت
کس به سر، سر نزنند
کی شوند دور ز دایره‌ی جهل تا بینند؛
سر نیز بخشی ز تن است و سالار هر تن!

جنبه‌اند، ولی بسان کلوخ‌های این دیار
ساییده می‌شوند و برخواستنی نیستند!

یک عکس بگیر از ته دل، از ته دل
تا نقش شود هرچه نگار است در آن
رو بذر بکار در دل فکر از ره دید
سر باغ شود تا که بهار است در آن

۲۶۸ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

تو قصه ز خود داری و اما غنچه
لب‌خند زند تا که خیال است در آن

کویر با همه در پای یک فصل، سبز می‌پوشد؛
ولیکن آدمی از فکر بسته تا نگردد سبز، می‌کوشد!

تو عکس منی، قاب شدی بر دیوار
تا صورت دل نقش شود در دیدار

یاخته‌های دل آدم از خیال و باور اند؛
گوشت و خون را کی مجال زندگی در آتش است!

ارغوان یک گل
ارغوانی یک رنگ؛
واژه‌های دل کوه
گل‌های تن دشت؛
...و تو تمثیل همه!

اینجا همه قامت دل را شکسته اند؛
با مغزهای که سنگ‌تر ز آهن اند!

از صد کوره هم خام می‌آیند؛
مردمانی سنگ شده در خود
مردمانی که از خیل گمراهان پیشوا می‌جویند
و در حسرت نداشتن یک پیشوای فراگیر
تنها تنها، ولی همه می‌میرند!
کوره‌های زمان سرد می‌شوند
اما خاک در حسرت یک مردم
در حسرت یک پیشوا
در حسرت یک باور
مرگ می‌زاید!
آری،
پخته شدنی نیستند،
مردمانی که از خیل گمراهان پیشوا می‌جویند!

عطر کارگر نبض عشق آفتاب
دست کارگر با خدا دارد حساب
اهل کار اند مردمان سربلند
نسل بی‌کار درگیر رنج و عتاب

هرگز ندیدمت که بگویم ندیدمت؛
تا بوسه‌ی خیال بر عمق زبان زخم!

فتنه‌ها و جنگ را پایان نیست؛
بی ورود آدمی در خویشتن!
راه در خویش جستن آسان نیست؛
بی حضور آدمی در یک‌دیگر!
جنگ بین آدمی نه، در جهان آدمی ست!
جنگ تا یک مرگ راه آدمی ست؛
تا جهان آدمی نا آدمی ست!
آدمی گر ارزشی دارد به سر؛
جنگ نه، جهد است راه آدمی!

یک سپاهی در لباس یک اجیر
پشت در برده‌های مزدبگیر
جای او گرچه سپاه و سنگر است
لیک او را ساخته‌اند در تن اسیر
ساز و نظم این دیار این گونه است؛
شیر پاسبانی کند به هر روباه پیر!

پشت پا زد به آن دل که چو عمق دریا
قصه و راز به پهنای دل صحرا دارد

ترا کشتند و گفتند انتحاریست
برای کشتن ما فتنه جاریست

اگر ما هم‌چنان با هم ستیزیم
بیایند که وطن از تن خالیست!

خون و خیال را بر خاک می‌نهند؛
آنها که عقل و دل بر باد می‌دهند!

فلسفه حرف است تا مرز عمل
با عمل هر فلسفه علم می‌شود

سر زده دلبر، بیا در بر بگیر
قامت برخاسته در پای دل
این چنین پر حاصل و پر آب نیست
نخل‌های سرکش دریای نیل
گر رسد ابروی عقل بر چشم دل
عقل بر گِل می‌دهد فحوای دل

یک‌روز در این خاک، در این چشمه‌ی خورشید
نوری که نگاه‌های همه باز کند، می‌تابد!
یک‌روز در این شهر، در این خانه‌ی امید
عیدی که خیالات همه ساز کند، می‌آید!

۲۷۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

سهم ما را یکی برد؛
نه از این شهر،
که از این دهر و دیار!

اگر خوشی و بالنده‌گی ات با من سبز می‌شوند،
در تو خواهیم رویید؛
من بذر پویایی و امید را به سر دارم،
خودت را شخم بزن،
در هم جاری خواهیم شد!

تاک، سرکش تر از سرو شود، گر آدم؛
پی آسودگی در خواب شود نه با عقل!

این صفت بین دل و دریا یکی ست
در یکی ماهی ست و ماهی در دیگر

زیر خط فقر عقل اند مردمان آن دیار؛
که به پای هم زنند سنگ و پپای غیر روند!

بیا و آفتاب را با نگاهی؛
چو نقطه در حریم فکر بگذار!

بکن فکری برای کار،
بکن کاری برای فکر؛
اگر نه چون کویری خالی از بذر و خیال سبز
و یا چون خس بی بر در مسیر آب‌های شور
به چند و چون هستی خالی از ارزش میمانی!
بکن فکری، که سخت است معنی شدن در کتاب دهر؛
بسا بودند و هستند، لیک نیستند و نخواهند بود!
بکن فکری برای شدن و ماندن در این هستی!

پشت ما دق می‌کنی یک روز، اما نیستیم
دوری از خود می‌کنی یک روز، اما نیستیم
این چنین در دست غیر و غرق طمع و فتنه‌ها
قصه‌اش خود می‌کنی یک روز، اما نیستیم!

کی شناسند رفیق!
تا زمین گیر نشده فکر و خیالت اینجا
تن به پا ده و بلند شو و برو تا بالا
جاده‌یی فکر و خیال در پیش گیر؛
کی شناسند سری که حرف و خیالش معنی ست،
سر به پا دارند همه، گرچه به ظاهر «سر» اند!
نشناختند رفیق؛
چوچه ماهی ز نهنگ هرچه بیند ناپیدا است،
یعنی، هر بر بالِ بزرگ، فکرِ سترگ در تنگناست!

۲۷۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منثور و منظوم)

بال بکشا و برو
ورنه خوابی ز تنت پایی به سر میارد
حرفِ اینها همه تقلید و تقلب و تظاهر و ته است؛
از بلندای خیالِ آدمی حرفی نیست
قصه از ته و تن است
یا ز سم اسپ یک فتنه گر بد کردار؛
یعنی، بذر بد و بی‌ننگی و نفرت به سر کاشته اند!
رام‌خود در پیش گیر،
بال را بستر بیخش و با خیال پرواز کن؛
تا خدا بالا برو!

برپا شویم، اگر چنان که تو گفتی، برای هم؛
یلدا و این بلندی‌اش یک لحظه می‌شوند!

نقش پا بر چشم یک‌دیگر گذاشتند بی حساب؛
تا نبینند آدمی، بر خویش گویند آدمی!
دیده‌ها تعطیل و بس در اوج گفتار است زبان؛
بی خیال همدمی، با نیش جویند باهمی!

آزاده‌ترین مرد در این دهر، در این شهر؛
چون بوسه نزد پای کسی، بی‌سر و پا است!

لحظه‌ها می‌گذرند؛
قصه و باور ما هرچه شوند، خود پیدا است؛
ذره ذره «شدن» و بودن برای ساختن
نه به عاریت رفتن و ماندن برای سوختن!
تا زمان در حال است
تا زمین کشتی کوچک همه در پهناست
تا ضمیر چاشنی نگاه و تن آدم‌هاست؛
ذره ذره‌ی وجود
لحظه لحظه‌ی زمان
فرصت بودن و شدن به ما می‌بخشند!
با چنین فلسفه‌ای؛
او (خدا) خلقت ما را به ما بخشیده‌ست!

۲۷۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۷۷

۲۷۸ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۲۷۹

۲۸۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فراآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۲۸۱

۲۸۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۲۸۳

۲۸۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۲۸۵

۲۸۶ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فراآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۸۷

۲۸۸ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فراآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم) - ۲۸۹

۲۹۰ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فرآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۹۱

۲۹۲ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)

فراآورده‌های فکری (کوتاه‌های منشور و منظوم) - ۲۹۳

۲۹۴ - فرآورده‌های فکری (کوتاهه‌های منشور و منظوم)